

## انتخابات رژیم و وظائف ما

پیش بینی این که چه کسی رئیس جمهور خواهد شد برای جریانات سیاسی اپوزیسیون، مردم و حتی جناح های حکومتی چندان روشن نبود. در تمام گمانه زنی ها، احمدی نژاد تقریباً به حساب نمی آمد. بررسی اینکه او چگونه به این مقام رسانده شد، نتایج و پیامدهای انتخابات و درس ها و آموزه های آن و... مسائلی است که پرداختن بدانها می تواند ما را در انجام درست وظایفمان یاری دهد. به سهم خود می کوشیم به آنها بپردازیم. سر مقاله این شماره اتحاد کار به برخی نکات در این زمینه اشاره دارد.

بقیه در صفحه ۲

### بیانیه مشترک

## برای نجات جان اکبر گنجی، از هیچ تلاشی دریغ نورزیم

صفحه ۲۴

اعتراض به مذاکرات سازمان جهانی  
کار با نهادهای ضد کارگری رژیم

### جمهوری اسلامی

صفحه ۱۹

## رهائی زنان ممکن است، این جنبش سازندهی آن است

فرزانه عظیمی  
صفحه ۲۰

شانزدهمین کنفرانس بین المللی بنیاد پژوهش  
های زنان ایران در وین

## انسانها و تلاشهای ناشناخته، اما جاری و در کار ساختن جهانی انسانی تر

صفحه ۲۱



### عدالت،

## نه تنها برای مادرم

صفحه ۲۳

### اعلامیه مشترک

## پیرامون نتیجه انتخابات حکومتی

صفحه ۳

مروری بر نتایج رسمی انتخابات ریاست

محمود بهنام

### جمهوری رژیم

محمد اعظمی

### ارزیابی انتخابات نتایج و پیامدها

بمشتید مهر

### «حزب پادگانی» و «کودتای انتخاباتی»

### رئیس جمهور تدارکاتچی و فریب نان

### بدون آزادی

رضا اکرمی

### بازنده اصلی نهمین دور انتخابات ریاست

### جمهوری اسلامی اصلاح طلبان حکومتی

### هستند و نه اپوزیسیون و مردم ایران

امد آزاد

### انتخابات و اپوزیسیون

ناهد جعفرپور

### انتخابات ایران در آینه رسانه های اروپائی

صفحات ۴ تا ۱۷

### در دفاع از خواست های ناصر زرافشان و دیگر

### زندانیان سیاسی

صفحه ۱۸

## انتخابات رژیم و وظایف ما

بقیه از صفحه اول

۱- نام محمود احمدی نژاد به عنوان ششمین رئیس جمهور ایران توسط بخش سازمان یافته ای از سپاه و بسیج با پشتیبانی کامل شورای نگهبان و برخی از روحانیون مرتجع و تأیید علی خامنه ای رهبر جمهوری اسلامی و سکوت نسبی دولت و وزارت کشور از صندوق های رای بیرون کشیده شد. اینکه تقلب و اعمال نظر تا چه حد موثر بوده است ابعاد آن روشن نیست. اما حداقل رئیس مجلس دوره پیشین مهدی کروبی و هاشمی رفسنجانی که به عنوان شناسنامه انقلاب اسلامی معرفی می شده است و او را مقامات رژیم طی این ۲۶ سال گذشته ستون حکومت دینی می شناخته اند، به درجات متفاوت مشروعیت انتخابات را زیر سؤال برده اند. نکته جالب این است که اگر تقلب دولت ها در کشورهای پیرامونی در اثر اعتراضات اپوزیسیون و مردم آنها به سرنگونی حکومت ها کشیده شده است، در کشور ما تقلب هم برای حاکمان، یک "امدادغیبی" پر برکتی است که رای زیاده تر و مشروعیت بیشتری به ارمغان آورده است!! البته از حق نباید گذشت که ضعف و پراکندگی اپوزیسیون نتایج انتخابات را برای حکومت پر برکت تر کرده است.

آنچه مسلم است تقلب در حدی بوده است که حداقل در دور نخست بدون کمک آن محمود احمدی نژاد نمی توانست به دور دوم و نتیجتاً به مقام ریاست جمهوری برسد. جهش ناگهانی آرای او در ساعات پایانی و نزدیکی آرای سه نفر اول در دور نخست، و کنترل اغلب حوزه ها توسط بسیجی ها از نشانه هائی است حاکی از تقلب در انتخابات. از اینرو این انتخابات در چارچوب قوانین جمهوری اسلامی نیز مخدوش، نامشروع و غیر قانونی است.

نتیجه طبیعی این وضع می بایست منجر به لغو انتخابات، غیر قانونی اعلام کردن رئیس جمهور، و به رسمیت نشناختن آن توسط جامعه بین المللی می شد. اگر این اهداف به صورت هماهنگ از فردای سوم تیر، تبلیغ می شد می توانست تبدیل به یک فشار جهانی برای عقب نشاندن حکومت شود. تا کنون کمتر برای این هدف قلم زده و قدم برداشته ایم. به نظر می رسد شرایط جهانی برای اینگونه اقدامات منفی نیست. اپوزیسیون آزادخواه می بایست به این طرح ها با جدیت بیشتری بنگرد. گام برداشتن در این راستا هم صفوف اپوزیسیون را

متحدتر می کند و هم جامعه جهانی را به پشتیبانی از این طرح ها راغب تر می نماید.

۲- مردم ایران این حکومت را نمی خواهند، آنرا تحمل می کنند چون جایگزینی برایش نمی شناسند. اینکه مردم مخالف حکومت اند چنان روشن است که نیاز به استدلال ندارد. خود حکومت بیش از بسیاری از جریانات اپوزیسیون به این حکم ایمان دارد. واهمه اش نیز از اینروست. نگرانی و ترس رژیم چنان زیاد است که حتی اجازه شادی را از هواداران خود در جریان اعلام ریاست جمهوری احمدی نژاد گرفت و آنرا ممنوع کرد تا بهانه ای به دست ناراضیان برای اعتراض ندهد. اما همین رژیم باز می تواند حدود نیمی از مردم را به پای صندوق ها بکشانند. علت آن وضعیت اپوزیسیون است. ضعف و ناتوانی اپوزیسیون سودش در درجه نخست به جیب حکومت ریخته می شود، در واقع قدرت حکومت در ضعف اپوزیسیون آزادخواه است.

در جریان انتخابات جریانات سیاسی با وجودیکه عموماً در رد انتخابات نظر هماهنگی داشتند اما به صورت دردناکی در عمل ضعیف و ناهماهنگ ظاهر شدند. این جریانات یا نتوانستند راهکاری یگانه اتخاذ کنند و یا در صورت داشتن راهکار یکسان به شدت پراکنده عمل کردند. نتیجه این شد که اپوزیسیون نتوانست در قد و قامت خود برآمد کند. آن ۴۰ در صدی از مردم که از صندوق ها روی پرتافتند با کمترین تاثیر از اپوزیسیون به این تصمیم رسیده بودند. نیمی از جمعیت کشور که در تردید بودند تاثیر اپوزیسیون چنان ضعیف بود که می توان از آن چشم پوشید. در عوض حکومت به شمول همه جناح های آن خوب و سازمان یافته وارد کارزار شد و بخش قابل توجهی از نیروی بینابینی را که در تردید بودند با انواع ترفندها به سود مشارکت به میدان کشاند.

نتیجه ای که از این توضیحات می توان گرفت باز ضرورت اتحاد است. نیروی اپوزیسیون می تواند روی آن ۴۰ در صدی که در انتخابات شرکت نکرده اند حساب کند. بخش قابل توجهی از این ۴۰ در صد، با کیفیت ترین و آگاه ترین نیروهای جامعه را می سازد که برای استقرار دموکراسی جسورانه در برابر استبداد ایستادگی میکند. اکثریت آن ۵۰ در صدی هم که در تردیدند، نیروی حکومت نیستند. این نیرو در صورتی که یک جریان آزادخواه برآمد کند از آن بی درنگ حمایت خواهند کرد. بنابراین اهمیت دارد با فشردن صفوف خود نگذاریم یک اقلیت مستبد اما سازمان یافته بر مردم کشورمان حکم

راند. حاکمان ما در دورانهای سپری شده می زیند و جهانی را در برابر خود دارند، کافی است آلترناتیوی نیرومند و آزادخواه وارد میدان شود استبداد نمی تواند ایستادگی کند، می گریزد. در این تردید نکنیم!

۳- در جریان انتخابات ارزیابی ما این بود که میزان مشارکت به ۵۰ در صد نمی رسد و موقعیت رفسنجانی را نیز از رقبای اش بهتر می دانستیم. نظر ما اشتباه بود. ما به توان یک رژیم استبدادی که در مقابل خود اپوزیسیون نیرومندی ندارد کم بها دادیم. درست است که اپوزیسیون بد عمل کرد اما حکومت نیز با توجه به تکیه اش به دریای نفت و تجربه ۲۶ ساله اش در حکومت مداری آمیخته با دروغ و تزویر، تا در آستانه سقوط قرار نگیرد می تواند بخش قابل توجهی از مردم را به پای صندوق های رای بکشانند و با تخلف و تقلب و اعمال نفوذ مشارکت را بالا ببرد. این انتخابات هم تاثیرات ضعیف ما را بر مردم جامعه و هم ظرفیت های رژیم در استفاده از مجموعه امکانات را به ما نمایاند. توجه داشته باشیم در این انتخابات رژیم در بدترین دوران تشتت خود بود و جهان را نیز با خود همراه نداشت.

۴- بالا آمدن احمدی نژاد بالای جان رژیم شده است. جناح حاکم با این انتخابات به آرزوی خود برای یکپارچه شدن حکومت رسید. اما همین مساله حکومت را با بحرانهای بسیار حادی روبرو خواهد نمود. مشکلات این رژیم تازه آغاز شده است. اولاً حکومت در این انتخابات باز هم جثه اش لاغر تر شده و آسیب پذیر تر گشته است.

دوماً بر خلاف ظاهر قضیه، اختلافات در درون جناح حاکم تشدید می شود با این ویژگی که به دلیل تحلیل رفتن توانش امکان مهار بحران دشوار تر از همیشه است. لازم است توجه کنیم که این جناح نتوانست در جریان انتخابات به یک توافق برسد و با وجودیکه خطر حذف داشت هر سه کاندیدای آنان تا آخر در صحنه باقی ماندند. پس از انتخابات دلیلی برای حل مشکلات و رفع اختلافات وجود ندارد.

سوماً احمدی نژاد هنوز بر صندلی ریاست جمهوری نشسته جهان به عنوان یک قاتل به او می نگرد و از این نظر زیر فشار زیادی است. در داخل نیز با تناقضی روبروست. او که به نمایندگی از طرف مال اندوزان نو کیسه پا به این میدان گذاشته، جدا از آرای تقلبی، هم رای بخشی از مردم تهی دست را دارد و هم رای و پشتیبانی کسانی که عامل این سیه روزیند. اگر در جهت خواست تهی دستان بخواهد قدمی بردارد، قدرتمداران را از دست می دهد.

## سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی ایران

## پیرامون نتیجه انتخابات حکومتی

هم میهنان!

پاسدار احمدی نژاد، سمبل ذوب در ولایت فقیه، رئیس جمهور حکومت اسلامی شد. ولی فقیه، شورای نگهبان و فرماندهی سپاه پاسداران در رسواترین انتخابات تاریخ جمهوری اسلامی، با بهره گیری از تقلب، رای سازی و رای خوانی برای قبضه کامل و انحصاری قدرت توانستند اراده خود را به سود ارتجاعی ترین و سرکوبگرترین جریان حکومتی در جمهوری اسلامی اعمال نمایند. اما، درست به بهای بیشترین انزوا و بالاترین حد گسیختگی در درون نظام جمهوری اسلامی. بازنده اصلی این برنامه، جمهوری اسلامی است که حتی نخواست با هاشمی رفسنجانی چهره کند تا از طریق "اعتدال" ادعائی وی، مدتی جامعه را اغفال نماید و طرف معامله ای برای غرب معرفی شود. جمهوری اسلامی، اکنون به تمامی در هیئت و هیبت ولی فقیه (خامنه ای)، و نوچه های ریز و درشت وی به نمایش در آمده است. این، در نگاهی کلان جز آخر خط برای رژیم نیست. احمدی نژاد، نه انتخاب جامعه ای که دموکراسی، توسعه مبتنی بر عدالت اجتماعی و حل برنامه ریزی شده دهها معضل اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی انباشت شده دغدغه آن است، بلکه انتصاب رژیم است با بهره گیری از ارتجاع سازمانیافته، سلسله مراتب نظامی سپاه پاسداران و بسیج. این انتصاب نه با ارقام میلیونی، که با اعمال نفوذهای سازمانیافته شاخص است. بخش بزرگی از جمهوری اسلامی نیز چه اعلام شده و چه ساکت، آن را نمی پذیرند و نخواهند پذیرفت. انحصار قدرت به بهای پذیرش تجزیه درون خود در ابعادی این چنین، سرعت دهنده زوال نظامی است که رهبری آن حاضر نشد حتی اندکی جلوتر از نوک دماغ خود را ببیند.

هم میهنان!

ما سازمان ها و احزاب امضا کننده این اعلامیه مشترک، پیشاپیش اعلام کردیم که جامعه ما نمی تواند و نباید وارد گزینش بین دو فردی شود که یکی نماینده هارترین جناح ارتجاعی و سرکوبگر حکومت، سمبل ذوب در ولایت فقیه و مامور شناخته شده در چندین ترور سیاسی، و دیگری، فردی گره خورده با حیات ۲۵ ساله جمهوری اسلامی است. ما اعلام نمودیم که امر مرکزی در کشور نه این یا آن رئیس جمهور فرودست در برابر منویات نهاد ارتجاعی و مطلقا غیرقابل کنترل ولایت فقیه بلکه تعیین تکلیف با نظامی است که شهروندان را گله گوسفند می فهمد، زن را به بدترین وجه تحقیر می کند، ملیونها انسان را به خاطر تعلق ملی، مذهبی، فکری و سیاسی ناهمخوان با خود غیر خودی می نامد و مورد تبعیض، تحقیر و سرکوب قرار می دهد. حق کارگر، آموزگار، استاد دانشگاه را برای احقاق حقوق خویش نفی می کند. دانشجو، وکیل، روزنامه نگار و اندیشمند و هنرمند را به زنجیر و بند می کشد. مقدرات ملی کشور در نظام جهانی را قربانی ماجراجویانه ترین روش های تروریستی و بنیادگرایانه خود می سازد، فقر عمومی را تشدید می کند و در همانحال به بهره گیری از آن برمی خیزد.

رژیم ولایت فقیه، رژیمی است که نه رئیس جمهور اصلاح طلب ولو وفادار به حکومت دینی و پاسدار آن را تحمل می کند و نه حتی جگر گوشه خود را که ممکن است در برابر ولی فقیه، اندکی از خود اراده قائم به منافع و جاه طلبی خویش را داشته باشد. چنین نظام و رژیمی، محکوم به انزوا و سقوط است.

هم میهنان!

نتیجه این برنامه حکومتی نه نشانه قوت آن که دلیل زوال آن است. در این لحظه اهمیت دارد که باور کنیم و به همدیگر بباورانیم که احمدی نژاد ذوب در ولایت فقیه که هیچ، حتی مقتدای وی، علی خامنه ای نیز نمی تواند نیروی جوشان دموکراتیک و عدالتخواهی در جامعه ما را از نفس بیندازد. رئیس جمهور شدن یک فاشیست هر گز به معنی استقرار بساط فاشیستی در کشور نیست. ایران ما در آغاز هزاره سوم و در پی یک صد سال مبارزه، آزمون و تجربه برای دموکراسی، آن اندازه ظرفیت و توانائی مقابله با استبداد را در خود دارد که اجازه ندهد این کوتلوهای به قدرت نشسته، آینده کشور ما را رقم بزنند. آنچه که اینک وظیفه ماست، آنست که حتی نگذاریم در کوتاه مدت نیز این مرتجعان، به تعبیر خواب های خوش اما کوتاه بینانه خود نائل شوند. این امر ممکن و عملی است. مشروط به اینکه نیروهای لائیک و دموکراتیک کشورمان بتوانند صفوف خویش را فشرده کرده برای استقرار دموکراسی گام های خود را سنجیده و با آهنگی سریعتر به پیش بردارند.

حزب دمکرات کردستان ایران  
سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران  
سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)  
کومه له - سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران

خاک و خاشاکی چنگ می اندازند. در این فضا شعارهای ستیزه جویانه احمدی نژاد علیه برخی مال اندوزان رانت خوارو به سود محرومان که با بوی نان در هم آمیخته بود، نظر بخشی از هموطنان ما را گرفت و آنها را به سود او به پای صندوق ها کشاند. اینکه در جامعه ما دموکراسی در مرکز خواست عمومی مردم قرار دارد شکی نیست اما دموکراسی در کشورهای سرمایه داری به ویژه در کشوری مثل ایران که اکثریت بالائی به بهای فربه شدن اقلیت حاکم در زیر خط فقر زندگی می کنند و در فلاکت دست و پا می زنند، اگر نخواهد به مسائل و مشکلات زندگی معیشتی مردم بپردازد و راه حلی بجوید حداکثر قشر نازکی از نیروهای متوسط جامعه را می تواند جذب نماید.

چه خواست انجام دهد. او و رژیم جمهوری اسلامی به نقطه اوج رسیده اند، نه اوجی در عزت، که در ذلت و برای سقوط. در این سقوط رژیم، اگر اپوزیسیون آزادخواه متشکل و نیرومند حضور نداشته باشد جامعه از گزند آسیب های جدی در امان نخواهد ماند. از این نیز در نهایت باز به نتیجه اتحاد میرسیم.

۵ - بالا آمدن احمدی نژاد حاوی هشدار به نیروهای چپ و آزادخواه است. در میان کاندیداها توجه به خواست های اقتصادی بسیار کم رنگ بود. در غیاب جریانات چپ و دموکراتیک، احمدی نژاد که نه اندیش عملا در صف مردمی خود را قرار داد که از اجحاف و بی عدالتی به ستوه آمده اند و فشارهای اقتصادی توان از آنها چنان بریده که به هر

اگر به میل مافیای قدرت عمل کند، مردمی که با خیال رسیدن به نان رای خود را به او داده اند در برابرش صف می کشند. به لحاظ آزادیهای مدنی و سیاسی نیز باز مشکلات او بسیار است. در یکسوی او اقبال شهر نشین و روشنفکران و تحصیل کردگان در داخل و نگاه حساس جهان در خارج قرار دارد که هر تهاجمی به آزادی های مدنی و سیاسی را برنمی تابند و در دیگر سو افکار عقب مانده خود و بخشی از لایه های پائین و سنت گرای جامعه قرار دارد که متمایل به بستن فضا است. او هر گونه عمل کند، پاسخی برای بحران این حکومت عقب مانده نمی تواند پیدا کند. اما آنچه که مسلم است احمدی نژاد را مردم جامعه نمی گذارند خود با افکار قرون وسطی اش هر

## مروری بر نتایج رسمی انتخابات ریاست جمهوری رژیم

محمود بهنام

از لحاظ تعداد آرای باطله نیز، این انتخابات، افزایش شدیدی را نشان می‌دهد: مطابق آمار رسمی، کل آرای «باطله مأخوذه» در داخل کشور، در مرحله اول بیش از ۱/۲ میلیون و در مرحله دوم حدود ۶۶۰ هزار رأی بوده است، در حالی که در انتخابات دوره‌های هفتم و هشتم ریاست جمهوری، این تعداد، به ترتیب، حدود ۲۴۰ هزار و ۴۸۰ هزار رأی اعلام شده بود و در انتخابات مجلس هفتم هم کل آرای باطله در سطح کشور اصلاً ارائه نشده بود.

### استانها و شهرستانها

بررسی ارقام اعلام شده‌ی «ستاد انتخابات» در سطح استانها و شهرستانها، تصویر نسبتاً آشکاری از میزان شرکت و، همچنین، تخلفات و تقلبات رایج، به دست می‌دهد هر چند که نبود امکان دسترسی به منابع و داده‌های کافی، ارزیابی‌های دقیق در این سطح را نیز غالباً دشوار می‌سازد.

طبق ارقام رسمی، بیشترین نسبت مشارکت، در بین ۳۰ استان کشور، در استان ایلام (حدود ۸۰ درصد) و بعد به ترتیب در استانهای خراسان جنوبی و کرمان (حدود ۷۸ درصد) بوده است. استان کرمان با نزدیک به ۷۸ درصد، بیشترین میزان مشارکت در دور دوم را نیز به خود اختصاص داده است.

بر اساس همان ارقام، استان کردستان با نسبت ۳۷ درصد در دور اول و ۲۵ درصد در دور دوم، پایین‌ترین درصد مشارکت را در سطح استانها ثبت کرده است. بعد از آن نیز، استان آذربایجان غربی (با ۴۴ درصد در دور اول و ۳۷ درصد در دور دوم) و استان آذربایجان شرقی (۵۱ درصد و ۴۶ درصد) قرار داشته‌اند.

بالاترین میزان مشارکت در میان شهرستانها، بر مبنای آمار اعلام شده، در شهرستانهای جاجرم (خراسان شمالی) (۹۷ درصد و ۸۸ درصد) و پاکدشت (استان تهران) (۹۶ درصد و ۹۲ درصد) در دور اول و دوم بوده است. پایین‌ترین درصد مشارکت نیز در شهرستانهای مهاباد (۱۷ درصد و ۱۵ درصد) و بوکان (۲۰ درصد و ۱۲ درصد) بوده است که هر دو در استان آذربایجان غربی واقعند.

اما مسئله قابل توجه دیگر، حوزه‌هایی است که نسبت مشارکت در آنها بیش از صد درصد واجدین شرایط حوزه اعلام گردیده است. از آنجا که در نظام انتخاباتی ایران، کارت یا سبج انتخاباتی وجود ندارد و رأی دهندگان می‌توانند در هر حوزه‌ای که می‌خواهند رأی خود را به صندوق اندازند، این امر در مورد برخی حوزه‌ها و خصوصاً در شهرهای سیاحتی و زیارتی قابل توجه است. مثلاً بخشی از ساکنان شهر تهران که روز جمعه به هواخوری و کوهنوردی و یا

تعداد حائزین شرایط را بیش از مبنای رسمی فوق بدانیم، میزان مشارکت اعلام شده هم، طبعاً، به همان نسبت پایین می‌آید. در انتخابات قبلی ریاست جمهوری نسبت مشارکت حدود ۶۶/۶ درصد اعلام گردیده بود.

به دلیل عدم دسترسی به آمار و اطلاعات لازم و نبود نظر سنجی‌های مستقل مرسوم، برآورد میزان واقعی مشارکت در این رأی‌گیری دشوار است. اما، چنان که از مشاهدات عینی و گزارشهای ناظران مستقل و خبرنگاران خارجی بر می‌آید، نسبت مشارکت در این انتخابات کمتر از انتخابات دوره قبلی و بیشتر از انتخابات مجلس هفتم بوده است. یعنی این که تحریم نیروهای اپوزیسیون، آن طوری که انتظار می‌رفت، کارساز نبوده است و رژیم حاکم توانسته است، به هر صورت، تعداد بیشتری از رأی‌دهندگان، در مقایسه با انتخابات پانزده ماه پیش، را به پای صندوقهای رأی بکشاند. بدیهی است که تخلفات و تقلبات گسترده در این رأی‌گیری هم نه فقط در ترکیب آرای استخراج شده بلکه در کل آرای اعلام شده و بالا بردن میزان شرکت نیز موثر بوده است که بعداً به آن پرداخته می‌شود.

نهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری رژیم، در ضمن، اولین از این نوع انتخابات در جمهوری اسلامی بود که به دور دوم کشیده شد. اما اگر دخالت‌های بیش از پیش شورای نگهبان در تعیین «صلاحیت» و اعلام فهرست نهائی نامزدها را هم یک «مرحله» از انتخابات به حساب آوریم، در واقع، تمامی انتخاب‌ها در رژیم دو مرحله‌ای است و، بنابراین، انتخابات ۲۷ خرداد هم به «مرحله سوم» کشیده شده است. در هر حال، در دور دوم این رأی‌گیری که، یک هفته بعد، در ۳ تیر انجام گرفت، کل آرای مأخوذه در داخل کشور، طبق گزارش نهائی «ستاد انتخابات»، حدود ۲۷/۹ میلیون رأی، و درصد مشارکت نیز ۵۹/۶ بوده است. لکن بر اساس شواهد و گزارشهای مستقل، میزان شرکت در این دور بسیار کمتر از دور اول و زیر ۵۰ درصد واجدین شرایط بوده است.

اگر تعداد دارندگان حق رأی و تعداد شرکت کنندگان را، طبق آمار و ارقام رسمی خود رژیم مبنای قرار دهیم، تعداد غایبان که در انتخابات قبلی ریاست جمهوری حدود ۱۴ میلیون و در انتخابات مجلس هفتم بیش از ۲۳ میلیون نفر بوده، در انتخابات اخیر بین ۱۸ و ۲۰ میلیون نفر بوده است. یعنی این که، با فرض پذیرش آن ارقام نیز، حدود ۲۰ میلیون از افراد دارای حق رأی (بالای ۱۵ سال) اساساً از هر نوع نمایش انتخاباتی رژیم رویگردان هستند.

در نهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری رژیم اسلامی، که دور نخست آن در ۲۷ خرداد گذشته برگزار شد، نیز مانند دیگر نمایشهای انتخاباتی حکومت در سالهای اخیر، توجه همگان، پیش از هر چیز، معطوف به نسبت مشارکت بود. همه سردمداران رژیم و تمامی جناحها و دستجات حکومتی، به رغم رقابتهای درونی، در پی آن بودند که با کشاندن مردم به پای صندوقهای رأی و بالا بردن میزان مشارکت، به هر ترتیب، پایگاه اجتماعی و مشروعیتی برای نظام حاکم دست و پا کنند. اپوزیسیون هم، که بخش غالب آن این انتخابات را تحریم کرده بود، طبعاً می‌خواست که با توجه به نسبت پایین مشارکت، رویگردانی مردم از حکومت و ماهیت غیردموکراتیک انتخابات ساخته و پرداخته آن، باری دیگر، آشکار و عیان شود. قدرتها و ناظران خارجی هم، با نظر داشت بحرانهای سیاسی گریبانگیر حکومت اسلامی در داخل و در عرصه بین‌المللی، همراه با پیگیری مسئله تعیین «برنده» این انتخابات، میزان شرکت در آن را نیز تعقیب می‌کردند.

### نسبت مشارکت

برای تعیین میزان مشارکت در این انتخابات، آمار واجدین شرایط شرکت در آن لازم است. و نخستین مشکل هم از همین جا آغاز می‌شود که، در این باره، مثل غالب موارد دیگر، هم رقم مورد اتفاق و قابل اتکائی وجود ندارد. تعداد حائزین شرایط شرکت در انتخابات هشتمین دوره ریاست جمهوری، چهار سال پیش، رسماً حدود ۴۲/۱ میلیون نفر اعلام شده بود در حالی که، در همان هنگام، رقم ۴۴/۵ میلیون نفر هم مطرح می‌شد. در انتخابات هفتمین دوره مجلس رژیم، در اسفند ۱۳۸۲، وزارت کشور بر مبنای برآورد «مرکز آمار ایران»، تعداد دارندگان حق رأی را بیش از ۴۶/۳ میلیون نفر اعلام داشته بود، لکن این رقم مورد توافق شورای نگهبان، که «ناظر» و، در واقع، همه کاره انتخابات در سالهای گذشته بوده و هست، قرار نگرفته بود. در انتخابات ۲۷ خرداد گذشته، آمار اعلام شده از سوی وزارت کشور حدود ۴۶/۸ میلیون نفر بود در صورتی که در برخی مطبوعات، نزدیک به ۴۸ میلیون نفر گزارش شده بود. با در نظر گرفتن رشد جمعیت و تعداد «رأی اولی»ها در این انتخابات عده واجدین شرایط مسلماً بیش از ۴۷ میلیون نفر برآورد می‌شود.

بر پایه گزارش نهائی «ستاد انتخابات کشور» مستقر در وزارت کشور، کل آرای مأخوذه در داخل کشور در دور اول انتخابات حدود ۲۹/۳ میلیون رأی بوده و، بر مبنای رقم ۴۶/۸ میلیون نفر واجدین شرایط، نسبت مشارکت حدود ۶۲/۶ درصد بوده است. هر گاه



به زیارت «شاه عبدالعظیم» می‌روند، رأی‌های خود را نیز در حوزه «شمیرانات» یا «شهرری» می‌دهند و بنابراین تعداد آرای مأخوذه در این حوزه‌ها بالا می‌رود و، قاعدتاً، به همان نسبت نیز از تعداد آرای تهران کاسته می‌شود. در انتخابات اخیر، در هر دو مرحله، نسبت مشارکت در شمیرانات حدود ۸۰ درصد و در شهر ری حدود ۲۱۶ درصد اعلام گردیده است. هر چند که این مسئله زمینه را برای تقلبات و رأی‌سازیها مساعدتر می‌سازد، ولی اگر در برخی حوزه‌ها هم توجه‌پذیر باشد، در بسیاری از جاهای دیگر چنین نیست. چنان که مثلاً، در دیگر حوزه‌ی مجاور شهر تهران، در رباط کریم، نیز نسبت مشارکت در هر دو مرحله حدود ۱۳۰ درصد گزارش شده است.

اما میزان شرکت در شهر تهران و استان تهران، یکی دیگر از «معما»های انتخابات مورد بحث است که، به نوبه خود، صحت آن را زیرعلامت سؤال می‌گذارد. بر پایه گزارش رسمی و همچنین شواهد موجود، نسبت مشارکت در دور دوم نسبت به دور اول، در اغلب حوزه‌ها پایین آمده است. لکن در شهر و استان تهران (و نیز در استانهای اصفهان، سمنان، قم، گیلان و مازندران، و تعدادی از شهرستانها) این نسبت بالا رفته است. در استان تهران تعداد آرای استخراج شده در دو مرحله، از ۵/۲ میلیون به حدود ۵/۴ میلیون رأی، و درصد مشارکت از ۶۳ به ۶۵ افزایش یافته است. در شهر تهران (و نه «تهران بزرگ» که شامل اسلامشهر و شمیرانات و ری هم می‌شود) هم، طبق آمار دولتی، آرای مأخوذه از حدود ۲/۸ میلیون به نزدیک ۳ میلیون رأی و نسبت مشارکت از ۵۱ به ۵۳ درصد رسیده است. در «تهران بزرگ» هم، مطابق همان آمار، بر تعداد کل رأی‌ها از یک مرحله به مرحله دیگر حدود ۱۶۰ هزار رأی افزوده شده و به بیش از ۳/۶ میلیون رأی بالغ شده است. در حالی که در انتخابات پیشین ریاست جمهوری، که نسبت مشارکت در این حوزه هم بالای ۶۰ درصد اعلام شده بود، کل آرای مأخوذه حدود ۳ میلیون رأی بود. در شهر اصفهان هم، از جمله، همین ماجرا تکرار می‌شود و از دور اول به دور دوم، درصد مشارکت از ۵۶ به ۵۹ افزایش یافته و تعداد کل آرا به بیش از ۷۶۰ هزار رأی می‌رسد. شیراز نیز در زمره شهرهایی است که افزایش میزان مشارکت در دور دوم گزارش شده است. اما در مشهد، این نسبت که در مرحله اول ۷۲ درصد اعلام گردیده بود، در مرحله دوم به ۶۷ درصد پایین آمده است. رشت نیز شاهد افت میزان مشارکت در فاصله بین دو مرحله بوده است. در این فاصله، درصد مشارکت در تبریز هم از ۴۶ به ۴۵ درصد و در ارومیه از ۴۷ به ۴۱ درصد افت کرده است. در سنجند که میزان مشارکت در دور اول حدود ۳۳ درصد اعلام شده بود، در دور دوم به ۲۰ درصد کاهش یافته است. در این زمینه، شهر کرمانشاه هم افت محسوسی را نشان می‌دهد، اگر چه نسبت مشارکت در آنجا بالای ۵۰ درصد گزارش شده است.

### خارج از کشور

در حالی که آمارهای رسمی رژیم حاکی از روند نزولی مشارکت در انتخابات ریاست جمهوری در داخل کشور، حداقل در هشت سال گذشته، است، همان آمارها بیانگر آنست که در این دوره تعداد شرکت‌کنندگان در خارج از کشور بالا رفته است! بر پایه گزارش «ستاد انتخابات» کل آرای مأخوذه در ۹۳ شعبه خارج کشور، در مرحله اول حدود ۸۴ هزار و در مرحله دوم حدود ۷۶ هزار رأی بوده است. طبق همان منبع، مجموع آرای مربوط به شعب خارج کشور، در انتخابات سال ۱۳۷۶ حدود ۶۸ هزار و در انتخابات سال ۱۳۸۰ نزدیک به ۷۴ هزار رأی بود. هر چند که بخشی از رأی‌دهندگان خارج را مأموران، کارمندان و حقوق‌بگیران خود جمهوری اسلامی تشکیل می‌دهند که خواهان و یا، به هر ترتیب، ناگزیر به شرکت در رأی‌گیری هستند، اما این افزایش تعداد آرا در حالی صورت می‌گیرد که در انتخابات اخیر بخش بزرگتری از اپوزیسیون آن را تحریم کرده بود! بر پایه همان گزارش، در انتخابات ۳ تیر امسال هم حدود ۵۷ درصد آرای (صحیح) مأخوذه در خارج کشور به نام هاشمی رفسنجانی و قریب به ۴۰ درصد آنها نیز به نام احمدی‌نژاد بوده است.

### توزیع آرا

چنان که از گزارش «ستاد انتخابات» راجع به نتایج شمارش آرای داخل کشور بر می‌آید، از مجموع حدود ۲۸/۱ میلیون رأی (صحیح) دور اول، رفسنجانی با حدود ۶/۲ میلیون رأی (۲۲ درصد آرا) در ردیف اول و محمود احمدی‌نژاد با حدود ۵/۷ میلیون رأی (۲۰ درصد) در ردیف دوم جای داشتند. مهدی کروبی با حدود ۵ میلیون رأی (۱۸ درصد)، محمد باقر قالیباف (۱۴/۵ درصد)، مصطفی معین (۱۴/۴ درصد)، علی اردشیر لاریجانی (۶/۲ درصد) و محسن مهرعلیزاده (۴/۶ درصد) در ردیفهای سوم تا هفتم بودند.

با یک محاسبه سرانگشتی معلوم می‌شود که، طبق این نتایج، مجموع آرای مربوطه به کاندیداهای خارج از جناح خامنه‌ای، یعنی نامزدهای به اصطلاح «مصلحت‌طلب»، «میان‌رو» و «اصلاح‌طلب»، بالغ بر ۱۶/۵ میلیون رأی است که با ۵۹ درصد کل آرا در اکثریت، و همه کاندیداهای وابسته به جناح خامنه‌ای (احمدی‌نژاد و قالیباف و لاریجانی) با مجموع ۱۱/۵ میلیون رأی و یا ۴۱ درصد کل آرا، در اقلیت قرار دارند. لکن در فاصله یک هفته، در دور دوم انتخابات، این نسبت آرا در سطح کشور یکباره وارونه می‌شود: مطابق نتایج مرحله دوم، از کل آرای (صحیح) حدود ۲۷/۲ میلیون رأی در داخل، احمدی‌نژاد با ۱۷/۲ میلیون رأی، یا نزدیک به ۶۲ درصد آرا، «برنده» انتخابات می‌شود و رفسنجانی با حدود ۱۰ میلیون رأی، یا حدود ۳۶ درصد آرا، از وی عقب می‌ماند.

با فرض صحت تعداد و ترکیب آرای اعلام شده در دور نخست، اگر همه رأی‌دهندگان به قالیباف و لاریجانی در این دور، در مرحله دوم به احمدی‌نژاد رأی داده باشند و، علاوه بر آن، تمامی رأی‌دهندگان به کروبی هم در مرحله دوم رأی خود را به رقیب رفسنجانی داده باشند (یعنی ۵ میلیون رأی ثبت شده به نام کروبی هم به مجموع ۱۱/۵ میلیون رأی مربوط به جناح خامنه‌ای اضافه شود) باز هم ۱۷/۲ درصد میلیون رأی برای احمدی‌نژاد حاصل نمی‌شود. گذشته از این، باید گفت، که خود این فرض، یعنی جابه‌جایی و انتقال تمامی آرا از یک کاندیدا به کاندیدای دیگر در داخل یک جناح و، به طریق اولی، به جناح مقابل، با واقعیت انطباق ندارد. زیرا که، در شرایط حاکم بر ایران، اولاً بخش محدود و معینی از رأی‌دهندگان و خانواده‌هایشان جزو «ابواب جمعی» نهادها و بنیادهای تحت کنترل و یا وابستگی و جیره‌بگیری این یا آن کاندیدا هستند و به غیر از «ولی نعمت» خود سهولت به فرد دیگری رأی نمی‌دهند. ثانیاً، در این انتخابات نیز مثل گذشته، تعدادی از شرکت‌کنندگان هم رأی خود بر مبنای احساس «همشهریگری»، «ولایت‌گرایی» و یا «حمیت قسمتی» به صندوقها ریخته‌اند و، بنابراین، براحتی رأی خود را به کاندیداهای رقیب منتقل نمی‌کنند. آمار رسمی نتایج این انتخابات هم گواه آنست که همه نامزدها، به غیر از مصطفی معین، در شهر و استان زادگاه خود بیشترین آرا را به نام خود کرده‌اند: مهر علیزاده که نفر آخر مرحله نخست انتخابات در کل کشور بوده، در استانهای اردبیل و آذربایجان شرقی و غربی نفر اول در آمده است، لاریجانی در مازندران اول شده، قالیباف در مشهد، خراسان رضوی و شمالی جلوتر از دیگران قرار گرفته است و... علاوه بر اینها، همان طور که قبلاً اشاره شد، تعداد کل شرکت‌کنندگان هم، مطابق ارقام دولتی، در دور دوم نسبت به دور اول کاهش یافته است.

استفاده از رأی، به صورت سلبی و منفی، یعنی در مخالفت با یک کاندیدا یا جناح حکومتی و رأی دادن به منظور جلوگیری از پیروزی آنها، در این انتخابات هم وجود داشته و به صورت تیغ دو لبه عمل کرده است، نفرت و بیزاری از رفسنجانی در میان توده مردم به اندازه‌ای گسترده و عمیق است که بخشی از شرکت‌کنندگان در انتخابات برای ابراز مخالفت خود به رقیب او رأی داده باشند. متقابلاً، وحشت و انزجار از احمدی‌نژاد، (و به واسطه‌ی وی از خامنه‌ای) به حدی بوده است که آرای تعدادی از شرکت‌کنندگان در دور دوم را متوجه رفسنجانی کرده باشد. ولی این امر مسلماً در همه موارد صادق نیست و، به اصطلاح خود ملایان، «بغض معاویه» الزاماً به صورت، «حب علی» ظاهر نمی‌شود. وانگهی عدم شرکت در رأی‌گیری نیز خود شیوه دیگری از ابراز مخالفت با برخی نامزدها و یا همه نامزدهاست که بخش بزرگی از واجدین شرایط در این انتخابات در پیش گرفته‌اند. بنابراین، قطب‌بندی مشخصی که بین

رفسنجانی و احمدی‌نژاد بروز کرد به هیچ وجه نمی‌تواند به تنهایی توجیه‌گر تعداد و ترکیب آرا در دور دوم باشد.

### تخلفات و تقلبات

اعمال نظر و دخالت‌های غیر قانونی و تقلب به اشکال گوناگون در انتخابات، در زیر سایه حکومت اسلامی در ایران، از همان آغاز، به درجات متفاوت، رایج بوده و اصلاً تازگی ندارد. اما آنچه در انتخابات مورد بحث مطرح است، اینست که شدت و دامنه این تخلفات و تقلبات به اندازه‌ای بوده است که نتایج اصلی آن را، بطور جدی، تحت تأثیر قرار می‌دهد.

تقریباً همه نامزدهای انتخاباتی و وزارت کشور و وزارت اطلاعات و برخی دیگر از ارگانهای رژیم از وقوع تخلف و تقلب در ابعاد مختلف، سخن به میان آورده‌اند، و این فقط اختصاص به کاندیداهای بازنده چون قالیباف و معین و یا کروبی، که در نامه سرگشاده‌اش به «رهبر» پرده از روی بخشی از این فشارها و خلافکاریهای دستگاه‌های حکومتی زیر نظر خامنه‌ای برداشت، ندارد. رفسنجانی هم که نفر اول دور نخست درآمده بود، از این گونه دخالت‌ها و تخلفات برای تعیین سرنوشت آرا صحبت کرد و حتی ستاد انتخاباتی احمدی‌نژاد هم مدعی شد که وی، در مرحله نخست، بیشتر از رفسنجانی رأی آورده و نفر اول بایستی او باشد. در فاصله میان دو دور انتخابات، حامیان رفسنجانی از آیتالله فاضل لنکرانی هم استمداد کردند و وی با صدور فتوایی اعلام کرد که دادن رأی به صورت مکرر و یا با شناسنامه جعلی و یا خرید و فروش رأی، به لحاظ شرعی، «جایز» نیست. اما آیتالله در قم فراوان است و هر دسته و جناحی هم «مرجع» خود را دارند. چنان آیتالله مصباح یزدی که اساساً مقوله انتخابات را قبول ندارد، از «بسیجی‌ها» و حزب‌اللهی‌های مرید خود خواسته بودند که به نفع احمدی‌نژاد اقدام کنند. «میلیاردها تومان» به گفته رفسنجانی و ستاد انتخاباتی معین، در این انتخابات صرف خرید و جمع‌آوری آرا شده است و هر کدام از اعضای «بسیج» تحت فرمان سپاه پاسداران مأمور شده بودند که هر کدام دستکم ده رأی برای «کاندیدای مورد نظر» فراهم کنند. وزارت کشور که بارها در جریان انتخابات و یا بعد از آن از بروز تخلفات خبر داد و حجم آنها را در این رأی‌گیری «بیسابقه» اعلام کرد، نهایتاً تسلیم شورای نگهبان گمارده‌ی «رهبر» شد و از وقوع آنها جلوگیری ننموده و حتی از افشای مشخص آنها نیز پرهیز کرد.

آشکار است که وعده‌های بی‌پایه و تبلیغات انتخاباتی فریبکارانه نامزدها، که غالباً از شیوه‌های جدید تبلیغاتی هم بهره می‌گرفتند، در کشاندن گروهی از افراد به حوزه‌های اخذ رأی بی‌تأثیر نبوده است. پیداست که قطب‌بندی مذکور در سطور بالا در این زمینه تأثیرگذار بوده است. و بالاخره واضح است که فشارها و اجبارهای پنهان و آشکار در مورد شرکت

در انتخابات، به انحای گوناگون، در این رأی‌گیری هم وجود داشته است و، به علاوه، همه کاندیداها هم، کم و بیش، از شیوه‌های جمع‌آوری و جلب آرا، به صورت «فله‌ای» یا «قبیله‌ای» با به کارگیری نهادها و ارگانهای زیر کنترل خود، استفاده کرده‌اند. لکن دخالت مستقیم ارگانهای «بسیج» و سپاه پاسداران در این انتخابات، به نفع احمدی‌نژاد، یکی از ویژگیهای اصلی نهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری محسوب می‌شود.

این دخالت، که شمه‌ای از آن در نامه کروبی آمده و بخشهایی از آن بصورت پراکنده در مطبوعات داخلی و خارجی منتشر شده است، تحت هدایت «رهبر» و «بیت» او، با هماهنگی شورای نگهبان و به وسیله بخشی از نیروهای سپاه و «بسیج»، علاوه بر نیروهای «آبادگران»، «مؤتلفه اسلامی»، «کمیته امداد»، شهرداری و شورای شهر تهران و برخی حوزه‌های دیگر، ... به مرحله اجرا درآمده است. این مجموعه با بهره‌گیری از شگرد «حرکت با چراغ خاموش»، تنها دو روز مانده به موعد رأی‌گیری (۲۷ خرداد) نام «کاندیدای مورد نظر»، یعنی شهردار تهران، احمدی‌نژاد، را به اطلاع عناصر و نیروهای زیر فرمان و آماده حرکت رسانده است. این دخالت گسترده و سازمان یافته غیر قانونی، که می‌توان از آن به عنوان «کودتای انتخاباتی» به رهبری خامنه‌ای یاد کرد، رساندن «کاندیدای مورد نظر»، به هر ترتیب، به دور دوم رأی‌گیری و سپس «تسویه حساب» با رفسنجانی را آماج خود قرار داده بود.

بررسی و مقایسه آرای استخراج شده به نام احمدی‌نژاد در چند حوزه و شهر، به عنوان نمونه، آشکار می‌کند که، نه تنها رقم ۱۷/۲ میلیون رأی در مرحله دوم بلکه ۵/۷ میلیون رأی او در دور اول هم اساساً با پایگاه موجود این جناح و این کاندیدا، و ظرفیت «عادی» بسیج آنها، خوانائی ندارد.

بر پایه ارقام رسمی دور اول، کروبی در ۱۲ استان و احمدی‌نژاد در ۹ استان، به عنوان نفر اول ثبت شده‌اند، لکن نسبت آرای استخراج شده به نام شهردار تهران، خصوصاً در اصفهان (۴۴ درصد)، یزد (۳۷ درصد)، قم (۵۳ درصد)، تهران (۲۹ درصد) و خراسان جنوبی (۳۵ درصد)، نه تنها با موقعیت این کاندیدای نسبتاً ناشناخته در خارج از تهران، و یا با ترکیب آرا در سطح کشور، بلکه با وضعیت سیاسی و اجتماعی مشخص این حوزه‌ها نیز همخوانی ندارد. مثلاً در استان اصفهان متأثر از نفوذ مذهبی و سیاسی منتظری (که انتخابات را تحریم کرده بود) و طاهری، «پیش‌کرده»های خامنه‌ای مجموعاً نزدیک به ۶۰ درصد، و احمدی‌نژاد به تنهایی ۴۴ درصد، کل آرای استان را به نام خود کرده‌اند. در شهر اصفهان، بیشترین تعداد آرای نفر اول انتخابات مجلس هفتم حدود ۱۵۶ هزار رأی بوده، در حالی آرای ثبت شده به نام احمدی‌نژاد در این حوزه در ۲۷ خرداد بیش از ۳۶۴ هزار و مجموع آرای کاندیداها وابسته به

جناح خامنه‌ای ۶۲۸ هزار رأی (یعنی حدود ۴ برابر) شده است.

در شیراز و رشت هم، در قیاس با بالاترین آرای دارودسته خامنه‌ای (آبادگران و مؤتلفه و...) در انتخابات مجلس هفتم، مجموع آرای سه کاندیداها در این جناح، در مرحله اول، تقریباً ۲ برابر شده است، در حالی که این نسبت در مورد شهر مشهد نزدیک به ۳ برابر شده است. در شهر تهران نیز، آرای نفر اول مجموعه جریانات وابسته به جناح خامنه‌ای در انتخابات مجلس هفتم (غلامعلی حداد عادل، رئیس این مجلس) حدود ۸۹۰ هزار رأی بود، در صورتی که احمدی‌نژاد در این حوزه به تنهایی بیش از ۹۰۰ هزار و سه نامزد این جناح هم مجموعاً یک میلیون و ۳۴۰ هزار رأی به نام خود در آورده‌اند.

آنچه که در باره میزان غیر عادی و غیرواقعی آرای این جناح و بویژه حجم آرای احمدی‌نژاد، در دور اول انتخابات عنوان گردید، به طریق اولی، در مورد دور دوم نیز صادق است. به عبارت دیگر، نه تنها ارقام ۵/۷ میلیون و ۱۱/۵ میلیون، در مرحله اول، مورد سؤال است بلکه رساندن رقم ۱۱/۵ به ۱۷/۲ میلیون در دور دوم هم کاملاً مبهم و مشکوک است. هر گاه، مثلاً، یک یا دو میلیون رأی ساختگی و تقلبی برای کشاندن احمدی‌نژاد به ردیف دوم در مرحله نخست لازم بوده، در مرحله دوم رأی سازی و دستکاری بیشتری ضروری بود تا به رقم ۱۷/۲ میلیون (و مجموع آرای ۲۷/۲ میلیون) نائل شود. هیچ نقله یا سانسور سیاسی و اجتماعی توان چنین جابه‌جایی شدید در فاصله چند روزه را ندارد مگر «آسانسور» مخصوص شورای نگهبان که زمانی هم برای بالا بردن نسبت آرای خود رفسنجانی (در انتخابات مجلس ششم) کار می‌کرد.

اما مقصود اصلی دارودسته خامنه‌ای از اجرای طرح دخالت، در مرحله دوم، نه فقط یک سره کردن کار رفسنجانی و جلوگیری از بازگشت او به مسند ریاست جمهوری، و نه تنها نشان دادن یک «آدم» خامنه‌ای بر این مسند و بلکه، علاوه بر اینها، خلق «حماسه‌ای» دیگر برای بی‌اعتبار کردن هر چه بیشتر «حماسه دوم خرداد» و خاتمی بوده است. از این رو نیز، «برنده» اصلی این تشبثات انتخاباتی در ۲۷ خرداد و ۳ تیر، نه فردی به نام احمدی‌نژاد بلکه خود خامنه‌ای محسوب می‌شود. «رهبر» رژیم جمهوری اسلامی از یک «رویداد بزرگ تاریخی» و «صدا و سیما»ی رژیم هم از «حماسه سوم تیر» حرف می‌زند ولی، در واقع، مجموعه دخالت‌ها و اقدامات آنها در این مورد، یک کودتای انتخاباتی بوده که اسرار و ابعاد کامل و عوامل مشخص آن نیز بعداً برملا خواهد شد. اما توسل به کودتا از جانب آنها، و نیز سکوت و حتی تأیید آن به وسیله رقیبان و شریکان حکومتی، در حقیقت نوعی اعتراف به ضعف و درماندگی رژیم بوده و باقی مانده مشروعیت و قانونیت آن را بر باد خواهد داد.

## ارزیابی انتخابات نتایج و پیامدها

### محمد اعظمی

در انتخابات سوم تیریکهزار و سیصد و هشتاد و چهار نام محمود احمدی نژاد متهم به قتل دکتر کاظم سامی و دکتر عبدالرحمن قاسملو به عنوان رئیس جمهور از صندوق های رای بیرون کشیده شد. اینکه چگونه و به کمک چه کسانی و با استفاده از کدام ابزارها به ناگهان محمود احمدی نژاد یکشنبه از سربازی به سرداری رسید سوالی است که پاسخ دقیق بدان نیازمند اطلاعاتی است که فعلا هنوز به طور کامل به بیرون از مافیای قدرت درز نکرده است، اما با داده های تا کنونی هم می توان به بازنگری انتخابات نشست و از مکث بر واکنش ها و مواضع اپوزیسیون، مردم و حکومت درس هایی برگرفت و پیامدهای آنرا برای اتخاذ سیاست برشکافت.

**ارزیابی نادرست بود!** ارزیابی نیروهای چپ و دموکراتیک کشورمان تا پیش از ۲۷ خرداد عموما این بود که درصد مشارکت مردم در انتخابات پائین است و رفسنجانی از میان کاندیداها شانس بیشتری دارد. در باره آمار شرکت در انتخابات دوره نهم، اکثرا میزان مشارکت را کمتر از ۴۰ درصد ارزیابی می نمودیم. که اشتباه بود. این را می بایست با صراحت و بدون پرده پوشی و ابهام آفرینی اعلام نماییم. اینکه چرا چنین شد، به طور کلی به کم اطلاعی و در مواردی به اطلاعات غلط ما از وضعیت مردم و ظرفیت حکومت بازمی گردد. اما به طور مشخص چند عامل در این ارزیابی غلط، نقش آفرین بوده اند:

اول اینکه منبع اطلاعات بسیاری از ما روشنفکران و اқشار متوسط جامعه بوده است. ما از طریق این نیرو با جامعه پیوند می خوریم و روانشناسی این طیف است که به نظر ما سمت و سوی دهد و تحلیل ما را می سازد. این دریافت ها مربوط به بخشی از لایه های جامعه ایران است اما ما به نادرست آنرا به کل مردم کشور تعمیم دادیم. واکنش ما در قبال انتخابات، بیان روحیات این نیرو بود از اینرو سیاست تحریم در میان این طیف پاسخ مثبتی گرفت و به صورت گسترده ای اجرا شد.

دوم اینکه تا کنون در باره خصلت استبدادی حکومت کم نگفته ایم. اما توجه نداشته ایم که یک حکومت استبدادی تا زمانیکه در آستانه سقوط قرار نگرفته باشد اگر عزم جزم کند حتما حدود ۵۰ درصد مردم را می تواند با ترفندهای مختلف به پای صندوق های رای بکشاند و یا حداقل رای آنها را از صندوق ها بیرون کشد. امروز برخی از ما سخن از تقلب، رای خوانی و فشار به میان می آوریم. ادعای نادرستی نیست. اما ارزیابی ما می بایست این اقدامات را در دل

خود مفروض می انگاشت. صحبت ما متوجه همین انتخابات با همین حکومت اسلامی بود. آن را به حضور ناظران بین المللی در یک انتخابات آزاد مشروط نکرده بودیم. البته ابعاد تقلبات بسیار گسترده تر از آن بود که پنداشته می شد. این نیزبازریشه در درک نادرست ما داشت که اختلافات درون جناح های حکومت را مانع تقلبات در نظر می گرفتیم. بویژه گفته می شد تسلط اصلاح طلبان بر وزارت کشور دست محافظه کاران را برای تقلب می بندد. به سایر ترفندها نیز بهای لازم داده نمی شد. با اینکه جریانات سیاسی جسته و گریخته از انواع دخالت ها سخن به میان آورده بودند اما به نظر می رسد که این مسائل در محاسبه میزان مشارکت مردم چندان منظور نمی شد.

سوم اطلاعات ما از ابعاد اختلافات در درون جناح های رژیم ناقص بود. افزون بر این بر تناقضات و پیچیدگی های حکومت مکث کافی نکردیم. این حکومت به دلیل اختلافات شدید جناح ها با یکدیگر و حتی در درون هر جناح، امکان یک حرکت با نقشه و یکپارچه را نداشت. اما احمدی نژاد را نقشه یک جناح از راست پیش انداخت. از سوی دیگر چنین به نظر می رسد که تا چند روز پیش از انتخابات خامنه ای و تعدادی از دار و دسته اش هنوز برای پشتیبانی از احمدی نژاد تردید داشته اند. وجود چند کاندیدا تا آخرین لحظات در میان راست محافظه کاریکی از نشانه هاست. اما به نظر میرسد که در لحظات آخر زیر فشار و تحت تاثیر شورای نگهبان، بخشی از بسیج و سپاه و تعدادی از اخوندهای فوق ارتجاعی مثل مصباح یزدی، خامنه ای نیز به این بلوک ملحق شد. این مجموعه بسیار ماهرانه عمل کرده و سازمانیافته نقشه خود را به اجرا نهادند. صحنه به گونه ای آراسته شد و نقشه توطئه به شکلی ریخته شد که حتی جناح های حکومتی را نیز غافلگیر کرد. سازماندهی بسیج و سپاه برای دخالت در انتخابات به قدری گسترده و ناگهانی بود که تا روز رای گیری، خود کاندیداها نیز متوجه نقشه توطئه گرانه این مجموعه نشدند.

عوامل فوق سبب این شد که درصد مشارکت را پائین تر از حدود واقعی آن ارزیابی کنیم و رفسنجانی را در غیاب حضور مردم، برنده انتخابات فرض نماییم. زیان این ارزیابی به لحاظ تبلیغی، تبدیل یک برد مسلم مردم به یک باخت بوده است. در این انتخابات که توسط جمهوری اسلامی برگزار شد، خود جناح های حکومتی نه اپوزیسیون آن، به تقلب و رای سازی اعتراض داشتند. بنا به نظر همین حکومت نزدیک ۴۰ درصد مردم در انتخابات شرکت نکرده

اند. یعنی آمار عدم مشارکت بیش از مجموعه نیروهای محافظه کار به شمول شورای نگهبان و شخص رهبر و به کمک تمامی رسانه های ارتباط جمعی و ابزارهای تبلیغی و اعمال فشارها و تقلبات و دخالت های پنهان و آشکار در انتخابات بوده است. که رقم بزرگی است. افزون بر این ثقل اصلی نیروی تحریم را آگاه ترین نیروهای جامعه و اثر گذارترین آنها بر روند های سیاسی می سازد. ما چنان بد تبلیغ کرده ایم که این قوت ها همه در سایه قرار گرفت. نه تنها خودمان متناسب با بار و وزن نیروی تحریم سیاست ورزی نمی کنیم، حتی آقای تاج زاده را هم به اشتباه انداخته ایم به گونه ای که او هم باورش شده که سیاست تحریم شکست خورده است!! او در حالیکه کاندیدای شان کمتر از ۹ درصد و جمع سه کاندیدای اصلاح طلب با در اختیار داشتن دولت و برخی از رسانه های ارتباط جمعی، حدود ۲۲ درصد آرا را کسب کرده است، در سخنانش پیش از هر چیز در بوق شکست سیاست تحریم دمید.

**علت مشارکت؟** براساس آمار وزارت کشور ۶۲/۵ درصد واجدین شرایط در دور اول و ۵۹/۵ درصد در دور دوم، آرا خود را به صندوق ها ریخته اند. اگر آرا باطله را از این آمار کم کنیم میزان مشارکت موثر به ادعای وزارت کشور در دور اول حدود ۶۰ درصد و در دور دوم حدود ۵۷ درصد خواهد بود. برای بررسی مشارکت مردم، آگاهانه از ادعای کروی، معین و رفسنجانی در ارتباط با تقلب هم در می گذرم. به باور من با کسر تقلبات این آمار نشان از مشارکت نسبی مردم دارد و بیش از حد انتظار ما بود. با توجه به مجموعه نارضایتی ها، بی اعتمادی ها و انزجاری که مردم از حکومت ابراز می کنند علت این مشارکت را چگونه باید توضیح داد؟

سرنوشت و ابعاد مشارکت در انتخاباتی که اکنون توسط جمهوری اسلامی برگزار می شود به تصمیم نیروهای بیندینی وابسته است. این نیرو که من آنرا نیروی تردید می نامم حدود نیمی از دارندگان حق رای را تشکیل می دهد و بسته به مجموعه ای از عوامل به این یا آن سو می تواند کشیده شود. در شرایطی که چشم اندازی از طرف نیروهای دموکراتیک گشوده نمی شود به دنباله روی از حاکمیت می افتد. در این دور با وجود هماهنگی بی سابقه ای که در سیاست عدم مشارکت بین جریانات سیاسی وجود داشت، اپوزیسیون آزادیخواه به شدت ناهماهنگ عمل کرد و نتوانست با اتخاذ راهکاری یگانه به سیاست خود آنگونه که شایسته بود مادیت بخشد و امید آفرین شود. از اینرو بر نیروی تردید کمترین اثر را بجا گذاشتند. تردید مردم را قدرت و

آنچه که در ایران برگزار شد انتخابات به معنی متعارف آن نبود. در میان نیروهای اپوزیسیون آزادیخواه نیز غیر از این سخن و ادعائی وجود نداشت. پس، از این زاویه مشارکت در انتخابات منتفی بود. برای مشارکت اثربخشی آن به سود مردم مورد تاکید بود. در دور نخست ادعا این بود که با مشارکت و رای به معین می توان مانع یکدست شدن حکومت شد. افزوده می شد که معین برنامه اش از خاتمی رادیکال تر و عزم اش راسخ تر از اوست. در دور دوم مشارکت کنندگان همیشگی در انتخابات، مساله خطر فاشیسم را برجسته کردند و فرانسه را شاهد آوردند که ۸۰ درصد مردم در برابر لوین فاشیست به شیراک محافظه کار رای خود را به صندوق ها ریخته اند. با این توجیحات مشارکت در انتخابات را توصیه کردند. ببینیم این ادعاها چه حاصلی به بار آورد و برای مردم و جریانات آزادیخواه چه دستاوردی داشت؟

اول اینکه براساس مجموعه اطلاعاتی که تا کنون به دست آمده است طیف محافظه کار حکومت زمانی که نتوانستند روی یک کاندیدا به توافق برسند، به شکل سازمان یافته و با تأیید رهبر جمهوری اسلامی برای بالا کشاندن احمدی نژاد دست بکار می شوند و با قلدری آشکار او را به دور دوم انتخابات میسرانند. دخالت و مشارکت مجموعه نیروهای اپوزیسیون نمی توانست مردم را به پای صندوق ها و رای به معین مجاب کند. به این دلیل ساده که اصلاح طلبان طی ۸ سالی که سکان قوه مجریه را به دست داشتند، اعتماد مردم را به پیشیزی نگرفتند. در این فضا و با آن عملکرد هر درخواستی از مردم برای شرکت در انتخابات بی پاسخ می ماند. از سوی دیگر خامنه ای درست روز پیش از انتخابات اعلام نمود که هر رای که به صندوق ها ریخته شود یک رای به مشروعیت نظام است. از اینرو کسانی که در انتخابات شرکت کرده اند، به دلیل آن بی اعتمادی به معین و به دلیل سازماندهی و تصمیمی که برای بالا آوردن احمدی نژاد گرفته شده بود، نمی توانستند به هدف سیاسی خود برسند، رای آنها در خدمت تثبیت موقعیت جناح مقابل و در تحکیم نظام اسلامی بکار می افتاد همانگونه که افتاد.

دوم اینکه از زاویه دیگری نیز می توان به ارزیابی انتخابات نشست. صحت تحریم را می توان از دستاوردهای نیروهایی که سیاست مشارکت داشتند، سنجید. ملی - مذهبی ها، نهضت آزادی و اصلاح طلبان با مشارکتشان چه به دست آوردند جز رسوائی برای خود و حیثیت برای خامنه ای و دار و دسته محافظه کارش. آنها پس از افضاح دور اول باز مثل همیشه نخواستند بیاموزند. وارد میدانی شدند که پیشاپیش سهم آنها در آن جز باخت چیز دیگری نمی توانست باشد.

اصلاح طلبان در تمامی دوره قدرت شان هر زمان مورد سؤال قرار گرفتند که چرا رئیس جمهور به

تسلیم دولت و وزارت کشور به وقوع پیوست. پر کردن صندوق ها در لحظات آخر و در زمان تمدید وقت و شمردن آرا سفید و بعضاً تعویض آرا دیگران به نام او، منجر به بالا آوردن رای او و قرار گرفتن اش در رده دوم پس از هاشمی رفسنجانی شد.

در دور دوم وضع متفاوت شد. احمدی نژاد در برابر هاشمی رفسنجانی قرار گرفته بود. گرچه در پشت سر احمدی نژاد رهبر و شورای نگهبان و سپاه و بسیج صف کشیده بودند اما برای بخشی از رای دهندگان نماینده رسمی حکومت هاشمی رفسنجانی بود نه احمدی نژاد. هاشمی رفسنجانی در مقام رئیس شورای مصلحت نظام، رئیس جمهور و رئیس مجلس، عضو شورای انقلاب و جزو نزدیک ترین یاران امام بوده است. از او در این دور جامعه روحانیت مبارز و تعدادی از آیت اله های سنتی و نیرومند جمهوری اسلامی حمایت کرده بودند. در حالیکه از احمدی نژاد کمتر ارگان شناخته شده ای به صورت علنی حمایت کرد. تعدادی از رای دهندگان نفرت از هاشمی آنها را به سوی احمدی نژاد کشاند. هاشمی رفسنجانی در این ۲۶ سال یکی از سمبل های حکومت و از مسئولان طراز اول آن بوده است. دزدی، رانت خواری و مال اندوزی یکی از مختصاتی است که با نام هاشمی گره خورده است. او با اینکه ادعا می کند که حتی منزلی ندارد یکی از ۵۰ ثروتمند دنیاست. گرچه چهره او را در سازماندهی بسیاری از جنایات در ایران و در خارج کشور برخی از اصلاح طلبان و حتی جریانات مدافع دموکراسی به سادگی به فراموشی سپردند و با طرح خطر فاشیسم رای خود را به نام او در صندوق ها انداختند، اما مردم عادی کوچک و خیابان چهره آمیخته با جنایت و فساد او را فراموش نکرده اند. در مقابل احمدی نژاد برای بخش قابل توجهی از مردم ناشناخته بود. و در قیاس با هاشمی با رژیم فاصله بیشتری داشت به ویژه آنکه نوک تیز حملات احمدی نژاد روی رانت خواری و مبارزه با فساد مالی متمرکز شده بود.

افزون بر این احمدی نژاد در غیاب یک نیروی دموکراتیک و آزادیخواه در نقش دفاع از خواسته های اقتصادی مردم ظاهر شد و این ادعاها توسط رسانه های حکومتی تبلیغ شد. در جریان انتخابات نیز بسیج و سپاه به شکل سازمان یافته زحمت کنترل صندوق ها را به دوش داشتند و در مواردی حتی نماینده وزارت کشور را نیز بازداشت کردند تا مزاحمتی برای دخالت در نتیجه انتخابات برای آنها ایجاد نکنند.

**تحریم درست بود؟** در باره تحریم و عدم مشارکت پیش از این دلایل و سخنان زیادی گفته شده است. نگاهی به چگونگی برگزاری و نتایج انتخابات مرا به صحت عدم مشارکت مردم در انتخابات بیشتر قانع نمود. این موضوع را توضیح می دهم.

امید در هم می شکند. حضور هماهنگ و نیرومند اپوزیسیون ترقی خواه و ارائه یک برنامه پاسخگو به نیازهای جامعه می توانست به مردم چشم انداز امیدوار کننده ای دهد و آنان را در نفی انتخابات و ایستادگی در برابر حکومت دینی ثابت قدم نماید. به همان اندازه که اپوزیسیون ضعیف و ناهماهنگ وارد کارزار انتخابات شد، جناح های حکومت به ویژه بلوک خامنه ای، شورای نگهبان و نظامیان، به صورت سازماندهی شده وارد این معرکه شدند و از تمامی قدرت خود برای کشاندن مردم به پای صندوق ها بهره گرفتند.

افزون بر این اگر از اپوزیسیون ترقی خواه بگذریم، سایر گرایشات جامعه هر کدام نماینده ای در بین کاندیداها داشتند. و تشکل های آنان از مجمع روحانیون مبارز گرفته تا جامعه روحانیت مبارز، از مجاهدین انقلاب اسلامی تا مشارکت ایران اسلامی همگی فعالانه برای کشاندن مردم به پای صندوق های آرا کوشیدند. نهضت آزادی و جریانات موسوم به ملی - مذهبی نیز پس از طرد شدنشان از انتخابات در وجود معین تحقق آرزوهای خود را یافتند و به مشارکت فعال در انتخابات پرداختند.

عامل دیگری که در کشاندن بخشی از مردم به پای صندوق ها موثر بوده است، فعالیت تشکل های نظیر کمیته امداد، بنیاد شهید و ..... بود که به دلیل امکانات معیشتی و اقتصادی، حقوق بگیرانشان را مجبور به مشارکت در انتخابات نمودند. بخش دیگری از مردم را وعده های احمدی نژاد که بوی نان می داد به پای صندوق ها کشاند.

پراکندن شایعات برای اعمال فشار به ویژه روی جوانان بیش از ۱۵ سال و زیر کنکورهای ها، در مشارکت در انتخابات برای مهر شناسنامه ها موثر بوده است. این مجموعه در شرایط نبود یک آلترناتیو نیرومند، وضعی را پدید آورد که شاهد بودیم.

**چرا احمدی نژاد؟** دلایل راهیابی احمدی نژاد به دور دوم انتخابات با پیروزی او در برابر رفسنجانی یکسان نیست. احمدی نژاد تا لحظات آخر - بر اساس شمارش آرا که توسط وزارت کشور به تدریج اعلام می شد - چنین موقعیتی در میان کاندیداها نداشت. بالا آمدن احمدی نژاد یک کودتای انتخاباتی بود. اگر کودتا را اقدامی غیر قانونی، متکی به زور و به صورت ناگهانی بدانیم که معمولاً یا توسط نظامیان و یا به پشتیبانی از آنها صورت می گیرد، بالا آمدن احمدی نژاد تمامی این خصوصیت را داشت. این اقدام در چارچوب قانون اساسی جمهوری اسلامی غیر قانونی و ناگهانی بود. کمتر کسی جز طراحان این کودتا از آن با خبر بودند و به خاطر هیچکدام از فعالان سیاسی حتی حکومتی نیز خطور نکرد که او بتواند به دور بعدی انتخابات راه یابد. بالا کشاندن احمدی نژاد با توافق شخص خامنه ای و هدایت شورای نگهبان و دخالت بسیج و سپاه و



جمهوری ایران قسم بخورد. من پیش زمینه های تغییر را در جامعه با تمام وجود حس می کنم. برای تغییر ابتدا شکاف در بالا در بین حاکمان دهان می گشاید. که گشوده است. دومین شرط تغییر، بهم خوردن روحیات و فرو ریزی ترس است. شما به سخنان همان کسانی که خطر فاشیسم را پیش کشیده اند توجه کنید ببیند که به همین جنابی که بناست فاشیسم را مستقر کند چه القابی می دهند. شکاف در بالا و به هم خوردن روحیات مردم دو عاملی است که بر یکدیگر اثر گذاشته می تواند جنبش های گسترده و سراسری از آن زاده شود. و در صورت وجود یک آلترناتیو فاتحه قدرت خوانده می شود. مشکل اصلی ما نبود این آلترناتیو است. این را می بایست دریافت و به ساختن آن همت گماشت.

هدم از طرح و ترسیم این وضعیت، بیشتر زدن تلنگوری است به خودمان. برای این است که بگویم فروپاشی حکومت هم بدون یک آلترناتیو آزادیخواه الزاما به سود مردم تمام نمی شود. بدین خاطر است که ما اپوزیسیون چشم بگشاییم و از لاک خویش بدر آئیم و برای فشردن صفوف خود گامهامان را سنجیده اما پر شتاب برداریم. برای این است که خود را عین حقیقت ندانیم و فرمایشات خویش را آیه آسمانی نیانگاریم. برای این است که به افرادی نظیر کروی و رفسنجانی بنگریم که آموخته اند که بدون سازمانیابی کاری از پیش نمی برند و در پی تشکیل احزاب خویش اند. توجه داشته باشیم که در پیروزی احمدی نژاد در دور دوم عوامل متعددی نقش داشت اما در میان این عوامل نقش سازمانگری برای کشاندن بخشی از ناراضیان بی نان به پای صندوق ها برجستگی داشته است.

من فکر می کنم تمامی فعالان سیاسی و همه افراد، محافل و جریاناتی که دلپسته آزادند می بایست به این سؤال پاسخ دهند که آیا جمهوری اسلامی مردم ایران را با خود دارد یا نه. اگر ندارد چرا برجاست. ما اپوزیسیون کم مشکل نداریم، اما چیرگی بر آنها دشوار نیست. یکی از مشکلات پیچیدن به دست و پای یکدیگر است. در فردای انتخابات به جای متمرکز کردن انرژی و زدن ضربه به ارتجاع تازه، مشغول میج گیری از یکدیگر شده ایم. ما به بررسی گذشته مان و به باز نگری عملکردمان نیازمندیم. در این شکی نیست. اما نه برای تخریب، برای اینکه بتوانیم راه آینده را هموار کنیم. امروز کسانی که در داخل و خارج برابر استبداد صف کشیده اند بسیارند. اینان از آگاه ترین و جسورترین افراد جامعه اند. اینان هم فکرا مان، یاران ما، بخشی از ما و اغراق نیست اگر بگوئیم خود مانیم. مشکل این است که این تن واحد که ما باشیم پراکنده عمل می کنیم. و این پراکندگی، دارد تحلیلیمان می برد و کهنه اندیشان را کمک می کند تا بر جان و هستی ما کماکان حکم رانند. برای ریشه کن کردن این آفات و بهداشتی کردن جامعه به اتحاد نیازمندیم. پاسخ به این نیاز را به فردا نسپریم.

نیروی اصلی تحول و تغییر در کشورند. برای اعمال اراده امثال احمدی نژاد زمینه ای لازم است که امروزه تنها این زمینه در ایران و در کل جهان آماده نیست، بلکه شرایط درست در نقطه مقابل یک تازی احمدی نژاد و هم فکرا ن اوست. امروزیکه تازی خامنه ای و به قدرت رسیدن احمدی نژاد را تنها با ضعف اپوزیسیون می توان توضیح داد. به این دلیل که در ایران اکثریت مردم با این رژیم مخالفند. این را بیش از هر کسی خود حکومت می داند. آزاد نبودن انتخابات، به رای نگذاشتن جمهوری اسلامی در یک رفراندوم به این خاطر است که حکومت می داند که مردم این حکومت را نمی خواهند. حکومتی که رای مردم را ندارد از رای آزاد آنها می ترسد.

**چشم انداز و پیامدها-** با تسخیر کرسی ریاست جمهوری توسط وابسته رهبر، تمامی ارگانهای جمهوری اسلامی یکدست شده در اختیار ظاهرا یک جناح قرار گرفته است. اولین سؤال این است که این حکومت جامعه را به کدام سو می کشاند؟ فضای جامعه مسدود و انتقادات و اعتراضات سرکوب می شود یا جامعه به سمت دیگری می رود؟ من فکر می کنم این حکومت تمایل به باز گرداندن جامعه به عهد عتیق دارد. اما بسیار بعید است که بتواند. اوضاع به گونه ای است که اتخاذ سیاست در قبال حکومت چندان سهل نیست. در این حکومت هر برنامه و هر طرح و هر پروژه ای ممکن است پیش از آغاز متوقف یا در جریان انجام به پایان نرسد. وضع حکومت بسیار سست و شکننده است. جمهوری اسلامی نه مردم را دارد و نه خود منسجم است و نه جهان با او همراه است. قدرت او در نا توانی و پراکندگی و ضعف یک آلترناتیو دموکراتیک و آزادیخواه است. او با گذشت زمان ضعیف تر و بی رمق تر شده است. جناحی که امروز حاکم است گرچه در مقابل رفسنجانی متحد عمل کرد ولی مشکلاتش بیش از این هاست. این جناح در جریان انتخابات تلاش وافر نمود تا یک کاندیدا معرفی کند. نتوانست. نه تنها محافظه کاران در سه جناح سنت گرا، اصول گرا و مصلحت گرا در برابرهم صف کشیدند، اصول گرایانی که به قدرت رسیده اند نیز هر کدام ساز خود را در دستگاهی کوچک کرده اند. این حد از تشتت در بالا، امکان برگرداندن جامعه به سالهای گذشته پیش از خرداد ۷۶ را بسیار غیر محتمل می کند. به ویژه امروز جهان در فشار به جمهوری اسلامی و گرفتن حتی بهانه از او یکصدتر و حساس تر شده است. شرایطی پیش آمده است که اگر فقط کروی و معین در برابر تقلبات ایستادگی می کردند معلوم نبود که انتخابات بهم نخورد. و یا حتی همین امروز اگر اپوزیسیون به صورت یکپارچه و هماهنگ بر طبل بطلت انتخابات بکوبد و انتخابات آزاد را تبلیغ کند و آن را پی بگیرد معلوم نیست سپتامبر امسال احمدی نژاد بتواند به عنوان رئیس

شعارهای خود وعده نمی کند، پاسخ می دادند که رئیس جمهور کاره ای نیست. یک تدارکچی است. اما در تناقضی عجیب زمانی که نوبت به احمدی نژاد مرتجع رسید به یکباره او توان استقرار فاشیسم پیدا می کند. اگر رئیس جمهور تدارکچی است، در بوق زدن خطر فاشیسم چه معنی دارد. واقعیت این است که این نیرو باوری به خطر فاشیسم از جانب احمدی نژاد نداشت. احمدی نژاد به درستی از جانب اصلاح طلبان امری (گماشته) خامنه ای معرفی شده است از اینرو این خطر اگر وجود داشته باشد نمی بایست به گماشته خامنه ای نسبت داده شود. مصلحت دیگری طرح این خطر را در دستور آنها نهاده بود و آن مصلحت رای به رفسنجانی بود.

و سوم اینکه مقایسه فرانسه با ایران اگر شیدای در آن نباشد، می تواند از بی اطلاعی و نا آگاهی سرچشمه گیرد. فرانسه کشوری است که انتخابات آن دموکراتیک است. هم شیراک و هم لوپن این قاعده دموکراتیک را رعایت می کنند. در چنین شرایطی این دو به دور دوم کشیده شده بودند. بالا آمدن لوپن اشتباه خود مردم فرانسه بود. مردم می دانستند در صورت شرکت رای آنها منظور می شود. در انتخابات علیه لوپن مشارکت کردند و او را از رسیدن به قدرت محروم نمودند. در ایران انتخابات یک رای گیری غیر دموکراتیک است برای انتخاب رئیس جمهور از میان برگزیدگان شورای نگهبان. در جریان رای گیری نیز، رای ها بنا به میل مجری می تواند به نام کس دیگری خوانده شود. و اگر نتایج آرا خوشایند مقامات نبود آن را به راحتی تغییر می دهند. و کاندیداهای از فیلتر گذشته نیز اعتراض شان به طور قاعده و اگر اتفاق خاصی نیفتد در سرحدات مصالح نظام متوقف می شود. کسانی که مردم را دعوت به مشارکت در این انتخابات کردند وظیفه دارند توضیح دهند که حاصل کارشان در خدمت مردم بوده یا به سود ارتجاع تمام شده است. بالا بردن مشارکت در انتخابات غیر دموکراتیکی که پیروز آن احمدی نژاد بود به سود چه نیروئی تمام شد؟

و بالاخره این همه گرد و خاک برای چه بود؟ اولاً رئیس جمهور در ایران تا چه اندازه منشاء اثر است و در ثانی تفاوت بین هاشمی و احمدی نژاد از زاویه منافع مردم چقدر است و ثالثاً اگر هم تفاوتی هست مردم ایران در این اوضاع و احوال جهان اجازه نمی دهند که این حکومت در کلیتش - نه فقط رئیس جمهورش - هر چه خواست انجام دهد. امروز هر که به قدرت برسد مردم او را مجبوری کنند که حد و حدود خود را بشناسد. مردم ایران با این تجارب و در این اوضاع و احوال جهانی نمی گذارند احمدی نژادها آب خوش از گلولی شان پائین رود. آنها را به جایی می کشانند که حتی گفتارشان را هم تا حدود زیادی با مردم هماهنگ کنند. اشتباه بزرگ کسانی که در بوق خطر فاشیسم می دمند در این است که نمی دانند یا نمی خواهند بدانند که مردم

## « حزب پادگانی » و « کودتای انتخاباتی » رئیس جمهور تدارکاتچی و فریب نان بدون آزادی

جمشید مهر



بر همه این مسائل اینکه تناقض و تضاد در وجود و ماهیت جمهوری اسلامی با روند های گسترش یابنده در منطقه و جهان، موجودیت و مشروعیت این نظام را هدف قرار داده است. در همین راستا راه حل های ارائه شده از سوی جناح های مختلف رژیم و به خصوص با توجه به شکست حقرات بار و همه جانبه اصلاح طلبان حکومتی (با این نتایج که هیچ مطالبه و خواستی در فرآیند توسعه سیاسی و دموکراسی و اصلاح ساختار سیاسی و دموکراتیزه کردن آن با شرکت در میدان بازی جناحهای رژیم و با ابزار و در چار چوب جمهوری اسلامی متصور و امکان پذیر نخواهد بود.) و طرد و حذف آنان از دایره قدرت از یک سو، و همچنین کشمکش ها و تضاد های رفسنجانی و خامنه ای (ارائه طرح شورای رهبری برای کاهش و محدود کردن قدرت رهبری و ولی فقیه از سوی رفسنجانی موضوع حل مناقشات و روابط ایران و امریکا و ...) و تضاد ها و اختلافات درون جناح راست سنتی و محافظه کاران از سوی دیگر همان بستری است که با شدت و گسترش آن الزام، اضطراب و اجبار یک دست شدن و متراکم شدن قدرت را موجب گردیده است. تا بر این بستر بنوان یک دست کردن اراده سیاسی و تسلط و سطره بر دستگاه سرکوب و سلطه (سپاه و بسیج و نظامیان، و سایر ارتباط جمعی و ...) و مطیع و متمرکز کردن هر چه بیشتر آن در چنگال ولی فقیه را رقم زد. به همین دلیل بود که جنتی سنخگوی شورای نگهبان در مورد معیار تعیین صلاحیت نامزدهای انتخابات دور نهم « توجه به مشارکت حداکثری راز و وظایف شورا ندانست. » و بعبارت دیگر از سر راه برداشتن حاکمیت دو گانه و جلوگیری از باز گشت به آن و قبضه کامل قدرت توسط اصول گرایان متنی است که گماشتن یک رئیس جمهور تدارکاتچی و مطیع ولایت امر را باید مهیا می ساخت. و باز از همین رو بود که عیسی سحرخیز گفت « کوچکترین خطای راهبردی و یا حتی تاکتیکی » آنان را به « دوران

در تقویت جناح محافظه کار و تمایلات ولایت فقیه و شورای نگهبان نبوده است، تازگی ندارد. امری معمول و عادی و کاربردی فراوان داشته است. (برای نمونه در انتخابات دور هفتم مجلس که با تحریم گسترده مردم روبرو شد. میان خودی های شورای نگهبان نیز این جایجائی و باطل کردن رای هاصورت گرفت. و یا در انتخابات دوم خرداد این طنز حکایت افواه عمومی بود، که ما می نویسیم خاتمی، رهبر می خواند ناطق.

اساس انتخابات دور نهم بر تقلب و جایجائی آرا بنا شده، بویژه در دور اول. بگونه ای که کروی وزارت کشور را که مجری انتخابات است در برابر این مساله منفعل و شورای نگهبان را متخلف می خواند. و صریح میگوید « نه وزارت کشور و نه شورای نگهبان قدرت ندارند و کسان دیگری قدرت در دستشان است. » و هر دو این نهاد ها و خاتمی مورد اعتراض رفسنجانی

، کروی و معین قرار می گیرند. ولی آنچه که از مهمتر از این تقلب و رای سازی ها است. و نمی توان و نباید بر آن چشم بست. شرکت مردم در دور دوم انتخابات و بخصوص رای آنها به احمدی نژاد است. کالبد شکافی این گروه از رای دهندگان از اهمیت بسزائی برخوردار است.

فرآیندی که در آن احمدی نژاد به ریاست جمهوری تدارکچی گماشته شد، بسیار ماهرانه و پیچیده سازماندهی شده بود. چگونگی پیشبرد آن را باید در روندهای مختلفی که در گذشته و بر بستر رقابت ها، منافع متفاوت جناح های مختلف رژیم در رویکرد و ارائه راه حل برای پاسخ به بحران های فزاینده، حاد و عمیقی که جمهوری اسلامی را به ورطه های نابودی و اضمحلال می راند، جستجو کرد.

بطور مسلم بحران های همه جانبه اقتصادی سیاسی و اجتماعی در جامعه امروز ایران موجبات بروز شکاف های عمیق و نفرت و نارضایتی گسترده توده ها را فراهم و موجودیت رژیم را با چالش روبرو ساخته است. در عرصه داخلی انبوه خواست ها و مطالبات انباشت شده توده ها پاسخی نیافته است.

### دور عرصه منطقه ای و جهانی تهدیدات امریکا

موضوع فعالیت های هسته ای ایران مخالفت های ایران در روند صلح در خاور میانه و تروریسم و افزون

در روز جمعه سوم تیر ماه جاری شورای نگهبان به همراهی گروهی از ائمه جمعه و روحانیون محافظه کار و عمیقاً مرتجع، رهبر و بیت رهبری و اعوان و انصار آن و (مشخصاً آقازاده رهبری مجتبی خامنه ای) و یک بخش نظامی - امنیتی از فرماندهان سپاه و بسیج با یک برنامه کاملاً ماهرانه و در یک عملیات کاملاً گسترده و سازمان یافته، بمانند یک « حزب پادگانی » و یک « اراده قاهر » احمدی نژاد را از صندوقهای رای انتخابات نمایشی دور نهم بیرون آوردند.

در چنین شرایطی احمدی نژاد گماشته گمنام ( احمدی نژاد آنقدر گمنام بود که مصباح یزدی در خواب می بیند که ولی عصرش هم برای احمدی نژاد دعا می کند و به او تشر می زند که « بلند شو و برای احمدی نژاد دعا کن، وی می گوید که من حتی اسم احمدی نژاد را نشنیده بودم » ) و « نظر کرده » رهبری که متهم به شرکت مستقیم در قتل مخالفان سیاسی و همکاری مستقیم با قصاب اوین لاجوردی است، به ریاست جمهوری رژیم منصوب شد. احمدی نژاد با دوپینگ سیاسی و برخورداری از چنین پشتیبانی، چنان غیرمترقبه این مسیر را طی کرد که نه تنها رقیبانی چون رفسنجانی، کروی و معین، بلکه بسیاری از نزدیکان خود را نیز متعجب ساخت. علاوه بر آن با پایان یافتن نمایش انتخابات همه آنها که فکر می کردند می خواستند با مجزه صندوق های رای و نتایج انتخابات همه مسائل و مشکلات جامعه ایران را پاسخ یافته و حل شده ببابند. بی آنکه جایگاه انتخابات را در نظام جمهوری اسلامی مورد توجه انگارند، انگشت حیرت و شگفت زدگی به دندان گزیدند.

این انتخابات جنان زمینه ای را فراهم آورد، که نظام جمهوری اسلامی پس از ۲۶ سال بتواند به جند قطبی قدرت، پایان دهد و کاملاً یک دست گردد. جناح راست در کلیت اش بر قوه مقننه، مجریه، قضائیه، شوراهای شهر و روستا، سپاه و بسیج و ارتش، رادیو و تلویزیون و بخش عمده رسانه های گروهی مانند روزنامه ها و خبرگزاریهای دولتی مسلط شود. اگرچه ساختار قدرت در جمهوری اسلامی از بدو پیدایش چنان ضد دموکراتیک و اصولاً بگونه ای بنا شده بود که اهرم تعین کننده و موثرتها از سوی ولی فقیه و رهبر می توانست به کار گرفته شود.

تقلب و جایجائی آرا و یا باطل کردن کردن گسترده رای مردم هر آن جا که به نفع نظام و بویژه آنجا که

استبداد و حاکمیت فردی و با قدرت سرکوب و ارباب نظامیان ..» باز می گرداند .

### رئیس جمهور تدارکاتچی و پشت صحنه نمایش . آیا نیروی جدیدی سر بر میدارد ؟ شورای هماهنگی نیروهای انقلاب و نامزد های اصول گرایان

جناح راست و محافظه کاران بطور کلی با جامعه روحانیت مبارز و جامعه مدرسین مشخص می شدند . که از خرداد ۷۶ بکلی منزوی شده بودند. آنان برای حل اختلافات و شرکت در انتخابات های بعدی شورائی هماهنگی نیروهای انقلاب راسازمان دادند . در شورای هماهنگی نزدیک به هفده تا هیجده حزب وجود دارد . شورای هماهنگی دردمین نشست خود برای انتخابات دور نهم اسامی ۵ نفر را به عنوان کاندید ای خود را با صفت اصول گرایان و با ضرورت پای بندی به میثاق شورای هماهنگی اعلام کرد. که این ۵ تن علی اکبر ولایتی ، علی لاریجانی ، محسن رضائی ؛ احمد توکلی و محمود احمدی نژاد بودند . اما پس از مدتی کوتاه به دلیل بروز اختلافاتی مانند اعتراض به فرایند تصمیم گیری در شورای هماهنگی ، شیوه مدیریت و تبعیض درمورد نامزد ها از سوی شورای هماهنگی ، ولایتی و احمدی نژاد و قالیباف و رضائی میثاق فی مابین را لغض و خود را کاندیدای مستقل اعلام کردند .

در شورای هماهنگی جبهه ای وجود دارد بنام ( جبهه احزاب ) که در راس آن ناطق نوری و محمد رضا باهنر و حبیب الله عسکر اولادی قرار دارند که لاریجانی را به عنوان نامزد نهائی خود معرفی کرد . اینار گران توانسته بودند در انتخابات شورا ها ائتلاف آبادگران را سازمان بدهند. این ائتلاف توانست به یمن رد صلاحیت های گسترده کاندیداها و تحریم مردم ، موفقیت هائی را کسب کند . هسته اصلی این ائتلاف را جمعیت اینارگران تشکیل می دهند .

جمعیت اینارگران انقلاب اسلامی در سال ۱۳۷۴ بوسیله برخی از فرماندهان سپاه ( در میان سپاه نیز سه گرایش وجود دارد . گرایش صفوی ، گرایش محسن رضائی و گرایش حاج داود کریمی ) و نظامیان و جهادیان سابق و بسیج تاسیس شد ، اکنون به یک حزب سیاسی ( پادگانی ) تبدیل شده است . احمدی نژاد و قالیباف هردو نامزدهای این جریان در انتخابات دور نهم هستند . علی دارابی قائم مقام جمعیت اینارگران دلایل برپائی این جریان را چنین بیان می کند . « چرا جمعیت اینارگران را تشکیل دادیم ؟ برای اینکه ما ، مشی آن روز را قبول نداشتیم « مشی جناح راست « مبتنی بر شیخوخت ، پدر سالاری ، و عدم توجه به آرای مردم است « علاوه

بر این جناح راست « به گردش نخبگان و چرخش قدرت به معنای واقعی اعتقاد ندارد. « و بچه های انقلاب که نه درحاکمیت نقش داشتند و نه در دولت سازندگی و نه در دولت اصلاحات ، رانده شدند . « و لذا « ما آمدم همراه دوستان دیگر به باز سازی جناح راست کمک کردیم . « که « پس از خرداد ۷۶ جریان راست به کل منزوی شد. « .

بر چنین بستری در مرحله اول با تقلب و جابجائی آرا و حذف کروی احمدی نژاد توانست با کمک همه جانبه شورای نگهبان و انفعال و سکوت وزارت کشور به مرحله دوم راه یابد . در مرحله دوم کنار زدن زفسنجانی این « شناسنامه نظام » و آینه تمام قد مافیای ثروت و قدرت ضد مردم ، چهره فساد اقتصادی و سیاسی و اجتماعی آسان تر امکان پذیر گشت . احمدی نژاد در دور دوم توانست ، در میان توده های بدون تشکل بدون سازماندهی این توهم را ایجاد و القا کند. مبنی بر اینکه از منابع و مراکز قدرت و ثروت در جمهوری اسلامی فاصله دارد . او خود را مستقل نمایاند و حتی تا سر حد دورغ ، مظلوم نمائی کرد . او توانست در توده هائی که به او رای دادند این توهم را دامن بزند که اولاد در ۲۷ سال گذشته از حاکمیت و مدیریت ارگان های سیاسی ، اقتصادی و اجتماعی آن دور بوده است . و در نتیجه چنین القا کند که او و حامیانش در ایجاد شرایط و وضعیت وخیم امروز نقشی نداشته اند و از آن میرا اند . ثانی اینکه خود را خواستار تغییر اوضاع موجود و بیانگر مطالبات و خواست های مردم و انمود کنند . احمدی نژاد شعار « پول نفت سر سفره مردم » را بکار گرفت . در اوضاع امروز کارگران ایران گرفتار بیکار سازی های گسترده و خصوصی سازی ها ، سیاست تعدیل و نئولیبرالی اند . قرارداد های موقت و پیمانکاری و دستمزد های ناچیز و بسیار پائین تر از خط فقر و همچنین ارتش بیکاران فراهم شده بدلیل سیاست های همین رژیم آنان را در معرض تهاجم و تعرض قرار داده است . توده های میلیونی که در شهرها و روستاها زیر خط فقر زندگی می کنند و در حالیکه سیاست های اصلاح طلبان آنان را بشدت آسیب پذیر و مستاصل کرده ، تا چه حد می توانند دچار فریب و توهم قرار گیرند .

نان از آسمان نمی آید . حاصل کار و تلاش مردماست . در مناسبات اقتصادی ، اجتماعی و ساختار سیاسی قدرتی که مطلوب و مورد دفاع احمدی نژاد است . ربودن نان از سفره مردم و هر چه خالی تر کردن آن ضرورت حیات و بقا آن است . ۲۷ سال حکومت جمهوری اسلامی گواه روشن این موضوع است . بدون داشتن آزادی های فردی و اجتماعی و دموکراسی و تشکل های مستقل چگونه

می توان مانع ربودن نان مردم از سوی جناحها این رژیم بود .

اصولا این فریب است که بدون آزادی های فردی ، اجتماعی و سیاسی و همچنین حقوق و شهروندی و اجتماعی می توان به نان دست پیدا کرد با یک دست شدن حکومت دیگران رژیم نمی تواند پشت فریب نان بدون آزادی و یا آزادی بدون نان خود را پنهان کند .

### درستی سیاست تحریم و نقطه ضعف آن .

انتخابات و نتایج و چگونگی برگزاری و فرد انتخاب شده بهترین دلیل برای تائید و تاکید بر درستی و صائب بودن سیاست تحریم است . علیرغم آنکه رژیم هر تمهیدی را برای شکستن تحریم و یا محدود کردن دامنه آن بکار گرفت . اما حدود ۲۰ میلیون نفر این انتخابات را تحریم کردند . به یقین نقش اصلاح طلبان حکومتی و گروه های حواشی مانند ملی \_ مذهبی ها و نهضت آزادی و ... را در محدود شدن دامنه تحریم را نباید ناچیز انگاشت .

نقطه ضعف تحریم به این موضوع مربوط میشود . که اصولا اپوزیسیون چپ و دمکرات پیگیر چه اندازه می توانست بر سیاست تحریم تاثیر گذارد . از آنجا که چپ ها و دمکرات های پیگیر هنوز نتوانسته اند آلترناتیو دمکراتیک و انقلابی را ارائه کنند . نتیجتا حد و دامنه تاثیر و نفوذ تحریم محدود و نتوانست تبدیل جنبش فراگیری برای سازماندهی خواست و مطالبات مردم گردد . جریان سیاست تحریم به آن خلاصه گردید که هر فرد خود رای ندهد و مثلا در خانه بماند اگرچه باید این مساله به توده ها واگذار می شد که بسته به ابتکار خود هر جا که ممکن بود اقدامات متناسب دیگری انجام دهند . نفوذ و گسترش تحریم به نسبت تشکیل و تکوین آلترناتیو دموکراتیک توده ای و جلب اعتماد توده ها گسترش یافته و خود موجب تقویت آلترناتیو می گردد .

انتخابات دور نهم درس پر اهمیتی هم برای آن بخش از نیروهای چپ که در شرایط امروز ایران در مبارزه با استبداد تنها بر دموکراسی خواهی این مبارزه تاکید دارند و برای چپ در این شرایط نقش دیگری قائل نیستند ، داشت . و آن اینکه چپ علیرغم اینکه باید به عنوان پیگیر ترین نیروی آزادی خواهی دموکراسی طلبی مبارزه کند ، بلکه باید علاوه بر آن به عنوان یک نیروی طبقاتی که برای سوسیالیسم مبارزه میکند ، سازماندهی جنبش های توده ای و صنفی \_ طبقاتی را به هیچ دلیلی موکول به آینده کند .

مبارزه و تلاش روز افزون برای متشکل کردن توده ها بر پایه مطالبات و خواست های مستقل آنان کماکان جز وظایف مقدم و درنگ ناپذیر چپ و دمکرات های پیگیر است .

بازنده اصلی نهمین دور انتخابات ریاست جمهوری اسلامی

## اصلاح طلبان حکومتی هستند و نه اپوزیسیون و مردم ایران

رضا اکرمی

هفتمین دور انتخابات ریاست جمهوری اسلامی پشت سر گذاشته شد و بار دیگر «کوه موش» زانید.

یک پاسدار که در سابقه فعالیتش جز لیستی از قتل و ترور آزادیخواهان و ایجاد چند گداخانه، تحت عنوان مؤسسات خیریه، نشانی نیست، میرود تا بار دیگر کشتی سرگردان رژیم اسلامی را به ساحل نجات باز گرداند و در رکاب ولی فقیه، پاسدار رهنمودهای «امام راحل» گردد و بنا به وعدهای خود عدل و عدالت اسلامی را نه تنها در ایران بلکه در سراسر دنیای اسلام مستولی سازد.

در تحلیل وضعیت پیش آمده، دلایل «انتخاب» محمود احمدی نژاد در چنین پستی، چند و چون حضور مردم در پای صندوقهای رأی و بویژه غیر قابل انتظار بودن این نتیجه، این روزها بسیار گفته و نوشته شده است.

پرداختن به مجموعه این سئوالات و مواردی دیگر از این دست برای افرادی چون راقم این سطور که دستی از دور بر آتش دارند نه ممکن است و نه مفید. اما چون پیش از انتخابات نیز حدیثات خود را با مخاطبین معدود خود در میان گذاشته ام، بد نیست اشاره کنم که از نظر من در این انتخابات نه حادثه بسیار غیره منتظره ای رخ داده است و نه چنانکه بعضی تحلیلگران و جریانات سیاسی با غرض و اهداف خاص تلاش می کنند چنین وانمود نمایند، سیاست تحریم شکست خورده است.

برای روشن شدن موضوع به صحنه سیاسی کشور در آستانه و جریان انتخابات نظری بیفکنیم تا اعتبار این گفته را بهتر بسنجیم.

می دانیم جامعه ما به لحاظ سیاسی، اجتماعی، طبقاتی، ملی، قومی، مذهبی و فرهنگی بسیار متنوع است. کنشها و واکنشهای آن نیز بسیار پیچیده. اما در آستانه انتخابات ریاست جمهوری اسلامی و در برخورد به همین موضوع انتخابات، سه سیاست و روش در کنار و یا در مقابل هم صف بسته بودند.

۱- جناح اصلی صاحب قدرت در ساختار جمهوری اسلامی که از طرف رهبر رژیم، شورای نگهبان و مافیای پشت پرده نمایندگی می شد که در صدد بود در ادامه باز گرداندن شوراهای شهر و روستا و مجلس شورای اسلامی به اردوی سر سپردگان ولی فقیه، پست ریاست جمهوری را هم بار

دیگر از آن خود سازد. تمام شواهد بیانگر همین واقعیت بود و تمام عوامل و عناصر و شرایط به گونه ای بود که چنین هدفی دستیافتنی می نمود.

اصلاح طلبان حکومتی که در انتخابات مجلس شکست سختی خورده بودند، هیچ اقدامی که باعث رویکرد مجدد مردم نسبت به آنها شده باشد از خود نشان نداده بودند و طبیعی بود که همچنان نیرو از دست بدهند.

اپوزیسیون و نیروی رادیکال تحول خواه نیز از چنان توان و امکاناتی برخوردار نبود که کلا روند انتخابات و تسلط رژیم را با مخاطره جدی مواجه کند. و بر همین اساس جاده ای صاف در مقابل ارباب ولی فقیه باز بود تا چهره ای از جناح محافظه کار را بر مسند ریاست جمهوری به نشانند.

اکثر گمانها بر این بود که بدلائل گوناگون، هاشمی رفسنجانی می بایست به پست پیشین خود باز گردد. (دلایل این امر در مقالات مختلف آمده است از ذکر مجدد آن خوداری می شود) تنها اقدام غیره مترقبه ای اگر رخ داده باشد، خالی کردن پشت وی و روی آوری محافظه کاران و در رأس آنها علی خامنه ای به یکی دیگر از کاندیداهای این جناح می باشد، که البته چندان هم طول نخواهد کشید که آقایان متوجه این خطای تاکتیکی خود خواهند شد.

تنها عاملی که می توانست هدف روی کار آوردن فردی از جناح محافظه کار را نه غیر ممکن، بلکه با بهای سنگین تری مواجه سازد، تحریم گسترده تر انتخابات می بود، که این مهم هم، به همت شرکت فعال اصلاح طلبان حکومتی و بخشی از نیروهای نهضت آزادی، ملی- مذهبی و عناصر و جریانات کوچکی در خارج از حاکمیت دست یافتنی تر گردید.

باز گرداندن دکتر معین به صف کاندیداها از طرف خامنه ای به منظور بالا بردن سطح مشارکت و با ارزیابی از همین موقعیت ضعیف اصلاح طلبان صورت گرفت و می توان گفت بر خلاف اشتباه آنها در حذف بعدی رفسنجانی، وی این برگ را به خوبی بازی کرد.

۲- اصلاح طلبان حکومتی دومین نیروی مؤثر در صحنه بودند، البته بدون داشتن حرف و برنامه ای مشخص. اگر آقای مهدی کروبی، دست کم بر روی

پایگاه اجتماعی معینی که در ساختار قدرت و نهادهای سیاسی- مذهبی دارد به خوبی کار کرد و به قول خود او، شهر به شهر را زیر پا گذاشت تا آنها را نسبت به شعارهای خود متقاعد کند، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و «جبهه مشارکت ایران اسلامی» در همانجائی ایستادند که در انتخابات مجلس هفتم قرار داشتند. نه حرف جدید و نه پروژه و برنامه ای مشخص.

موقعیت دانشگاهی دکتر معین، ائتلاف ضمنی با نهضت آزادی و بالاخره طرح «جبهه دموکراسی و حقوق بشر» برای جوانان، زنان و قشر تحصیلکرده دانشگاهی که هشت سال پیش آنها را بر کرسی مجلس و ریاست جمهوری نشانده بودند، هیچ امیدی نمی آفرید که بار دیگر پیاده نظام آنها گردند و تنور چنین انتخاباتی را به نفع آنها گرم نمایند.

این اقشار اجتماعی که پیشتر هم از تناقض حرف و عمل اصلاح طلبان حکومتی و عدم پیگیری شعارهایشان سرخورده بودند، در همین انتخابات نیز به تجربه دریافتند، که اینان نه تنها هنوز مجری بی چون و چرای حکم حکومتی باقی مانده اند، بلکه به هیچ قیمتی حاضر نیستند از اصل شرکت در ساز و کارهای موجود رژیم کناریکشند و حتی از حقوق پایمال شده خود در پای صندوقهای رأی یک انتخابات قلابی نیز دفاع نمایند.

در چنین شرایطی و در حالیکه روشن بود جناح اقتدار گرا تصمیم خود را جهت حذف آنها از ارکانهای اصلی قدرت گرفته است، شکست این جناح، قطعی به نظر می رسید. اما همانطور که گفته شد، اصل همراهی با ساز کارهای موجود برای اصلاح طلبان حکومتی از چنان اهمیتی برخوردار است که به هیچ قیمتی حاضر به تحریم انتخابات نبودند.

اصلاح طلبان حکومتی در چشم انداز کنونی و مادام که قرار باشد در چارچوب توافقات مد نظر «جبهه دموکراسی و حقوق بشر» که عبارت است از، باور به ضرورت تداوم جنبش اصلاحات در جمهوری اسلامی ایران.

و التزام به قانون اساسی آن، و آنهم بدون هیچ گونه درسگیری از نتایج مخرب ۸ سال دست روی دست گذاشتن و خلع سلاح کامل مردم در مقابل اعمال قدرت بی چون و چرای آنچه خود «فایشیم مذهبی»



اصلاح طلبان حکومتی به منظور توجیه حضور خود در دور دوم انتخابات از جمله بر طبل «بازگشت فاشیسم مذهبی» نیز کوبیدند که به نوبه خود می توانست و می تواند به فرستادن مردم و به خصوص فعالین سیاسی، اجتماعی و مطبوعاتی به خانه های خود منجر شود.

خود سانسوری که لطمات آن از سانسور واقعی کمتر نیست را بر جامعه مطبوعاتی حاکم نماید و محافظه کاری، جای جسارت و رک گوئی را بگیرد. اما خوشبختانه سطح رشد و شناخت همین جامعه تا آنجاست که تسلیم چنین جوی نشود و بیش از هر چیز به نقش خود باور داشته باشد که اگر دوم خردادی بوجود آمد، اگر فضای نیم بندی برای بیان نظرات باز شد، در نتیجه حضور و مقاومت خود مردم در صحنه های مختلف و پرداخت هزینه آن به دست آمده است و باز پس گرفتن آنها ناممکن. البته زمانیکه کاربرد این حربه بی مصرف شد، در همان سخنانی که بیشتر بدان اشاره شد آقای محمد رضا خاتمی بدرستی می گوید: «ما مطمئن هستیم شرایط داخلی و بین المللی به هیچ وجه اجازه ی حاکم شدن افراط گری را نخواهد داد.»

تأثیر مبارزه آزادیخواهان در داخل و خارج نیز عامل دیگریست که نباید از اهمیت آن قافل شد. این موضوع به ویژه در شرایطی که فضای مبارزه در کشور محدودتر و دشوار تر می گردد اهمیت بیشتری می یابد. پشتیبانی سازمان ها، احزاب، نهادهای دموکراتیک و مدافع حقوق بشر و فعالین سیاسی، فرهنگی از مبارزین داخل کشور بیش از گذشته اهمیت می یابد. یک دست شدن حاکمیت «اصول گرایان» انحصار طلب نیز نگرانی و مانور جامعه جهانی بویژه دول غربی در برخورد با رژیم جمهوری اسلامی را دسخوش تغییر کرده است. اپوزیسیون ترقیخواه و مستقل ایران می تواند با امکانات بیشتری به تقویت نقش خود در تحولات امروز ایران بی اندیشد.

انتخاباتی در دو رژیم شاه و شیخ دیده نشود تا کسانیکه احتمالاً تا پیش از این انتخابات، مشوق شرکت مردم در پای صندوقهای «رأی» بودند.

خصوصیت برجسته این پشت کنندگان به نمایش انتخاباتی رژیم، در این برهه مشخص، حضور مستقل و با امضاء و نشان جمع گسترده ای از فعالین سیاسی - اجتماعی در داخل کشور بود که با پذیرش خطرات ناشی از چنین اقدامی، صحنه بازی انتخابات را به طور کامل به حامیان و سهم بران حکومتی سپردند و نوید فعالیت با نام و نشان گروه های طالب آزادی، استقلال و مردمسالار را در افق امروز و فردای کشور باز گشودند. در بسیاری از شهرها جلسات بحث و گفتگو، علیرغم تمام محدودیتها، برگزار شد. هزاران تراکت و شعار در پشتیبانی از تحریم، توسط آزادیخواهان پخش و یابردیوارها نوشته شد. زمینه های همگرایی و شکلگیری این صدای سوم در داخل کشور نیز مهیا تر گردید.

در تعادل کنونی نیرو در داخل کشور، انتظار این که چنین نیرویی بتواند بروند حوادث سیاسی بیش از آنچه انجام داده است تأثیر گذار باشد، اگر از سر دشمنی و مخالفت (که برای تحلیل گران حکومتی چنین است) نباشد بدون تردید از ذهنی گری و دوری مفسرینی صورت می گیرد که کاری به قانون مندی مبارزه واقعی مردم ندارند و امیال خود را به جای واقعیت می گذارند، گرنه موقعیت و نتایج سیاست و تأثیرات مبارزه مردم و به ویژه فعالین سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مستقل که ضمن سرکوب و اختناق، از حد اقل امکانات محرومند، به هیچ وجه با کسانیکه تمام امکانات حکومتی و تبلیغاتی را در اختیار دارند مورد سنجش قرار نمی گیرد.

شعارهای اصلی این نیرو را اگر بتوان چنین خلاصه کرد که، ساختار سیاسی - حقوقی موجود که در حاکمیت جمهوری اسلامی و قانون اساسی آن تبلور یافته است مانع اصلی هرگونه گذار به جمهوری واقعی، جدائی دین و دولت، دموکراسی، مردمسالاری و برقراری میثاقهای جهانی حقوق بشر و فراهم نمودن زمینه تحقق عدالت اجتماعی در کشور ماست، باید گفت با تحریم «انتخابات» اخیر، گام مهمی در ایجاد اتحاد و همگرایی نیروها حول چنین شعارهایی برداشته شد.

روشن است که در جریان چنین مبارزه ای، ما از طرفی اقدامات جناح سرکوبگر و اقتدار گرای رژیم را در مقابل خود داریم، و از طرف دیگر رقابت نیروئی که همچنان رو به اصلاح رژیم از درون دارد و به سهم خود یکی از موانع مهم شکلگیری و تقویت صفوف طرفداران تحولات ساختاری و برکناری هرگونه حکومت دینی است.

می نامیند، هیچ شانس برای باز پس گرفتن ابزارهای تا کنونی خود در قدرت نخواهند داشت.

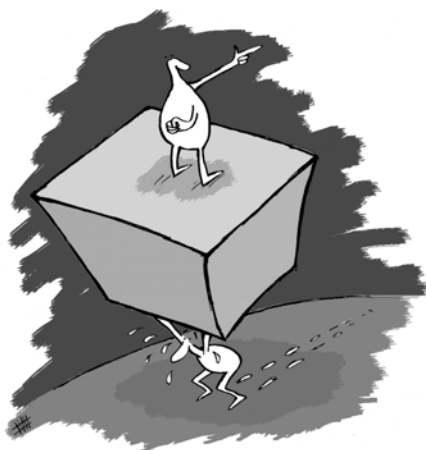
سخنان محمد رضا خاتمی دبیر کل بزرگترین تشکل این طیف در جمع ستاد انتخاباتی آقای معین که پس از شکست و با پذیرش چنین شکستی عنوان می شد، جای کمترین تردیدی باقی نمی گذارد که این جریان، حتی برای دفاع از حقوق پایمال شده خود نیز قادر نیست به مردم مراجعه کند و احیاناً در فکر به صحنه آوردن آنها باشد، و گرنه چگونه می توان از یک «انتخابات»، ارزیابی زیر را به مردم و هواداران خود ارائه کرد و به نتایج چنین رسوائی بزرگی گردن گذاشت. «به نظر ما تا ظهر روز سه شنبه ۸۴/۳/۲۴ اوضاع به خوبی پیش می رفت اما در این روز کودتای انتخاباتی واقع شد (که ما بعدها فهمیدیم) و دستور داده شد به صورت گسترده سازمان نظامی خاصی به حمایت از یک فرد خاص وارد صحنه شود و کسی که طبق همه نظرسنجی ها در راست و چپ نفر ما قبل آخر بود به ناگهان بالا کشیده شود. بدون کار تبلیغاتی و فقط با استفاده ابزاری از صدها هزار نفر عناصر حقوق بگیر این سازمان و با بهره گیری از همه امکانات بیت المال و به ناگهان در عرض چند ساعت در هر روستایی چندین ستاد انتخاباتی در محل این سازمان تشکیل شد.

بنابراین هیچکس گمان نکند ما یا هر کاندیدای دیگری در دور اول مغلوب یک کاندیدای مستقل یا یک سازمان مشخص سیاسی شدیم. نه، ما مغلوب یک حزب پادگانی شدیم. کسانی که به راحتی آب خوردن یاران خود را نیز قربانی می کنند.

اما در دور دوم مسأله شکل دیگری گرفت. هر چند ما معتقد بودیم همه ی نیروها باید علیه حاکمیت اقتدارگرایی مطلق و حاکمیت مطلق اقتدارگرایان متحد شویم ولی در حقیقت امیدی به پیروزی نبود و به همین دلیل در دو مرحله به آقای هاشمی پیشنهاد کردیم در دور دوم کنار برود چون شکست ایشان حتمی بود. چرا که دور دوم به چنگ فقر و غنا، اشرافی گری و کوخ نشینی، عدالت و فساد تبدیل شد. آنچنان که همه می دانیم.

و بدین ترتیب امروز در کنار همه ی دغدغه های انتخابات، نا سالم بودن انتخابات نیز به عنوان یک عامل جدی و اصلی اضافه می شود. «از سخنان محمد رضا خاتمی در جمع ستادهای انتخاباتی دکتر معین»

۳- سومین حرف در میدان این انتخابات، از طرف نیروئی زده شد که نه اساساً در تداوم حاکمیت این رژیم نفعی داشت و نه به اصلاح آن از درون، اعتقادی. این نیروی بزرگ، که به آمار رسمی با ۴۰ درصد سهم، صدای اول جامعه امروز ایران است، طیف بسیار گسترده و ناهمگونی را نمایندگی میکند. در شناسنامه برخی از آنها، شاید نشانی از مهر هیچ



# انتخابات و اپوزیسیون

احمد آزاد

نهمین دور انتخابات ریاست جمهوری در ایران به پایان رسید و در میان ناپاوری بسیاری احمدی نژاد پست ریاست جمهوری را از آن خود کرد. این انتخابات و نتیجه غیر منظره آن سوالات و و بحث های گوناگونی را دامن زده است و در این بین روشنفکران، مفسرین و فعالین سیاسی بیش از دیگران در پی پاسخگویی به چرایی این واقعه هستند. دو عامل در این بهت و حیرت موثر است: اولی میزان شرکت مردم در انتخابات است. بسیاری از ارزیابی ها، بویژه در بین روشنفکران و فعالین سیاسی، میزان مشارکت را به مراتب کمتر از این حد تخمین می زد. شرکت مردم، حتی بدون توجه به آمار دولتی، که عمدتاً نادرست و اغراق آمیز است، بیش از حد انتظار بوده است. این اشتباه در ارزیابی نشانگر عدم شناخت کافی از جامعه ایران برای روشنفکران و فعالین سیاسی است.

نکته دوم برنده شدن احمدی نژاد در رقابت با رفسنجانی، کروی یا حتی قالبیاف بود. تا چند ساعت به پایان رای گیری در دور اول هیچکس فکر نمی کرد چهره ناشناخته ای چون احمدی نژاد نفر دوم دور اول بشود. در فاصله دو مرحله هم کسی فکر نمی کرد که وی بتواند رفسنجانی را کنار زده و صندلی ریاست جمهوری را از آن خود کند. در اینجا هم ارزیابی ها نادرست از آب درآمد.

به این ترتیب در مقابل روشنفکران و فعالین سیاسی اپوزیسیون این واقعیت سربرآورد که آنان نه با جامعه خود ارتباط ارگانیک دارند و نه از توان حکومت و جناح های آن ارزیابی درست. نه رفسنجانی رئیس جمهور شد، علیرغم آنکه به باور بسیاری وی بی رقیب بود و نه سیاست تحریم توانست اکثریت مردم را به عدم شرکت در انتخابات قانع کند. این وضعیت بعضاً خشم، ناپاوری و سرخوردگی را در بین برخی از سیاسیون و روشنفکران دامن زد و واکنش هایی را آفرید که نشان از استیصال می دهد. استیصال و خشم باعث شد تا ماهیت واقعی این انتخابات، که انتخاباتی به

غایت غیر دمکراتیک بود، به فراموشی سپرده شود و غالب نویسندگان به گونه ای برخورد کنند که گویا در ایران یک انتخابات دمکراتیک برگزار شده است و آماری واقعی و صحیح از آن در دست است و حال بر اساس آنها می توان به بررسی رفتار انتخاباتی مردم نشست.

بطور مثال احمد رضا شهری در نوشته ای با عنوان "برگ برنده در دست فقرا و طبقات فرودست بود" به جنبشی اجتماعی اشاره می کند و می گوید: «و اما مهمتر از همه نتیجه گیری اجتماعی است که از رخداد یاد شده یعنی انتخابات به دست می آید و آن تحول عظیمی است به نام جنبش فرودستان، البته از مدتها قبل گمانه هایی مبنی بر چنین جنبشی به دست آمده بود ولی به این عاجلی و سهمناکی تصور نمی شد. حالا جریانهای اجتماعی و احزاب و غیره باید این موضوع را در دستور کار قرار دهند، چرا که شورش حاشیه علیه متن صورت گرفته است» (ایران امروز / پنجشنبه ۹ تیر ۱۳۸۴) و یا دیگری می نویسد «اگر ۶۰ درصد مردم با رفتن به پای صندوق های رأی نشان دادند که طرفدار نظامند، در این طرف قضیه هم ۴۰ درصد مردم خلاف آن را نشان دادند» (تجلی مبارزه ای متمدانه ای طبقاتی در انتخابات ریاست جمهوری / «نه»ی مردم به روشنفکران اصلاح طلب، چرا؟/ دکتر امیرحسین خنجی ایران امروز) و یا «آنچه بسیار واضح است اینست که در جریان این انتخابات مردم قاطعانه به سرمایه داری «نه» گفتند» (بهرروز صفری / ۱۲ تیر ۱۳۸۴ / خبرنامه گویا)، و یا «سالهای زیادی از میلیونها رأی احساسی به محمدرضا خاتمی و علیرضا نوری نگذشته است. رأی به احمدی نژاد روی دیگر همان سکه است. البته اینبار نه از سر عطفوت که از سر لجاجت. آنکه دروغ می کارد جهل دروغ می کند» (پیروزی مردم بر احزاب! سیاوش ر. م. / ایران امروز / شنبه ۴ تیر ۱۳۸۴) و .....

از این نمونه ها بسیار می توان یافت. نویسندگان از یاد برداند که درباره انتخاباتی نظر می دهند که به اعتراف بسیاری و حتی بخشهایی از خود حاکمیت، یکی از غیر دمکراتیک ترین انتخابات در تاریخ همین حکومت بوده است. نمایش رد کاندیداتوری معین توسط شورای نگهبان و بازگشت وی تنها با حکم حکومتی ولی فقیه نشان از میزان آزاد بودن و دمکراتیک بودن این انتخابات دارد. چگونه می توان از آمار یک انتخابات غیر دمکراتیک نتایج اجتماعی یا سیاسی گرفت؟ اگر آمار رسمی را با کمی احتیاط به

پنجاه درصد تقلیل دهیم، پنجاه در صد از واجدین حق رای در ایران در این انتخابات شرکت نکردند و پنجاه درصد دیگر نیز که در انتخابات شرکت کردند، ناگزیر بودند بین کاندیداهایی انتخاب کنند که نظام ولایت فقیه برای آنها در نظر گرفته بود. چگونه می توان از این میان نتیجه گرفت که مردم ایران قاطعانه به سرمایه داری نه گفته اند و یا برگ برنده در اختیار طبقات فرودست است. از آن بدتر نویسنده دیگری، ایران در سال ۱۳۸۴ را با آلمان سالهای ۱۹۳۰ مقایسه کرده و می گوید: «سربرآوردن فاشیسم مذهبی از دل صندوق های رای را دیگر نمی توان با احتمال رای مردم فرانسه به ژان ماری لوپن در سال ۲۰۰۲، بلکه با رای مردم آلمان به آدولف هیتلر در سال ۱۹۳۳ مقایسه کرد. آری، مردم فرانسه از دادن رای به نماینده راست افراطی - لوپن و نیروهای وی را جریانی فاشیست بحساب نمی آورند - خودداری کردند، ولی مردم آلمان و نیز مردم ایران به نیرویی فاشیست\* رای دادند» (مسئولیت مردم و مسئولیت روشنفکران / مهدی رجبی / ایران امروز / یکشنبه ۵ تیرماه ۱۳۸۴) آیا مقایسه ای از این ناسازگارتر می توان یافت. سطح دمکراسی و آزادی در جامعه آلمان در دهه ۱۹۳۰ کجا و دمکراسی و آزادی در ایران امروز کجا. این که پس از انتخاب هیتلر، آلمان به یک دیکتاتوری تمام عیار فاشیستی تبدیل شد، چه تشابه تاریخی با ایران دارد که بیش از بیست و پنج سال است تحت سطره یک حکومت دیکتاتوری مذهبی، برای کسب آزادی و دمکراسی مبارزه می کند. و یا نویسنده دیگری که احمدی نژاد را با هوگو چاوز مقایسه می کند و می پرسد: «شاهتها و تفاوتها» محمود احمدی نژاد» و «هوگو چاوز» در چیست؟» (بهرروز صفری - همان).

بزرگترین دروغ این خواهد بود که خود باور کنیم و به دیگران نیز به باورانیم که مردم در یک انتخاباتی در ایران شرکت کردند و با رای خود احمدی نژاد را به ریاست جمهوری برگزیدند. چنین ارزیابی های شتابزده ای نشان می دهد که همچنان روشنفکران ما نمی خواهند از تجارب این انتخابات درس آموزی کنند. برخی از نویسندگان و بویژه آنان که به حمایت از اصلاح طلبان برخاستند، تلاش کردند تا بخشی از گناه انتخاب احمدی نژاد را به گردن طرفداران تحریم بیاندازند. «سخن برسر این گفته ساده نیست که روشنفکرانی که مردم را بر علیه اصلاح طلبان بسیج کردند و توده مردم پشتیبان آنها را به خانه نشینی دعوت نمودند، بصورت غیرمستقیم در روی کارآمدن احمدی نژاد نقش داشتند.» (مهدی رجبی - همان) و یا «حال ببینم کسانی که می گفتند هر چه خرابتر بهتر چه طرح نویی در خواهند انداخت. تحریمیان عزیز (دور اول یا دوم) بفرمایید نوبت عمل شماست!» (سیاوش ر.م. - همان)

بررسی میزان رای تحریمیان و نقش آنها در این انتخابات کاری است دشوار (بدلیل فقدان آمار درست) و در کادر این نوشته نیست. اگر بپذیریم که رای تحریمیان در بهترین حالت به صندوق کاندیدای اصلاح طلب ریخته می شد، یک مقایسه ساده بین میزان آرای خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری قبلی و میزان آرای مصطفی معین در این انتخابات نشان می دهد که اصلاح طلبان؛ علیرغم افزایش تعداد واجدین شرایط رای دادن، نزدیک به ۱۵ میلیون رای از دست داده اند. آیا می توان باور کرد که این ۱۵ میلیون رای، رای تحریمیان باشد؟ بهتر است بپذیریم که اصلاح طلبان خیلی پیش از این انتخابات، رای مردم را از دست داده بودند. رضا خجسته رحیمی، مقاله نویس روزنامه شرق در مقاله ای با عنوان «آغاز مارا تن جمهوری خواهی» می نویسد: «ما باید می دانستیم که در سال ۸۴، بازی انتخابات بازی ما نیست و بر پیشانی ما نیز نوشته اند

که باید بازیگر هر بازی ای باشیم. ندانستیم و نتیجه چه شد؟ احمدی نژاد رئیس جمهور شد. آرای زیادی را نیز از آن خود کرد. روشنفکران و نخبگان در نتیجه این بازی بی حاصل شریک شدند. (روزنامه شرق - شنبه ۱۱ تیر ۱۳۸۴). اعترافی ساده که می‌کوشد واقعیت شکست اصلاح طلبان را ببیند.

شرکت مردم در انتخابات و پیروزی احمدی نژاد، وبه ویژه جدال وی در دور دوم با رفسنجانی چنین نمایانده است که مردم فقیر و زحمتکشان به وی رای داده‌اند و مردم مرفه و دارا به رفسنجانی. پیروزی احمدی نژاد به یک نوع به پیروزی مردمان زحمتکش و فرودست در مبارزه طبقاتی تحلیل می‌شود. بطور مثال: «طبقات آسیب دیده از توسعه با نفرتی نسبت به مرفهین به میدان آمده و جنبشی را با همان مشخصات کلاسیک، شامل سرخوردگی و کینه، پوپولیسم و درکنار آن نوعی از نظامی‌گری و فاشیسم یکجا به معرکه آورده‌اند. اینها تمامی جریانی است که اصطلاحاً بناپارتیسم نامیده می‌شود» (احمدرضا شهری-همان)، و یا «رای مردم به احمدی نژاد رای به "بیکار با فساد اقتصادی"، رای نه به تبلور فساد و رهبر مافیای ثروت و قدرت در ایران بود. .... به احمدی نژاد رای دادند که لاقل در حرف "مدینه فاضله" دیگری را وعده میداد.» (مجید تمجیدی/ اصلاحات زایید! این جامعه تشنه چپ اجتماعی است! / اخبار روز / چهارشنبه ۸ تیر ۱۳۸۴)، و یا «به گواه آمارهای موجود چیزی نزدیک به بیش از چهل درصد مردم زیر خط فقر این جامعه، نه برای شعارهای شبه روشنفکری اصلاح طلبان دینی تره خورد کردند و نه به غمزه های "عالیجناب" رای دادند. بخشی از توده نا آگاه مردم تنها به اندیشه یافتن تکه ای نان بر سفره های سالیان خالی مانده خود، رو به منجی خیالی کردند که از "عدالت اجتماعی" و "بهبود معیشت و وضع اقتصادی" و... دم می‌زد.» (سهیل آصفی/ راست اسلامی نظامی و رئیس جمهور غیر معمم / عصر نو / ۵ تیر ۱۳۸۴) و یا «پیروزی چشمگیر احمدی نژاد بر رفسنجانی نشانه آن است که از دید رای دهندگان، زبان و رفتار سیاسی ساده و بدون تکلف احمدی نژاد که تاکید اساسی را بر "کوخ نشینان" و مبارزه علیه "کاخ نشینان" نهاد، مهمترین مساله آنهاست. فقرا، حاشیه رانده شدگان، سرخوردگان، معتادان، روسپیان، بیکاران، بی‌آیندگان، درماندگان و شکست خورندگان که اکثریت انبوه جامعه امروز ایران را تشکیل

می‌دهند در پیام احمدی نژاد، هم کینه و اعتراض شدید خود را به شکاف شدید طبقاتی یافتند و هم روزه ای برای گشودن چشم اندازی تازه در زندگی شان.» (پس لرزه انقلاب اسلامی / محسن حیدریان / ایران امروز / شنبه ۴ تیر ۱۳۸۴) و یا «این انتخابات پیروزی موقت خواست های اقشار محروم و حاشیه نشین جامعه بر شعارهای سیاسی اقشار میانی بود. و بار دیگر بحث میان آزادی و عدالت را در ابعاد وسیع اجتماعی مطرح می‌کند. اقشار محروم از رای خود استفاده کردند تا صدای خود را به جامعه برسانند» (کورش برادری / پیروزی پوپولیسم اقتصادی بر خواست های سیاسی با چاشنی اصولگرایی / اخبار روز / ۶ تیر ۱۳۸۴)

معضلات و مشکلات اقتصادی در ایران امری چنان آشکار که نیازی به تکرار ندارد. برتاب شدن بخش عمده ای از طبقه متوسط ایران به خط زیر فقر و افزایش سرسام آور اختلاف طبقاتی در ایران بر کسی پوشیده نیست. این واقعیت نیز که رفسنجانی نماینده فساد و چپاول و مال‌اندوزی این حکومت و یکی از بانیان این وضعیت اسفبار است، مورد مناقشه نیست. ولی بر اساس چه ارزیابی به این سهولت می‌توان گفت که «کوخ‌نشینان» با آگاهی کامل در یک مبارزه انتخاباتی شرکت کردند و نماینده «کاخ‌نشینان» را شکست دادند. چنین تحلیلی به دنبال خود سطح دیگری از مبارزه طبقاتی در ایران را پیش خواهد کشید و قاعدتا باید بلافاصله چنین نتیجه گرفت که جامعه ایران در آستانه یک تحول تاریخی-طبقاتی است. سخت می‌توان استدلال کرد که این مردم پس از ۲۵ سال تجربه مستقیم اقتصاد اسلامی از نوع "رجایی" و "موسوی"، اکنون برای این تعیین تکلیف سیاسی با «کاخ‌نشینان» به "رجایی مکرر" روی آورده‌اند. این استدلال که اصلاح طلبان به مسائل معیشتی مردم توجه نداشتند و از این رو مردم به آنها پشت کردند، کافی نیست تا نتیجه گرفته شود که مسئله جامعه ما دیگر آزادی و دموکراسی نیست، بلکه مسئله نان است.

تحلیلها و نتیجه‌گیری‌های شتابزده مشکلی از گره کار اپوزیسیون نمی‌گشاید. برعکس به تداوم این وضع کمک می‌کند. این انتخابات و دلایل شرکت مردم در آن را باید تحلیل کرد، ولی نباید فراموش کرد که اولاً این انتخابات بسیار غیردموکراتیک بوده و آمارهای حکومت مخدوش و نادرست است. دوام حداقل نیمی از مردم در این انتخابات شرکت نکردند و انگیزه های شرکت نیم دیگر نیز بسیار متفاوت و پراکنده است.

### عدالت، نه تنها برای مادرم

بقیه از صفحه ۲۳

پس از گفتگوی تلفنی با مسئولین سفارت کانادا، فهمیدم که شیوه برخوردشان به مسائل چیست. بدون آنکه تردید بکنم، با رسانه‌ها تماس گرفتم و از آن وقت تا بحال با خیلی از آنها کار کردم. علیرغم پرسش مدام و بسیار مفصل رسانه‌های گروهی، دولت کانادا کوچکترین اقدام موثری تا بحال در زمینه اجرای عدالت در این مورد بخاطر نقض حقوق بشر در ایران انجام نداده است. در طی این مدت، لاقل هزار مصاحبه مختلف داشته‌ام. و ساعتها پای تلفن با مسئولین مختلف صحبت کردم. مدت‌ها پای کامپیوتر نشستم تا امور مربوط به آن را انجام دهم و مایل‌ها سفر کردم تا درباره آن صحبت کنم. در این روند تلاشم این بود که جمهوری اسلامی بخاطر جنایتش علیه مادر من و بشریت پاسخگو باشد و عواقب کارش را بپذیرد.

بله مادر من ایرانی بود و مسائل ایران را دنبال می‌کرد و از تمام کسانی که برای بدست آوردن حقوق انسانی شان تلاش می‌کنند، حمایت می‌کرد. کسانی که می‌گویند آن کشور مال آنهاست. فقط اینرا بگویم که من یک مرد جوان و خودخواه و فردگرایی سابق، فقط برای حقوق مادرم نیستم که می‌جنگم، بلکه برای همه کسانی که به آنها احساس نزدیکی می‌کنم. برای اینکه در رنج آنها سهیم هستم، تمام خانواده‌هایی که در حق آنها عدالت رعایت نشده. قهرمان من دکتر شهرام اعظم است و آن کاری که کرده در مقابل کاری که دولت کانادا و شیرین عبادی کرده‌اند. شیرین عبادی جایزه صلح نوبل را گرفت ولی وقتی کیس خودم را به او دادم، روی آن کار نکرد. او هیچ کاری برای من نکرد، با اینکه وکیل من بود و مثل همه پرونده‌هایی که می‌گیرد و رویش کاری انجام نمی‌دهد. حتی وقتی مونترآل می‌آید، تلفنی هم به من نمی‌زند که در مورد پرونده با من مشورت کند. من فکر می‌کنم در رابطه با دفاع از حقوق بشر جای زیادی برای طرح شخصیت و بازپهای سیاسی نیست. جنبه حقوقی را باید در نظر گرفت.

می‌دانیم که سیاست و قوانین به هم مرتبط هستند. دولت کانادا از نظر سیاسی تنها کاری که کرده این بوده که سفیرش را فراخوانده، فقط برای اینکه در شرایط دیگری برگردد.

آخرین کاری که کردم از کانادا خواستم تا ایران را به دادگاه عدالت بین المللی فرا بخواند، ولی این اتفاق هنوز نیافتاده است. کار دیگر تحت تعقیب قرار دادن ایران در یک دادگاه معمولی و نه جنائی است. قانون شرم آوری که در کانادا وجود دارد، قانون ایمنی دولتها است. در اینمورد حتی اگر دولتی شکنجه کرده باشد، مصونیت سیاسی دارد. حدود ۶ هفته پیش کمیسیون شکنجه سازمان ملل خواسته حداقل مصونیت بخش شکنجه را از قوانین بردارد. من خوشبین هستم که کانادا این تغییر را در قوانین بدهد و در اینصورت می‌توان دولت ایران را در دادگاههای کانادا به محاکمه کشید. من می‌خواهم در پایان صحبت‌م تجلیل کنم از دکتر شهرام اعظم که زندگی اش در ایران را رها کرد تا در این مورد صحبت کند. من باید بگویم که شهرام اعظم در خانواده خودش هم تک ماند و برادرهایش بی هیچ تردیدی حاضر شدند برای بی اعتبار کردن او با جمهوری اسلامی همکاری کنند. الان شهرام برای من مثل یکی از اعضای خانواده مادرم است و می‌دانم که همان روحیه ای که در مادرم بود در شهرام هم هست.

و می‌خواهم بگویم درباره شهرزاد، که بیش از من هم کار کرده و بدون او نمی‌توانستم اینقدر پیش بروم. »

پس از سخنرانی استفان هاشمی، عکسهای زیبا کاظمی روی پرده آمد. عکسهایی از ایران، عراق و افغانستان که نشانگر دوربین کنجاکو و یابنده او در بین مردم نه فقط سرزمینش که کشورهای مجاور و همدردش بود و عشق او به مردم، که سوژه‌های او را تشکیل می‌دادند و نفرت او از جنگ و فقر انسانها.

یادش زنده باد



## انتخابات ایران در آینه رسانه های اروپائی

برگردان ناهید جعفرپور

جمع آوری از سایت اشپیگل و روزنامه دی  
سایت - ۲۷/۲۶.۰۶.۲۰۰۵

گاردین (لندن)

اروپا قصد دارد به مجرد اینکه با ایران مذاکرات اتمی را از سر گرفت، سیاست خارجی ایران را مورد آزمایش قرار دهد. تا کنون اغلب نمایندگان ایران که در این مذاکرات شرکت داشته اند لیبرال بوده اند. حال اگر بعد از تغییر و تحولات جدید در دولت جای این نمایندگان با نمایندگان کنزرواتو عوض گردد و یا دستورات جدیدی در اختیار آنان قرار گیرد، مسلماً این مسئله زنگ خطری برای ایران خواهد بود. البته امکان هم دارد که ایران از این شعور بر خوردار باشد که نخواهد کاری کند که با آمریکا در افتد.

روزنامه سونسکا (سوئد)

محمود احمدی نژاد با کمک میلیون ها ایرانی فقیر انتخابات ریاست جمهوری را برنده شد. در واقع احمدی نژاد با تبلیغاتی کلاسیک، مبنی بر ایجاد اشتغال و مبارزه با فقر و بررسی مشکلات مردم جنوب شهر تهران وارد میدان گردید. نباید فراموش کرد که در هر حال حرف سیاسی آخر را در ایران علی خامنه ای میزند و در نهایت تصمیم گیرنده اوست. بهتر بگوئیم از دید کوتاه مدت قرار نیست تغییر آنچنانی در ایران به وجود آید. اما از دید دراز مدت اوضاع ایران متغیر خواهد بود. کنار رفتن رئیس جمهور تا کنونی، خاتمی این ریسک را با خود خواهد داشت که دولت جدید در مقابل اروپا و اسرائیل موضع سختی اتخاذ نماید. همچنین چگونگی موضع ایران نسبت عراق در آینده نزدیک نگرانی هائی را بر انگیزخته است.

روز نامه زوریخ (سوئیس)

مبارزه انتخاباتی و سپس نتیجه این انتخابات بدون شک بیانگر مبارزه تن به تن قدرت هائی است که خود را نماینده طبقاتی/ فرهنگی می دانند. محمود احمدی نژاد در نقش ناجی محرومان و هاشمی رفسنجانی در نقش نجات دهنده آزادی وارد این معرکه شدند. ایرانیها مردی را می خواهند که سیاستی نو را ارائه دهد. فراموش نکنیم که نوک تیز حمله ایرانیها بسوی آمریکا و غرب نبوده بلکه آنها دولت خود را مورد هدف قرار داده اند.

فیگارو (پاریس)

نتیجه انتخابات غیر منتظره ریاست جمهوری ایران به برنده شدن مردی سوپر کنزرواتو انجامید. این انتخاب مردم نه تنها برای خود جمهوری اسلامی نتیجه مطلوبی نخواهد داشت بلکه برای غربی ها هم اصلاً مناسب نخواهد بود. در واقع نتیجه این انتخابات قدمی به عقب

مبارزه انتخاباتی خود اظهار داشته است قصد دارد راه خمینی را با تصورات جدید دنبال نماید. ولی آنطور که پیداست وی همان راه رادر آینده هم ادامه خواهد داد.

روزنامه لاستامپا (تورین)

آمریکا با وجود اینکه در مدت ۱۵ سال گذشته در دو جنگ درگیر بوده است اما مجدداً قصد دارد منابع انرژی آمریکا را امنیت بخشد و در حالت فعلی با دو کشوری درگیر شده است که رهبران ملی و محبوب بر آن حکومت می کنند. انتخابات ریاست جمهوری ایران خط و خطوط جدیدی را نمایان نموده است. خط و خطوطی که ما را یاد کشوری می اندازد که فاصله بسیاری از ایران دارد کشوری چون ونزولا. از آنجا که این دو کشور تفاوت های بسیاری با هم دارند این رابطه بسادگی قابل رویت نیست ولی اگر خوب توجه کنیم می بینیم که احمدی نژاد هم درست مثل چاوز کوتاچی سوسیالیست به قدرت رسید.

روزنامه برن (سوئیس)

رئیس جمهور جدید ایران بیشک سوپر کنزرواتو است. اما آنطوری که هاشمی رفسنجانی بیان کرده است، طالبان نیست. احمدی نژاد باید به وعده هائی که داده است عمل کند. اکنون دیگر رهبر انقلاب علی خامنه ای خیالش راحت است که آخرین حرف سیاسی را وی خواهد زد و چون ۸ سال گذشته آماج انتقادات احمدی نژاد نخواهد شد. ناظران اعتقاد دارند که برنده اصلی این انتخابات خامنه ای می باشد.

روزنامه فولکس کرانت (هلند)

در اثر انتخاب رئیس جمهور کنزرواتو ایران مذاکرات اتمی ایران و اروپا تحت فشاری شدید قرار خواهد گرفت. امنیتی که ایران داده است که اورانیوم را غنی نخواهد کرد طبق شواهد موجود به عکس خود تبدیل خواهد شد. هنوز هم برای مذاکرات دیپلماسی دیر نیست. اما اروپائی های طرف مذاکره هم از هم اکنون در کنار نشان دادن آبنبات چوبی تازیانه های خود را هم نمایان کرده اند و با این کار خود قصد دارند به ایران بفهمانند در کنار جایزه گرفتن امکان مجازات هم وجود دارد.

روزنامه لونبورگ آلمان

آنطور که پیداست گفتگوی میان فرهنگ ها و میان غرب و شرق تمام شده است. از هم اکنون این گفتگوها تنها میان آخوند ها و احمدی نژاد صورت می گیرد. احمدی نژاد سوپر کنزرواتو با انتخاب شدنش دهان همگی را از تعجب باز نهاد. حال دیگر آیت الله ها کسی را در کنار خود دارند که همفکر خودشان است. سیاستی با استیل سیاست چینی. که تنها درهای اقتصادی و بازار هایش بروی غرب گشوده است و نه زمانی که از موزیک و ارزش های غربی سخنی باشد. از این به بعد باید بطوری هنرمندانه دیپلماسی را به پیش برند. رئیس جمهور آلمان تنها کسی است که انتخاب احمدی نژاد را تبریک گفته

است. تحت شرایط موجود گمان می رود که زنان و مردان ایران آینده مطلوبی نخواهند داشت. آن فضای محدود آزادی هم که مردم برای ذره ذره آن مبارزه نموده بودند در شرایط کنونی مورد مخاطره جدی قرار گرفته است. مطمئناً از این بازگشت " ارزش های انقلاب " در درجه نخست زنان ایرانی مورد رنج و محنت قرار خواهند گرفت. از سوی دیگر با گرفتن قدرت بدست ایدئولوگ های مذهبی مذاکرات برنامه اتمی ایران با اروپا هم دچار اشکال خواهد شد.

لیبراسیون (پاریس)

کسی که میخواست در مقابل نادانی مذهبی بدنه جامعه ایران مقابله نماید و در اینجا باید از شهامتش تعریف نمود، انتخابات ریاست جمهوری را برنده نشد. نتیجه انتخابات نشان داد که ما سخت در اشتباه بودیم. زیرا که مردم ایران کسی را انتخاب کردند که مثل خودشان است و نه مثل آنکسی که خارجی ها می خواهند. این انتخابات شکست فاحشی برای جناح رفرمیست ایران بود. کسانی که موفق نشدند عمکردهایشان را با رفرم های اجتماعی عجیب سازند.

تایمز (لندن)

دولت های اروپائی از بیانات رئیس جمهور جدید ایران محمود احمدی نژاد مبنی بر محکومیت آمریکا و اسرائیل ابراز نگرانی نموده اند. وی مردی است که به هیچ وجه در مورد غنی سازی اورانیوم کوتاه نیامده و به کسانی تعلق دارد که اعتقاد دارند انقلاب اسلامی را باید در خاورمیانه خشن و دور افتاده صادر نمود. البته این کار از عهده احمدی نژاد خارج است و تا علی خامنه ای رهبر انقلاب اسلامی بر مسند حکومت است همواره حرف آخر سیاسی را وی خواهد زد. احمدی نژاد تلاش دارد پلی میان خود و رهبر انقلاب اسلامی بر قرار سازد. ایران باید بزودی مواضع خود را روشن نماید و احتمالاً این مواضع نمی تواند آنچنان خوشحال کننده باشد.

روزنامه دلآسرا (ایتالیا)

با وجود اینکه رئیس جمهور جدید ایران بعنوان فردی سوپر رادیکال شناخته شده است اما وی در اولین مصاحبه مطبوعاتی خود بسیار واضح و روشن بیان نموده است که ایران هیچ نیاز واقعی برای رابطه با آمریکا نداشته و حاضر نیست از غنی سازی اورانیوم بگذرد. اما مذاکرات اتمی با اروپائیها همچنان ادامه خواهد داشت. وی در این مصاحبه هیچگونه اشاره ای به مسئله عراق نکرده و تنها اظهار داشت که تصمیم دارد همیشه در صحنه باشد.

تجربه نشان داده است که عمل مهم است و نه گفته ها اما اگر هم بخواهیم این بیانات رئیس جمهور جدید ایران را جدی بگیریم باید بیش از این ابراز نگرانی کنیم. با وجود اینکه تهران مدتها است واژه " شیطان بزرگ آمریکا " را در پرونده های خود بایگانی نموده است اما گویا رئیس جمهور جدید ایران همانطور که بارها در



است و آمریکا و سایرین فوراً کارت زرد خود را نشان داده اند.

### روزنامه رپوبلیکا (ایتالیا)

این انتخابات دلیلی است که در "امپراطوری سایه ها" کسانی که در دولت بر همه چیز مردم حکومت می کنند بر بالا ترین مسند قدرت قرار بگیرند. احمدی نژاد ۴۸ ساله قبل از اینکه دو سال پیش شهردار تهران شود مردی گمنام بود. وی انتخابش را بعنوان شهردار تهران مدیون رای به اتفاق آراء رفرمیست ها بود. اولین اقدام وی بعنوان شهردار تهران جدا سازی آسانسور ها و تبدیل آنها به زئانه مردانه بود. تهرانی ها به مزاح می گویند حتما بزودی نمره ماشین ها هم زئانه مردانه خواهد شد و ساعات خاص زنان اجازه رانندگی خواهند داشت. مطمئناً از فردا دیگر کسی اجازه مزاح هم نخواهد داشت.

### روزنامه دی سائت (آلمان)

رفسنجانی را به بسیاری از جرایم می توان محکوم نمود. مثلاً زد و بند، شرکت در قتل، ناهنجاری، ترور و ... تمامی این صفات با شخصیت وی عجین است اما یک مسئله را وی نگرفت آنهم این است که او مردم ایران را بخوبی نشناخته است. احتمالاً او به خود ناسزا خواهد گفت که چرا مردم را دست کم گرفته است. او بعنوان کاندید ریاست جمهوری در دوره اول ۲۱٪ آراء مردم را بخود اختصاص داد البته کمی بیش از احمدی نژاد. روز جمعه در دور دوم انتخابات که در واقع در تاریخ جمهوری اسلامی بیسابقه بود با کمال تعجب شاهد پیروزی احمدی نژاد گردید. البته رفسنجانی خوب میدانست که بیش از ۵۰٪ رای مردم به وی تعلق نخواهد گرفت. وی در مصاحبه اش قبل از پایان انتخابات از وحی خداوند نام می برد و می گوید "من تا آخرین شب کاندیداتوری نمی توانستم تصمیم بگیرم که آیا شرکت کنم یا نه و آیا قرص تلخ کاندیداتوری را در گلویم فرو برم یا نه ولی بعد خود را در روز قیامت یافتم که در محضر خداوند ایستاده ام و او از من سؤال می کند که من برای چه بار دیگر کاندید نشده ام. من ترس داشتم در مقابل خداوند بی جواب باشم. در واقع این خداوند بود که مرا به کاندیداتوری دعوت نمود". بدین ترتیب مرد کهنه کار انقلاب اسلامی که یکبار هم در سالهای ۱۹۸۷ / ۱۹۹۶ بر مسند ریاست جمهوری نشسته بود بار دیگر اعلام کاندیداتوری نمود. او فکر می کرد بازی بسیار ساده است و به خیال خودش از تمامی رقبا جلو تر ایستاده بود. اول اینکه تجربه این کار را داشت و بعد اینکه رابطه اش با قدرتمندان هر دو جناح بسیار عالی بود. در آخر اینکه در میان اروپائی ها بعنوان تاجری صاحب قدرت شناخته شده و کسی است که میشود با وی پای میز معامله نشست. در واقع هم چه کسی برای اروپائی ها بهتر از رفسنجانی که در تهران بنشیند و نقش واسطه و جفت و جور کن را برای آنان بازی کند. افزون بر این هم در مذاکرات اتمی نقشی مثبت برای اروپائی ها بازی نمود. در واقع انتخاب رفسنجانی چون جشنی بود میان دوستان قدیمی که

علازغم اینکه امکان دارد از هم خوششان نیاید اما می توانند با هم کنار بیایند و به نفع هر دو طرف هم بود. رفسنجانی به خوبی میتواند با آنها کنار بیاید و آنها هم همینطور. موضوع بر سر مسائل جدیست بر سر برنامه اتمی، ثبات سیاسی، نفت و بالاخره پول های هنگفت. ایران کشوری است با امکانات نامحدود. بخصوص اگر دروازه بان آن رفسنجانی باشد. ولی اکنون تمامی این نقشه ها نقش بر آب شد و احمدی نژاد همه چیز را خراب نمود. جشن قبل از اینکه شروع شود خاتمه یافت. حال همه با یک سؤال بزرگ روبرو هستند. این محمود احمدی نژاد از کجا و چگونه یکشنبه وارد بازی انتخابات ریاست جمهوری شد. چطور یکدفعه یک مرد درجه دوم جمهوری اسلامی تمامی قله های قدرت را کسب نمود و مثل طوفان به به کاندیداتوری حمله ور شد. حتی احتمالاً خود وی هم باور نداشت که به اینجا برسد. می گویند که ماموران مبارزات انتخاباتی وی از آنجا که اصلاً فکر نمی کردند که وی شانس پیروزی داشته باشد بعد از پیروزی وی برای اولین مصاحبه مطبوعاتی حتی محلی را در نظر نگرفته بودند و بدنال محل در تلاش بودند. به این صورت هیچکس حتی مبلغان وی انتظار برنده شدن وی را نداشت.

انتقاد شده است که شورای نگهبان با تقلب و ضد و بند او را به این درجه اعلا رسانید. البته این مسئله را باید جدی گرفت و از سوی شورای نگهبان هم چنین اعمالی قابل انتظار است اما باید توجه نمود که شاید آنها نتوانند درصدی تقلب کنند اما تمامی آراء که نمی تواند تقلبی باشد. این غیر قابل قبول است که شورای نگهبان بتواند کسی را از ۰٪ به ۱۹٪ برساند. پس چگونه میتوان این محبوبیت احمدی نژاد را توضیح داد؟ مردی که جملاتی بیان می کند که در قرن ۲۱ اندیشیدن به آن غیر ممکن است. مثلاً گفته است "ما انقلاب نکردیم که دموکراسی بیاوریم" از این گفته تنها گوش ها به صدا در می آیند. در حدود ۱۰ سال است که مرتباً نوشته و گفته میشود که کسی می تواند محبوب مردم باشد که اصلاحات دموکراتیک انجام دهد زیرا که ملت ایران تشنه آزادی و حق تعیین سرنوشتشان هستند. مهمترین دلیل این ادعا هم انتخاب مجدد خاتمی بود. از سوی دیگر آمریکائی ها و اروپائی ها می گویند که مارش دموکراسی به مانند قدرتی تاریخی در ایران در حال گسترش است و تمامی تلاش آخوند ها برای سد نمودن این مارش بیفایده است و با شکست روبرو خواهد شد.

اما اکنون تاریخ ایران دوباره به عقب بر می گردد و به دوران اول انقلاب می رسد به زمانی که بسیاری بدنال بهشت بودند و به دنیای امروزی و اجبار های این جهان کاری نداشتند. در سال های ۸۰ زمانیکه ایران در شرایط بحرانی اقتصادی قرار داشت آیت الله خمینی گفت "ما انقلاب نکرده ایم که قیمت خربزه و هندوانه را پائین بیاوریم"

هم اکنون یک چنین بی توجهی در مقابل واقعیت های کنونی از دهان آدمی چون احمدی نژاد بیرون می آید. وی در رابطه با مناسبات با آمریکا می گوید "ما زمانی با

آمریکا رابطه برقرار می کنیم که انقلاب اسلامی را در تمامی خاک آن کشور صادر کرده باشیم". با وجود خطر بسیار باید گفت که از این مرد باید ترسید در واقع وی جونی روتن جمهوری اسلامی است.

و اما رفسنجانی که خود در انقلاب شرکت داشت وضعیت جدید سیاسی ایران را بخوبی درک نکرد و مغرور از ثروت بی پایانش نتوانست درک کند که بجز منافع انقلاب و جنگ چیز دیگری هم وجود دارد. اینکه مردم از مردانی چون وی نفرت دارند. بیخود نیست که به وی نام اکبر شاه را نهاده اند. قدرتمند چون شاه و کور چون شاه.

طبیعتاً احمدی نژاد کاندیدای سوپر کنزرواتو، مرد مورد اعتماد علی خامنه ای رهبر انقلاب اسلامی است. به تقاضای او وی به این مقام رسید. خامنه ای دستور داده بود که بدنال کسی بگردند که دشمن از او راضی نباشد. به این دلیل تمامی دستگاهش را بکار انداخت تا از احمدی نژاد پشتیبانی شود.

افکار عمومی هیچگاه به پشت این نقشه ها واقف نشد و به کسانی که این تبلیغات را می کردند پی نبرد و نفهمید که ماجرا از کجا آب می خورد. پلاکاردهای تبلیغاتی وی مطلقاً در تهران چسبانده نشد بلکه در شهرستانهای دور افتاده و بسته و روستا ها و شهرهایی که تمامی منبع خبرشان آخوند های روی منبر بود مهمترین مراکز تبلیغاتی وی بشمار می رفت. بهتر بگوئیم رفسنجانی با حقه آدمهای خودش شکست خورد و این مسئله بزرگترین دلیل شکاف میان کنزرواتو هاست.

احمدی نژاد مردی است از میان مردم فقیر جنوب تهران. او بعنوان شهردار تهران خیلی کارها کرد مثلاً مالیات های سنگین به صاحبان برج های تهران ابلاغ نمود و پول آنرا خرج ساختمان خانه های دولتی برای افراد کم بینه نمود. وام های مختلف برای زندگی جوانان جنوب شهر در نظر گرفت. افزون بر این خود به مانند بقیه ساده زندگی نمود. او در واقع یک سیاست کلاسیک و قدیمی را دنبال نمود تا بدینوسیله محبوب گردد. اما کسی رفسنجانی را دوست ندارد. همه می ترسیدند که اگر او رئیس جمهور شود فقیر فقیر تر و ثروتمند ها ثروتمند تر شوند. از آنجا که سال به سال فاصله طبقاتی در ایران بیشتر می شود، بیکاری بیداد می کند، فقر فاجعه انگیز شده است و بحرانی اقتصادی سایه اش را بر روی زندگی مردم گسترده است و در اثر آن فقر بیداد می کند لذا مردم امید دارند که احمدی نژاد رابین هود آنها باشد. در چند سال گذشته تمامی توجه رفرمیست ها تنها به مسئله دموکراسی و آزادی و ... بود و در سایه این شعار ها مسائل اقتصادی محو شده بود. این تصور می شد که در اثر نبود دموکراسی است که کار نیست و بالاخره تمامی این غفلت ها باعث شد که مردی چون احمدی نژاد با وعده ایجاد اشتغال و... وارد میدان شود و مردم وی را انتخاب کنند. کسی که چون دموکرات ها صحبت نمی کند بلکه مثل یک انقلابی رادیکال مثل یک چپی محبوب و در واقع نقش اسکار لافونتس ایرانی را بخود می گیرد.

## بیانیه مشترک

## در دفاع از خواست های ناصر زرافشان و دیگر زندانیان سیاسی

## ایرانیان آزاده

روز سه شنبه هفتم خرداد ماه، ناصر زرافشان، وکیل زندانی خانواده های قربانیان قتل های زنجیره ای، در اعتراض بر بی توجهی مسئولین زندان و تلاش مسئولین قضائی جمهوری اسلامی در زنده به گور کردن خود، از طریق دفع الوقت در ایجاد شرائط و امکان دسترسی به پزشک و درمان ضرور برای معالجه بیماری اش، دست به اعتصاب غذا زده است. در نامه ای که آقای زرافشان خطاب به مردم ایران منتشر کرده، آمده است:

«شش ماه است که در نتیجه بروز ناراحتی حاد کلیوی، ضمن تحمل بیماری و عوارض آن، سرگرم کشمکش با مسئولین گوناگون برای واداشتن آنان به اجرای مقررات قانونی، در زمینه معالجه بیماری خود هستم. اما نه پیگیری های خود من از درون زندان، و نه مراجعات مکرر و کلایم در خارج از زندان، هیچ یک تاکنون به نتیجه ای نرسیده است و مسئولین همواره دفع الوقت کرده اند. حال آن که نتایج معاینات، آزمایش ها و عکسبرداری های گوناگونی که همه بوسیله بهداری زندان و متخصصین و پزشکان معتمد آنها صورت گرفته و از زندان برای مسئولین قضائی ارسال شده همه چیز را به روشنی مشخص ساخته و مسئولین ذیربط در جریان کامل آن قرار دارند.»

ناصر زرافشان در این نامه تاکید نموده است که «برای احقاق طبیعی ترین و ابتدائی ترین حقوق خود، وسیله دیگری جز جان خویش در اختیار ندارم» و علیرغم بیماری شدید کلیه که مدت هاست بدان مبتلاست اعلام کرده است که: «دست به اعتصاب غذای نامحدود خواهم زد و این مارتن مرگ را تا پایان ادامه خواهم داد، تا اگر هدف از رفتاری که با زندانیان سیاسی مستقل می شود مرگ تدریجی آنان در زندان بنحوی باشد که کسی مسئول آن تلقی نشود، این دسیسه را بی اثر سازم و مسئولین آن را به روشنی در منظر و میدان دید جامعه و مردم قرار دهم.»

ناصر زرافشان و کیل خانواده قربانیان قتل های زنجیره ای و عضو کانون نویسندگان ایران، تنها به جرم تسلیم نشدن به خواست حکومت برای سرپوش گذاردن بر پرونده هم چنان باز قتل های زنجیره ای، با یک پرونده سازی فرمایشی در یک دادگاه ساختگی و به طرز غیرقانونی محاکمه و زندانی شده است. اکنون زندانبانان زرافشان در اندیشه محکوم نمودن او به مرگ تدریجی از طریق قطع امکانات درمانی و حق قانونی استفاده از مراقبت های پزشکی و سایر امکانات از جمله مرخصی های درمانی هستند.

بدون هیچ تردیدی ناصر زرافشان، تنها قربانی دستگاه قضائی تحت فرمان صاحبان قدرت در حکومت اسلامی نیست. اکبر گنجی نیز ۱۰ روز پیش فقط بعد از یک اعتصاب غذا توانست، از مرخصی استعلاجی برخوردار شده، از زندان خارج شود. تکلیف زندانیان ملی مذهبی بعد چند سال زندان هنوز روشن نیست. کسی هم نمی داند که آن ها به چه جرمی، بجز مخالفت با حکومت در زندان هستند. مسئول دستگیری و زندانی کردن آنان ها کدام دستگاه دولتی است. خانواده های ملی مذهبی به هر دری می زنند و جوابی از هیچ یک از مقامات مسئول اعم از رئیس جمهور تا رئیس قوه قضائیه رژیم دریافت نمی کنند. امید عباسقلی زاده که به دلیل فعالیت های دانشجویی به سه سال زندان محکوم شده است، اکنون دو هفته است که به دلیل محرومیت از حق مرخصی دست به اعتصاب غذا زده است. هم چنین تعدادی دیگر از زندانیان سیاسی در زندان رجائی شهر، به دلیل عدم تفکیک جرائم و خواست های دیگر بارها دست به اعتراض زده اند و هم اکنون تعدادی از آن ها در اعتصاب غذا به سر می برند.

هم چنین، هیچ خبری از سرنوشت تلخ و درد انگیزی که برای سیامک پورزند توسط شکنجه گران حکومتی رقم زده شد، در دست نیست.

در جمهوری اسلامی نه فقط هیچ صدای مخالفی تحمل نمی شود و دستگاه تفتیش عقاید و بگیر و ببند آن، از وکیل مدافع تا نویسنده و فیلمساز، از وبلاگ نویس تا روزنامه نگار و از دانشجو تا کار گز همه را در بند می کند، در شکنجه گاه هایش نیز دست به چنان اعمال شنیعی زده می شود که هر گاه گوشه ای از آن از پرده بیرون می افتد، حتی رئیس قوه قضائی حکومت هم، به دناست دستگاه تحت مسئولیتش اعتراف می کند. نامه زرافشان نشاهد زنده این واقعیت است که در زندان و در دوران سپری کردن محکومیت های غیر قانونی نیز، شکنجه روحی و فرسایش جسمی محکومین ادامه می یابد که هدف آن جز نابودی حتی جسمی زندانیان از طریق محو ابتدائی ترین حقوق زندانیان در برخورداری از امکاناتی مثل دارو و درمان، نمی تواند باشد.

ما امضا کنندگان این بیانیه، اعلام می کنیم که با ناصر زرافشان و زندانیان مبارزی که در زندان اوین، زندان رجائی شهر و سایر اسارتگاههای جمهوری اسلامی دست به اعتصاب غذا زده اند همراه هستیم و مقاومت دلیرانه آنان را در برابر استبداد می ستائیم. و وظیفه خود می دانیم که از خواست انسانی و بر حق این آزادگان در بند پی گیرانه دفاع کنیم. ما هم صدا با همه آزادیخواهان در پشتیبانی از زندانیان سیاسی اعلام می کنیم که:

(۱) خواهان رسیدگی فوری به خواست های دکتر ناصر زرافشان و آزادی بدون قید و شرط او هستیم.

(۲) خواهان تبرئه فوری اکبر گنجی، زندانیان ملی مذهبی و آزادی بدون قید و شرط فعالین جنبش دانشجویی و دیگر زندانیان سیاسی از روزنامه نگاران تا وبلاگ نویسان و فعالین سیاسی در زندان هستیم

(۳) از اقدامات تمامی نهاد ها و انجمن های دفاع از حقوق بشر در تلاش برای تحقق خواست های فوق الذکر حمایت می کنیم.

(۴) از کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل و از مجامع، انجمن ها و نهاد های بین المللی مدافع حقوق بشر می خواهیم که با محکوم نمودن نقض فاحش حقوق بشر از جانب حکومت اسلامی، و دفاع از مطالبات زندانیان سیاسی، خانواده های آنان و نیز آزادیخواهان ایران، جمهوری اسلامی را به آزادی بدون قید و شرط زندانیان سیاسی و عقیدتی، وادار نمایند.

با درود به مبارزان در بند در زندان های جمهوری اسلامی

حزب دموکرات کردستان ایران

سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

کومه له - سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران

۱۸ خرداد ۱۳۸۴ / ۸ ژوئن ۲۰۰۵

## نامه اعتراضی به مذاکرات سازمان جهانی کار (ILO) با خانه کارگر و شوراهای اسلامی کار

آقای خوان سومایا

مدیرکل محترم سازمان جهانی کار

همانگونه که آگاهید، مذاکراتی فی مابین سازمان جهانی کار و نمایندگان خودخوانده رژیم جمهوری اسلامی (خانه کارگر و شوراهای اسلامی کار) بهمراه گروهی از نمایندگان کارفرمایان و تشکل های آنان در جریان است این نهادها تشکل های ضدکارگری بوده و همانطور که در گزارش آقای تاپیولا (مدیر اجرائی سازمان بین المللی کار) تاکید شده، با تشکل کارگری مستقل مغایرت دارند افزون بر این کارگران ایران در اول ماه مه امسال، بر بی اعتباری خانه کارگر و شوراهای اسلامی کار و وزارت کار رژیم تصریح و تاکید چندباره کرده اند.

همچنین آقایان حسن صادقی و پرویز احمدی پنجگی که از خانه کارگر و شوراهای اسلامی کار به عنوان نماینده طرف ایرانی در این مذاکرات شرکت کرده اند، نه تنها در هیچ فرایند دموکراتیکی توسط کارگران ایران انتخاب نشده اند، بلکه همین آقایان در تاریخ ۱۳۸۴/۰۲/۱۹ در حمله به سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوس رانی تهران مستقیماً نقش داشته، فعالان این سندیکا را مورد ضرب و شتم شدید قرار داده و اموال سندیکا را سرقت، تخریب و غارت نموده اند.

اینان جزو متهمان ردیف اول این تهاجم می باشند و پرونده قضائی مربوط به این حادثه هم اکنون در حوزه قضائی ۱۱ تهران در حال بررسی است.

بر این اساس مذاکرات سازمان جهانی کار با نمایندگان جمهوری اسلامی (خانه کارگر و شوراهای اسلامی کار و وزارت کار) از درجه اعتبار ساقط و بر ضد کارگران ایران است

این مذاکرات و توافق های منتج از آن نه تنها هیچ کمکی به ایجاد تشکل های مستقل کارگری مطابق با مقوله نامه های ۸۷ و ۹۸ سازمان جهانی کار در ایران نخواهد کرد، بلکه موانع زیادی (از جمله ابقاء همین نهادها) را نیز بر سر راه آن فراهم می کند

اخیراً نیز مطلع شدیم که آخرین کنفرانس سازمان جهانی کار، جمهوری اسلامی ایران را از فهرست کشورهای نافذ حقوق کار حذف کرده است، در حالی که نقض اساسی ترین حقوق کارگران به طور روزمره در ایران ادامه دارد

ما با اعتراض به این مصوبه و مذاکرات جاری با به اصطلاح نمایندگان کارگران ایران، خواستار عدم شناسائی این ارگان های رژیم جمهوری اسلامی از سوی سازمان جهانی کار و انحلال آنها هستیم

با تقدیم احترام

حزب دموکرات کردستان ایران

سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

کو مه له- سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران

۱۳ ژوئن ۲۰۰۵

به ایجاد تشکل های مستقل کارگری مطابق با مقوله نامه های ۸۷ و ۹۸ سازمان جهانی کار در ایران نخواهد کرد، بلکه موانع زیادی مانند همین نهاد های سیاه، دولتی ضد کارگری را نیز بر سر راه آن فراهم می کند

تظاهر کنندگان ضمن اعتراض شدید به این مذاکرات، خواستار اخراج نمایندگان رژیم جمهوری اسلامی و عدم شناسائی این ارگان های رژیم از سوی سازمان جهانی کار و انحلال و بر چیده شدن بساط این نهاد های دولتی و ضد کارگری بودند.

از سوی تظاهر کنندگان هیاتی به همراه آقای یدالله خسرو شاهی یکی از فعالین کارگری و از نفتگران سابق برای بیان اعتراض و ارائه مدارک تعرض و تهاجم رژیم جمهوری اسلامی وسیایت های ضد کارگری آن در مقر سازمان جهانی کار به بیان اعتراض و گفتگو تبادل نظر پرداخت.

طرف سازمان جهانی کار در پاسخ به نمایندگان تظاهر کننده اعلام داشت که از مسائل طرح شده از سوی تظاهر کنندگان مطلع است. و علی رغم وقوف از مسائل مورد اشاره مناسبات سازمان جهانی کار از طریق دو لت ها بر قرار می گردد. (ILO) می کوشد از طریق مقوله نامه این سازمان و بویژه با توجه به مقوله نامه های ۷۸ و ۹۸ در مورد حق آزادی تشکل و حق مذاکره دسته جمعی با ایران برخورد کند. در مورد خارج کردن جمهوری اسلامی ایران از ناقضین حقوق کار از سوی (ILO)، طرف سازمان جهانی کار اعلام داشت که این مساله هنوز صورت نگرفته و در ایبار در روز جمعه هفته جاری تصمیم گیری خواهد شد تظاهر کنندگان در حمایت از کارگران ایران پلاکارد ها، تراکت هاو شعار ها و خواست های ذیل را اعلام داشتند.

کارگران کارگران اتحاد اتحاد، علیه سرمایه دار.

کارگران، زحمتکشان اتحاد اتحاد.

کارگر، دانشجو، معلم، پرستار، اتحاد اتحاد.

قانون کار ارتجاعی ملغا باید گردد.

آزادی تشکل حق ماست.

تحریم انتخابات، اجرا باید گردد.

قرارداد موقت، ملغا باید گردد.

اعتصاب، اعتصاب حق ماست.

تشکل مستقل بدست کارگر ایجاد باید گردد.

خانه کارگر، شورای اسلامی کار منحل باید گردد.

صادقی و پنجگی محاکمه باید گردند.

خانه کارگر، شورای اسلامی کار از (ILO) اخراج باید گردد.

انتخابات تحریم باید گردد.

جمهوری اسلامی سرنگون باید گردد.

کارگران جهان متحد شوید.

ما از تشکل مستقل کارگران ایران حمایت می کنیم.

ما خواهان تنظیم قانون کار بدست کارگران و تشکل های مستقل آنها هستیم.

برگزاری تظاهرات اعتراض به (ILO) و در حمایت از کارگران ایران با استقبال خوبی روبرو گردید. در طول برگزاری تظاهرات اعلامیه های سازمان های سیاسی و کارگری و تشکل های پناهجویی برای جمع تظاهر کننده خوانده شد.

گزارش کمیسیون کارگری سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران از برگزاری تظاهرات

## اعتراض به مذاکرات سازمان جهانی کار (ILO)

با

## نهادهای ضد کارگری رژیم جمهوری اسلامی

دیروز ۱۴ ژوئن برابر ۲۴ خرداد ۱۳۸۴ به دعوت (جمعی از کارگران پیشرو تبعیدی - سوئیس) تظاهراتی در مخالفت با مذاکرات سازمان جهانی کار با نمایندگان خودخوانده رژیم جمهوری اسلامی (خانه کارگر، شوراهای اسلامی کار و وزارت کار) که بهمراه گروهی از نمایندگان کارفرمایان و تشکل های آنان در نودو سومین اجلاس سالانه سازمان جهانی کار (ILO) شرکت کرده اند، برگزار گردید. افزون بر ۱۵۰ نفر از کشور های مختلف از ساعت ۱۰/۳۰ صبح تا ساعت ۱۶/۰۰ بعد از ظهر در شهر ژنودر سوئیس در مقابل مقر سازمان جهانی کار در این حرکت اعتراضی شرکت داشتند. این اعتراض به مذاکرات گروهی از سرکردگان خانه کارگر و شوراهای اسلامی کار بهمراه گروهی از نمایندگان کارفرمایان و تشکل های آنان در نودو سومین اجلاس سالانه سازمان جهانی کار (ILO) صورت گرفت.

این اجلاس از تاریخ ۳۱ ماه می در ژنو مقر این سازمان آغاز و تا ۱۶ ژوئن ادامه خواهد یافت. از جمله موضوعاتی که در این اجلاس مورد بررسی خواهد گرفت لایحه پیشنهادی اصلاح و بازنگری فصل ششم قانون کار در خصوص اصلاح قانون آزادی تشکل های کارگری در ایران است. جمع تظاهر کننده همصدا با کارگران ایران بویژه اعلام می داشت که، خانه کارگر و شوراهای اسلامی کار و دیگر نهادهای دولتی را نماینده خود نمی دانند و همچنانکه کارگران ایران در اول ماه مه امسال نیز بر بی اعتباری این تشکل ها صریحاً تاکید داشته اند.

افزون بر این تظاهر کنندگان بیانگر این اعتراض کارگران ایران بودند که حسن صادقی و پرویز احمدی پنجگی از سرکردگان خانه کارگر و شوراهای اسلامی کار به عنوان اعضای طرف ایرانی شرکت کننده در این اجلاس در تاریخ ۱۳۸۴/۰۲/۱۹ در حمله به سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوس رانی تهران مستقیماً نقش داشته و این تعرض را هدایت کرده اند. همچنین فعالان این سندیکا را مورد ضرب و شتم شدید قرار داده و اموال سندیکا را سرقت، تخریب و غارت نموده اند.

تظاهر کنندگان اعلام داشتند که این افراد نماینده کارگران ایران نیستند. بنا بر این مذاکرات آنان با سازمان جهانی کار فاقد ارزش و اعتبار است. علاوه بر این توافق های منتج از این مذاکرات نه تنها هیچ کمکی



## رهائی زنان ممکن است، این جنبش سازنده‌ی آن است!



یک دوره تاریک دیگر زندگی زن ایرانی، در از دست دادن گام به گام حقوق خویش بود. صدای زنان اما با این سرکوب و قوانین مصوب بعد از این سرکوب خاموش نشد. در طول سال‌ها در مبارزه علیه بی حقوقی حاکم، هر روز پر طنین تر شد. حرکت ۲۲ خرداد ادامه تظاهرات اول زنان در مقابل دانشگاه، اما در شرایطی دیگر و با تدارک و تجربه و اندوخته‌ای دیگر بود. ده‌ها تشکل متعلق به جنبش زنان در سازماندهی آن مشارکت داشتند. علاوه بر پشتیبانی گسترده از این حرکت در داخل کشور، از سوی نیروهای جنبش مدنی و فعالان سیاسی و فرهنگی، صد‌ها تشکل اعم از تشکلهای زنان، سازمانها و احزاب و نهادهای مدنی و بسیاری از زنان و مردان روشنفکر و آزادیخواه از آن پشتیبانی کرده بودند. این بار دیگر زنان تنها نبودند، فریادشان را به گوش نه فقط دولتمردان ایران، که به گوش جهانیان می‌رساندند. این بار دیگر حمله نیروهای انتظامی نیز قادر نبود عزم جزم آنان را برای فریاد خواسته‌هایشان درهم شکند.

۲۲ خرداد نقطه عطفی بود و آغاز دیگری که به حرکت زنان و مبارزات آنان چهره دیگری داد. آنها نیامده بودند تا آزادی را طلب کنند، آنها این بار آمده بودند تا حق خود را به دولتمردان حال و آینده دیکته کنند و عزم خود را در تلاش برای رسیدن به خواست‌هایشان به نمایش گذارند. این نسل از زنان همان هائی بودند که چند روز پیش درهای استادیوم آزادی را با سرسختی و پیگیری، به روی خویش گشوده بودند و قصد دارند تا خود آزادی را تسخیر کنند.

اما زنان برای رسیدن به خواست‌هایشان نه فقط دیوارهای قانونی را که مانع رسیدن آنان به برابر حقوقی است، بلکه دیوارهای نامرئی سنت را نیز باید درنوردند. جنبش زنان راه درازی در پیش دارد تا پشتیبانی میلیونها زن را که هر روز در خانه، اداره،

عدالت‌جویانه‌ی ما زنان، وقعی نگذارند، اعتراض مدنی و مسالمت‌آمیز خود را ادامه خواهیم داد".

زنان حرفهای زیادی برای زدن داشتند. سخنرانان آنان خانم‌ها سیمین بهبهانی، فریبا داوودی مهاجر، شادی صدر، نوشین احمدی خراسانی، مرضیه مرتضی‌لنگرودی و ... آمده بودند تا خواسته‌هایشان را طرح کنند، اما ماموران انتظامی اجازه ندادند تا آنها بتوانند در محیطی آرام حرف‌هایشان را بزنند و سخنرانی‌هایشان را طبق برنامه پیش ببرند. خانم سیمین بهبهانی برای آرام کردن ماموران انتظامی شعری را خواند و ضمن آنکه گفت خطاب این شعر به آقایان است آنها را به آرامش دعوت کرد:

لاف ز برتری کم زن، سنگ برابرت بودیم  
تیر به ما چه می‌باری، نیمه دیگرت هستیم

تخمه بی جانت را در تن خویش جان دادیم  
حرمت ما نگه می‌دار خالق و مادرت هستیم

عزت و امن و آسایش، می‌طلبی زما؟ آری  
از دل خود اگر پرسی، همسر و دلبرت هستیم

حق طلبان و همراهیم، زنده و شاد و سرپاییم  
گام بزنی با ما، ما همه باورت هستیم

حق حیات کاملتر، گرچه به کام شیر اندر  
مطلب ماست باور کن، تشنه باورت هستیم

این نیمه دیگر اما تنها مشککش قوانین نیستند. اگر ماموران مانع از پیوستن و حمایت مردم به زنان تظاهرات کننده که تعدادشان چندین صد نفر بود می‌شدند، اما دیوارهای سنت بود که بیش از هر چیز مانع پیوستن مردم بیشتری به این تظاهرات بود. دیوارهای نامرئی که در طول سالها حکومت مذهبی هر چه قطورتر شده و تلاش در خانه نشین کردن زنان کرده است و آمدن آنها به خیابان و طلب حق توسط آنها را گناه نابخشودنی می‌داند.

زنان ما در اوائل انقلاب نیز یکبار برای حقوق اولیه خود به خیابانها ریختند و آزادی خویش را فریاد زدند.

در آلمان نه تنها جامعه سنتی ما که بسیاری از روشنفکران نیز فریاد آزادی زنان را نشنیدند و مفهوم آن را درک نکردند و تظاهرات این زنان تنها ماند، با حمله نیروهای حزب الله درهم شکسته شد و این آغاز

### فرزانه عظیمی

یکشنبه بعد از ظهر ۲۲ خرداد، زنان طبق برنامه‌ای که از قبل اعلام کرده بودند، برای اعتراض علیه بی حقوقی‌های قانونی شده در قانون اساسی، برای اعتراض علیه دشواری‌ها و موانع سر راه برابری حقوق زن و مرد، طی یک گردهمایی بی سابقه و بزرگ در مقابل سر در دانشگاه تهران تجمع نمودند. علیرغم "قانونی" بودن این تظاهرات از پیش اعلام شده، علیرغم اینکه تنها سلاح زنان شعارهایشان بود، و تنها پشت گرمی‌شان، صدای گرم و گام‌های مصمم همدلانشان بود که دست در دست آنان در کنارشان، یا فرسنگها دورتر با آنها فریاد رهائی زنان از قید و بند سنت‌های مردسالار و یادگار روزهای سیاه مرده را سر می‌دادند، از سوی ماموران انتظامی مورد حمله و اعمال خشونت قرار گرفتند.

ماموران انتظامی همچون فرماندهان ارشدشان، حتی تحمل شعارهای آزادی زن را نداشتند، چه رسد تحمل جمعی را که فشرده در کنار هم روی زمین نشسته بودند و عزم راسخشان عملی کردن شعارهایشان بود. شعارهایی چون: "ما می‌خواهیم و بدست می‌آوریم"، "ما زنیم، انسانیم، شهروند این دیاریم اما حقی نداریم"، "آزادی، برابری حق طبیعی ماست"، "زندانی خشونت، آزاد باید گردد"، "تساوی حقوقی، خواسته جنبش ماست" و "قوانین ضد زن، مانع پیشرفت ماست". "قانون عادلانه / رهایی زنانه / راه رهایی ماست"، "قوانین ضد زن منشا استبداد است / تساوی حقوقی کف مطالبات است"، "یک صدا متحد، صلح، قانون، آزادی"، "قانون نابرابر، حقوق ضدبشر، ملغی باید گردد"، "قوانین زن‌ستیز، منشأ اختناق است"، "حقوق نوع بشر، آزادی ایران است"، "قوانین زن‌ستیز، گفتمان صلح‌ستیز، جنگ علیه زنان است"، "یکصدا، متحد، صلح، قانون آزادی"، "آگاهی، آزادی، قانون انتخابی"، "قانون ظالمانه، سنت‌های مردانه، ملغی باید گردد"، "حق زن ایرانی، احیا باید گردد"، "قانون مردمحور، این جایگاه برتر، تحقیر ما زنان است"، "زن ایرانی اگر آگه شود، این قوانین را به کل منکر شود و بالاخره، رهائی زنان ممکن است، این جنبش سازنده آن است!

زنان آمده بودند تا درست قبل از انتخابات، به نقض حقوق خود در قانون اساسی، که مانع کاندید شدن آنان می‌شد اعتراض کنند. آمده بودند تا بگویند که دیگر از این همه بی حقوقی به جان آمده‌اند. آمده بودند تا به کسانی که قرار بود بزودی به مسند ریاست جمهوری بنشینند بگویند که "اگر دولتمردان پس از ۲۶ سال باز هم به خواسته‌های برحق و



## از مبارزات زنان و اعتراض به نقض حقوق زنان در جمهوری اسلامی حمایت می کنیم

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، بر اساس تبعیض بین انسان ها و محو حقوق گروهی از آنان به نفع گروهی دیگر تدوین شده است و جمهوری اسلامی، جمهوری تبعیض و تحمیل بی حقوقی بر بخش مهمی از شهروندان کشور است. تبعیض بین زنان با مردان بر اساس جنسیت آنان، بین مسلمانان و غیر مسلمانان، میان حتی مسلمانان به نفع پیروان مذهب تشیع علیه دیگر مذاهب در چارچوب دین اسلام، تبعیض بین دین باوران و آزاداندیشان، و ...

قانون اساسی جمهوری اسلامی زنان را به دلیل جنسیت آنان رسماً به انسان درجه دو و تابع اراده مردان تبدیل نموده است. بر اساس این قانون و قوانین منبعث از آن، زنان از حق طلاق، حق حضانت کودکان، آزادی مسافرت، آزادی انتخاب پوشش، انتخاب آزادانه بسیاری مشاغل و .. محروم شده اند. در صحنه سیاسی کشور نیز، بر اساس این قانون زنان از حق انتخاب شدن در سطح مدیریت کشور، در موقعیت ریاست جمهوری یا وزارت و غیره برخوردار نیستند.

شکی نیست که قانون اساسی هر کشوری، در وهله اول باید حافظ حقوق شهروندان آن کشور و مبنای رسمیت و قطعیت یافتن این حقوق، فارغ از جنسیت، مذهب و ملیت آن ها باشد. مردم کشور ما در طول بیش از یک قرن گذشته برای دست یافتن به چنین قانونی دو انقلاب و بیش از یک صد سال مبارزه پر فراز و نشیب را پشت سر گذاشته اند، اما آن چه که امروز نصیبشان شده است، حکومت جمهوری اسلامی و قانون اساسی منبعث از آن است.

زنان کشور ما از همان روزهای نخست استقرار جمهوری اسلامی و تلاش حکومت جدید برای بازگشت به قعر قرون وسطا، در دفاع از حقوق انسانی و اولیه خود دست به مقاومت زدند و در طول ۲۶ سال گذشته همواره در صف مقدم مقاومت و مبارزه در برابر محو حقوق اولیه و دموکراتیک جامعه بوده اند. جنبش زنان علیه تبعیض و بی حقوقی بیش از نیمی از جمعیت کشور، یکی از بزرگ ترین منابع مقاومت علیه استبداد و خودکامگی در ربع قرن گذشته در کشورمان بوده است.

اعتراضات اخیر زنان بر نقض حقوق خود در قانون اساسی، بعد از حذف همه کاندیدا های زن توسط شورای نگهبان صرفاً به دلیل زن بودن آنان، یکی از جلوه های این مقاومت و اعتراض به نقض آشکار و علنی حق برابر آنان با مردان است.

کمیته مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران پشتیبانی خود را از حرکت اعتراضی ۲۲ خرداد زنان کشورمان و تجمع آنان در مقابل در ورودی دانشگاه تهران، علیه نقض حقوق زنان در قانون اساسی جمهوری اسلامی، اعلام می دارد و خود را در مبارزه زنان کشورمان برای تامین حقوق برابر با مردان و دستیابی به تمامی حقوق از دست رفته شان، شریک و همگام آنان می داند.

کمیته مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران نقض حقوق زنان را نقض حقوق بشر و نقض حق برابر شهروندی می داند و همه نیروهای آزادیخواه و مدافع حقوق بشر را به شرکت در این حرکت اعتراضی فرا می خواند.

کمیته مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران  
۲۰ خرداد ۱۳۸۴ - ۱۰ ژوئن ۲۰۰۵

دانشگاه، کارخانه و مزرعه و ... با انواع بی عدالتی جنسی مواجهند، به سوی خود جلب کند و نیروی متحد زنان را یکپارچه کند و به میدان بیاورد. جنبش زنان هنوز تلاش بسیاری در پیش دارد تا بتواند به مادرانی که نسلهای آینده را پرورش می دهند، بقبولاند که دختر و پسرشان را با یک چشم نگاه کنند و به آنها آزادی برابر بدهند و به زنان بگویند تا از گوشزد حقوقشان در نزد همسرانشان، برادرانشان و پدرانشان هر روز و هر لحظه کوتاهی نورزند. ما زنان به همراه تمامی مردان آزاده، راه دشوار و پر سنگلاخی را در پیش رو داریم:

"- تا بتوانیم در برابر ازدواج های اجباری دختر بچه ها در گوشه و کنار این مملکت قدم نمی گذاریم  
- تا بتوانیم برای حقوق مادران در حضانت و ولایت کودکان شان تلاش کنیم

- تا بتوانیم جلوی تعدد زوجات (رسمی و غیررسمی) و طلاق های یکطرفه و ظالمانه را بگیریم  
- تا بتوانیم حق دختران جوان را در انتخاب نوع زندگی شان گسترده سازیم

- تا بتوانیم با نگرشی که در جامعه زنان را نیمی از مردم به حساب می آورد مبارزه کنیم

- تا بتوانیم بدون موانع قانونی خانه ای امن درست کنیم و خشونت علیه زنان را کاهش دهیم و جلوی قتل های ناموسی را بگیریم

- تا بتوانیم خودسوزی های زنان را که بر اثر بن بست در زندگی اجتماعی و خصوصی شان حاصل می شود از بین ببریم

- تا بتوانیم خواهان تامین اجتماعی و زندگی مناسبی و خدمات و سرویس های رایگان برای همه ی زنان به ویژه زنان طبقات پایین جامعه شویم

- تا بتوانیم دموکراسی و آزادی را در جامعه نهادینه سازیم \*

اما ما می دانیم که جهانی دیگر ممکن است، جهانی که تلاش ما سازنده آن است!

● به نقل از قطعنامه ی پایانی تجمع زنان

## پیروزی به کام همگان شیرین باد

تیم فوتبال ایران با پیروزی بر تیم بحرین جواز راهیابی به جام جهانی ۲۰۰۶ آلمان را بدست آورد و برای سومین بار، پس از جام جهانی ۱۹۷۸ آرژانتین و ۱۹۹۸ فرانسه، نام ایران در کنار سایر نام آوران فوتبال جهان قرار می گیرد.

این پیروزی، شادی هموطنانمان در سراسر جهان را در پی داشت. در ایران که بروز شادی خود وسیله ایست برای مقابله با استبداد، مردم در مقیاس سراسر کشور به خیابانها ریختند و به رقص و پایکوبی پرداختند. پس از پایان مسابقه فوتبال، ایران تا نیمه های شب غرق شادی بود. کوچه ها، خیابانها و میادین شهرها را جوانان و زنان کشورمان به تصرف خویش درآورده بودند و با آواز و موسیقی و رقص و پای کوبی، جشن این پیروزی را در ابعاد ملی بر پا کردند.

در جمهوری اسلامی شادی و شادابی و رقص و پایکوبی ممنوع است و حتی در محدوده چار دیواری خانه ها نیز می تواند جرم محسوب شود و مشارکت کنندگان در اینگونه مراسم تحت پیگرد قرار می گیرند. گرچه دیری است این ممنوعیت را امواج بزرگ حرکت جوانان و زنان، کارگران و کارمندان و روشنفکران کشورمان نادیده می گیرند، اما باز حکومت هر کجا که بتواند، برای مقابله با آن تیغ از نیام بر می کشد. ممنوعیت زنان برای حضور در میادین ورزشی و تماشای مسابقه یکی از سیاست هایی است که جمهوری اسلامی آن را پی می گیرد. دیروز این ممنوعیت به همت عده ای از زنان نقض شد. زنان هموطنمان با ایستادگی و مبارزه توانستند برای اولین بار در طول عمر این حکومت، اراده خویش را به حاکمان خشک اندیش تحمیل کنند و بدین ترتیب پیروزی دیگری را برای همه ما به ثبت رسانند.

کمیته مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران با ستایش از تلاش و سخت کوشی قهرمانان فوتبال کشورمان، این پیروزی را به همگان تبریک می گوید. امیدواریم که شاهد پیروزی های غرورانگیز این قهرمانان در عرصه بین المللی باشیم.

کمیته مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

۱۹ خرداد ۱۳۸۴ - ۹ ژوئن ۲۰۰۵

شانزدهمین کنفرانس بین المللی بنیاد پژوهش های زنان ایران در وین

## انسانها و تلاشهای ناشناخته، اما جاری

### و در کار ساختن جهانی انسانی تر

#### فرزانه عظیمی

زندگی رنجبار مادران و زنان خودفروش را بنمایش گذاشته و سرنوشت محتوم فرزندان آنان را به تصویر می کشیدند. سوال این زنان این است: "تا کی باید برای گذران زندگی به این کار ادامه دهیم؟"

پس از پایان فیلم ها، استراحت شام فرا رسید. پشت صحنه کنفرانس، گروههای چند نفره که دور هم جمع شده اند و از دیدار دوباره یکدیگر ابراز شادی می کردند و آخرین دیده ها و شنیده ها را با هم مبادله و خبرنگاران کنجکاوی که در پی کشف انسانهایی بودند، که سالها مشغول کار و تلاشند و آنها از آن بی اطلاع.

براستی که باید دست برگزار کنندگان و سازمان دهندگان این کنفرانسها و بنیاد پژوهشهای زنان را فشرده که به همه ما فرصت شناخت بهتر آنچه را که در دور و بر ما می گذرد، داده و نه فقط دردها و مشکلات زنان، که تلاشهای آنان و حاصل این تلاشها را نیز به معرفی می نشینند و یک بار دیگر باعث می شوند تا تو بر این همه کار و انساندوستی سر تعظیم فرود آوری و بدانی اگر بسیاری از این تلاشها و انسانها ناشناخته باقی می مانند، اما جاری اند و در کار ساختن جهانی انسانی تر.

من شد. من پس از تحقیقاتم، گزارش خود را فرستادم و وقتی برگشتم، بخاطر دیدن رنج هایی که به جوانان می رفت، حتی حق جبهه خود را نگرفتم."

زمانی که خانم خادمی از فعالیتهای ورزشی اش سخن می گفت، اشاره کرد که "آنموقع که من رفتم ننگ می دانستند که زن کوه برود. خانواده ام نیز خجالت می کشید... اما خانم خادمی علیرغم تمام محدودیتهایی که سنت و خانواده برای وی داشتند، همیشه برخلاف جریان شنا کرد و توانست به عنوان یکی از زنان برجسته کشور ما در عرصه های مختلف توانایی های یک زن، یک مادر، یک محقق را و بالاخره این واقعیت را که برای زن مصمم هیچ قله ای غیر قابل فتح نیست، با طبع سرزنده خود، به اثبات رساند. پس از اتمام صحبتهای خانم خادمی، خانم گلناز امین از بیناگذاران بنیاد پژوهشها، ضمن قدردانی از تلاشهای خانم خادمی، لوح بنیاد را به ایشان اهدا کردند.

آخرین برنامه نخستین روز، دو فیلم درباره خودفروشی زنان در ایران بود به نامهای "فحشا زیر حجاب" ساخته ناهید پرشون و "ایتاب" ساخته مسلم منصور. این دو فیلم هر یک بنحوی

به شرح زندگی خانم خادمی پرداخت. این شرح زندگی که همراه با عکسهایی از ایشان بود، و با صحبتهای خانم خادمی تکمیل شد، نشان دهنده شور و حال، استقامت و انرژی و توان زنی بود که نه تنها بعنوان اولین زن، قله علم کوه را فتح کرد، بلکه قله های دیگری در عرصه علمی و زندگی خصوصی خود را درنوردیده است. خانم خادمی که متولد اسفند ۱۳۰۹ است، بعد از گرفتن دیپلم، وارد مدرسه پرستاری شده و در سن ۲۵ سالگی به تحصیل خود در دانشگاه تهران در رشته فیزیک و ریاضی ادامه داد. وی که به گفته خود عاشق خواندن و تحصیل علم بود، در دانشکده بهداشت و انستیتو تحقیقات بهداشتی تحقیقات خود را روی رادیو اکتیویته محیط زیست متمرکز نمود و به عنوان اولین زن در این رشته کارهای صحرائی را شروع کرد و در نتیجه موفق به شناسایی یک منطقه رادیو اکتیو در رامسر شد. بعد از شناسایی این منطقه، رامسر تبدیل به یک منطقه تحقیقات بین المللی شد که او دکتری خود را در این زمینه دریافت نمود.

دلیل دانش وی در این زمینه، در دوران جنگ و پس از بمباران منطقه جنوب، از طرف سازمان بهداشت و سازمان انرژی اتمی و به درخواست وزارت بهداشت، ماموریت یافت تا به منطقه

رفته و علائم احتمالی رادیواکتیو را جستجو کند. وی که با راننده ای به این منطقه اعزام شد، می گوید که "هرجا که می رفتم، کسی با من حرف نمی زد. با راننده ام حرف می زدند و از آنجا که در مناطق جنگی جایی برای زنان در جبهه در نظر گرفته نشده بود، یک اتاق موشک خورده نصب

عصرنو - امروز شانزدهمین کنفرانس بین المللی بنیاد پژوهش های زنان ایران در وین کار خود را آغاز کرد. زنان ایرانی از چهارگوشه جهان امسال برای دومین بار در وین گرد آمده اند. خانم فیروزه مشرفی، ضمن خوش آمد به مهمانان و تشکر از تمام دست اندرکاران برگزاری کنفرانس و نیز سازمانهایی که با پشتیبانی مالی خود، به برگزاری این مراسم کمک کرده بودند، به مشکلات فراروی برگزاری آن اشاره کرد.

اولین سخنران زن خانم ادیت شلافرنوسنده و متخصص علوم اجتماعی بود. خانم ژیلادیبائیان که به معرفی ای سخنران پرداخت از جمله اشاره کرد که وی سه سال پیش جنبش جهانی زنان بدون مرز را پایه گذاری کرد، و سالها مدیریت مرکز تحقیقات Ludwig Boltzmann Institut در امور سیاسی و روابط اجتماعی را عهده دار بوده است. خانم شلافرفر در سخنان خود به مسائل مشترک و استراتژی های رو به پیش اشاره کرد و به اهمیت اقتصادی و امنیتی حمایت از زنان خاورمیانه پرداخت. او نقطه آغاز را برای کشورهایی که اکثریت آنان را جوانان تشکیل می دهند، به جوانان داده و آنان را بعنوان عوامل استراتژیک در توسعه کشور و استحکام دموکراتیک آن اعلام کرد. در عین حال بر ضرورت احتراز جوانان، بخصوص دختران جوان از بازتولید انتظارات جاافتاده و سنتی تاکید کرد.

بعد از آن نوبت به معرفی زن سال منتخب بنیاد توسط خانم یاسمین درویش بود. خانم یاسمین درویش ضمن اعلام اینکه زن منتخب امسال بنیاد خانم "بدری خادمی" می باشد،





## عدالت، نه تنها برای مادرم

### فرزانه عظیمی

دومین سالگرد مرگ زهرا (زیبا) کاظمی، درحالی فرا می رسد که هنوز علیرغم پیگیریهای فراوان فرزند او استفان هاشمی، دوست نزدیک او شهزاد ارشدی و تمامی دوستان دیگر و نهادهای مدافع حقوق بشر و ... پرونده وی برای رسیدگی و محکومیت عاملین قتل او مسکوت باقی مانده است.

ما در حالی دومین سال قتل او را پشت سر می گذاریم، که اکبر گنجی در زندان جمهوری اسلامی در حال مرگ است و فریاد جهانی برای آزادی او هم چنان با بی اعتنائی جمهوری اسلامی روبرو است.

این بار نیز زنانی از سراسر جهان در گردهمایی خود، در شانزدهمین کنفرانس بنیاد پژوهشهای زنان، یاد زیبا کاظمی را به عنوان زنی که قربانی آزادیخواهی شده است، گرمی داشته و تلاش نمودند تا فریاد عدالت طلبانه برای پیگیری پرونده او را بار دیگر در دومین سالگرد قتل او به گوش جهانیان برسانند.

"عدالت، نه تنها برای مادرم" عنوان سخنرانی استفان هاشمی پسر زیبا (زهرا) کاظمی در شانزدهمین کنفرانس بنیاد پژوهشهای زنان بود. در این برنامه ابتدا شهزاد ارشدی بعنوان کسی که از نزدیک در جریان چگونگی زندگی استفان هاشمی، پسر زهرا کاظمی پس از قتل مادرش توسط عاملان حکومت اسلامی بوده صحت کرد. وی که در طول دو سال گذشته استفان را همچون مادری در دنبال کردن پرونده قتل زیبا یاری کرده است، تجربه دو سال گذشته خویش در رابطه با واقعه زیبا کاظمی و مشاهداتش را بیان کرد. او در سخنانش از جمله گفت:

"در جایی خواندم "مرگ مشکوک" زهرا کاظمی و این برابم خیلی دردناک بود، چون زیبا بدست عوامل جمهوری اسلامی به قتل رسید و این امری ثابت شده است. ولی جنایات گذشته در سایه قراردادهای اقتصادی فراموش می شود. کیس زیبا کاظمی را خیلی ها از جمله دولت کانادا و دولت ایران تلاش می کنند ببندند. ولی این امکانپذیر نیست چون بخشی از افکار عمومی کانادا خواهان ادامه این پرونده هستند و دیگر اینکه پسر وی شاکلی خصوصی این پرونده است.

دولت کانادا تلاش دارد پرونده را به ایران ارجاع کند، چون معتقد است که او ایرانی بوده، اما ما تلاش داریم تا این پرونده در دادگاههای کانادا طرح شود، زیبا هیچ وابستگی سیاسی و گروهی نداشت، حتی با هیچ گروه حقوق بشری نیز کار نمی کرد، فقط یک خبرنگار آزاد بود و مغرور به آنچه داشت و از حق خود نمی گذشت. او

آنقدر به حق فردی خود باور داشت که حتی وقتی در زندان او را دستگیر کرده بودند و گفتند می تونی دوربین را آنجا بذاری و بری، قبول نکرد. فیلم هاشو حاضر شد از بین بره، ولی جان کسانی را که در فیلم ها بودند به خطر نیندازه. او با فدا کردن جان خودش، به همه ما ایرانی ها اجازه داده تا رژیم را به محاکمه بکشیم. من از شما می خواهم فردی به هم کمک کنیم و نذاریم زیبا فراموش بشه. لازم نیست گروهی تشکیل دهیم بلکه کفایت همه ما هر جا که هستیم در این زمینه همکاری کنیم."

پس از سخنان شهزاد ارشدی، فیلمی از شهادت دکتر شهرام اعظم نمایش داده شد. در این فیلم ویدئویی، دکتر اعظم مشاهدات خود را بعنوان پزشک بیمارستان ارتشی بقیته الله الاعظم تهران، و شاهد مرگ خانم زهرا کاظمی توضیح می داد. دکتر شهرام اعظم که در مقاله مشترکی که توسط هایده درآگاهی و آرنه روت تهیه شده توضیحات مفصلی در مورد این واقعه و آثار شکنجه داده است، مشاهدات خویش را که بخشی از آن در این فیلم نیز آمده بود اینطور توضیح می دهد: "بار اولی که چشمم به او افتاد بیهوش بود که زیر یک ملافه روی برانکار قرار داشت و فقط یک طرف پیشانی اش کبود بود. پرستار همکارم، بر بنای برگ تشخیصی که از اوین همراه بیمار آمده بود و در آن گفته شده بود بیمار خونریزی معده دارد، خواست لوله ای را از بینی وارد معده او کند تا عوارض خونریزی معده را بررسی کنیم؛ ولی متوجه شدیم که استخوان بینی شکسته است. تمام بدن بیمار علائم عجیبی ناشی از خشونت داشت. کبودی بزرگی در ناحیه راست پیشانی داشت که تا گوش کشیده می شد. پرده گوش سالم بود اما غشروف یکی از گوش ها اخیراً شکسته بود و رگ خون آویزانی در درون گوش دیده می شد. پشت سر او در ناحیه چپ تورم آبکی بزرگی وجود داشت. سه خراش عمیق در پشت گردنش بود که به نظر می رسید به دلیل فرو رفتن ناخن در گوشت پیدا شده باشد. شانه راست کبود بود و دو انگشت دست چپ شکسته بود. ناخن سه انگشت یا شکسته بود یا اصلاً ناخنی در کار نبود. ریه چپ متورم بود که می توانست واکنش ریه به دو دنده شکسته باشد. در منطقه شکم کبودی بزرگی دیده می شد که روی ران تا زانو کشیده می شد. دکترهای مرد در ایران اجازه ندارند واژن مریض های زن را معاینه کنند، اما پرستار همکارم بعد از معاینه کامل گفت که این کبودی نتیجه یک تجاوز وحشیانه است و تمام منطقه واژن زخمی است. پشت هر دو پا علائم شلاقی بود که پوست را با خود کنده بود؛ پنج تا پشت یک پا و هفت تا پشت پای دیگر. انگشت بزرگ پای چپ لهیده بود.

وقتی تصادفاً سه ساعتی بعد بیمار را برای گرفتن نوار مغزی به کت اسکن بردم و به دو پزشک آشنا که جزو کادر این بیمارستان نبودند اما مریض های خودشان را به خاطر استفاده از امکانات فنی کم نظیر این بیمارستا به آن جا آورده بودند برخورد. این دو پزشک وقتی وضعیت خانم کاظمی را دیدند به کلی شوکه شدند. وقتی پرسیدند چه شده و من گفتم کتک خورده، پرسیدند از اوین آمده؟ گفتم بله، بعد خودشان بدون اینکه من سوالی بکنم توضیح دادند او کیست و چطور دستگیر شده. من سوال بیشتری نکردم اما حدس می زدم که خودشان در گردهمایی بیرون اوین حضور داشتند. تازه این موقع بود که متوجه ابعاد سیاسی وضعیت بیمار شدم."

دکتر اعظم در این مصاحبه می گوید: از آنجا که گزارش رسمی دولت که با همه شاهدان مصاحبه کرده بود و من هم تمام مشاهداتم را گفته بودم سخنی از شکنجه زهرا کاظمی به میان نیاورده بود و در حالی که سراسر جسم این زن سند شکنجه بود تنها اعلام کرده بود که "معلوم نیست جسم سختی به سر اصابت کرده یا سر در معرض اصابت جسم سختی قرار گرفته" دیدم سکوت در برابر آن خیانت به خودم است و تمام مردم و به این ترتیب تصمیم گرفت تا مشاهداتم را به گوش همه جهانیان برسانم به این امید که شهادت او روندی را آغاز کند که به موجب آن کلیه شواهد موجود توسط یک دادگاه بین المللی جمع آوری شود و مورد بررسی و بحث قرار گیرد."

پس از نمایش این فیلم پسر زیبا کاظمی، استفان هاشمی که در فرانسه بدنیا آمده و از دو سال پیش فارسی یاد گرفته است، سخنان خود را پس از توضیح کوتاه فارسی، تحت عنوان "عدالت، نه تنها برای مادرم" به زبان انگلیسی شروع کرد، که خانم هایده درآگاهی آن را ترجمه می کرد. او در سخنانش گفت: مادر من "زیبا" نام داشت و او یک عکاس و کارگردان فیلم مستند بود. مثل بسیاری از قربانیان مذهبی ایران یک روشنفکر بود. تعهدش به هنر و فرهنگ استثنائی بود. مادر من سمبل پرنسیپها و دفاع از حق بود. زیبا هم مثل هر کسی مثل شما در جهان، حقوق اولیه ای داشت که بخاطر آن ایستادگی کرد. بنابراین حاضر نبود در مورد گرانبهاترین هدیه ای که ما در آغاز تولد می گیریم، یعنی حق حیات و حق آزادی بیان کوتاه بیاید. در بیست و چهارم ژوئیه ۲۰۰۳ کسانی که نمایندگی جمهوری اسلامی را در ایران می کنند، برای بار دیگر جنایتی را علیه بشریت مرتکب شدند. عمال آنها، نمایندگانشان خشونت را مرتکب شدند که به حیات مادر من خاتمه داد. در طی ۷۲ ساعت دستگیری او، در طی آن چیزی که به آن بازجویی می گفتند، کاری را کردند که دیدید و قابل اعتمادترین شاهد ما همه چیز را گفت. ( اشاره به شهادت دکتر شهرام اعظم) بر حسب قوانین بین المللی کسانی که بر ایران حکومت می کنند هنوز انسان محسوب می شوند، در حالیکه باید دشمنان بشریت محسوب شوند. دیر یا زود ما آنها را تحت تعقیب قرار خواهیم داد و باید بهای جنایاتشان را بپردازند. چه بعنوان خانواده های کسانی که دچار این مشکلات شدند، چه کسانی دیگری که خواهان عدالت هستند، ما آنها را تحت تعقیب قرار می دهیم.

راه زیبا کاظمی، تلاش او در زندگی این بود که تغییراتی را ایجاد کند که ما می خواهیم و امیدوارم آنچه که اینجا گفته می شود بر وجدان ما اثری بگذارد که همه خواهان این مسئله بشوند.

من دو سال است که برای اجرای عدالت در حق مادرم مبارزه می کنم. امروز دومین سالگرد مرگ مادر من است. دست می زنیم برای زیبا برای او گریه نمی کنیم، برای آنکه شجاعت او را پاس داریم. (همه به احترام زیبا به پا خواستند و کف زدند)

من می خواهم بگویم حمایت هر چه بیشتری از افراد برای من با ارزش ترین چیز است. این چیزی است که به من بیش از هر چیز انرژی می دهد و مرا در ادامه راه قدرت می دهد. آن روزی که خبر مرگ مادرم را شنیدم، چیز زیادی راجع به سیاست نمی دانستم.

بقیه در صفحه ۱۵



# برای نجات جان اکبر گنجی، از هیچ تلاشی دریغ نوزیم

اعلامیه مشترک

آزادیخواهان!

حدود یک ماه از اعتصاب غذای زندانی سیاسی سرشناس - اکبر گنجی، می گذرد و مطابق گزارش وکیل او - خانم شیرین عبادی، این روزنامه نگار شجاع روز به روز به مرگ نزدیکتر می شود. جمهوری اسلامی درخواست های افکار عمومی جهان مبنی بر آزادی این زندانی سیاسی را که پس از ۵ سال و اندی اسارت سخت به معالجه و مداوای پزشکی نیازمند است، همچنان بی پاسخ گذاشته است. سازمان دیده بان حقوق بشر، فدراسیون بین المللی حقوق بشر، گزارشگران بدون مرز و سازمان عفو بین الملل، با تأکید بر مسئولیت مستقیم جمهوری اسلامی در حفظ جان اکبر گنجی، نگرانی عمیق خود از به خطر افتادن جبران ناپذیر سلامتی گنجی را به زندان بانان وی اعلام کرده اند. اما هنوز هم به تشدید فشار بیشتر و گسترده تری علیه زندان بانان نیاز است تا سرسختی آنها در هم بشکند.

آزادی خواهان!

گنجی، زندانی است چون افشاگر تاریخ خانه های جمهوری اسلامی است! او که سالهاست در زندان های استبداد، بر عقاید خود و خواست آزادی پای می فشرود و حاضر به معامله با دشمنان آزادی نمی شود، به یکی از مظاهر برجسته مقاومت در ایران بدل شده است. اینک دفاع از آزادی در ایران، خود را در مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی از جمله نجات اکبر گنجی از زندان ها و اسارتگاه ها نشان می دهد. اگر فشار ملی و بین المللی، مقامات رژیم را واداشت تا زندانی سیاسی و آزادی خواه سرشناس - ناصر زرافشان وکیل شجاع پرونده قتل های زنجیره ای - از زندان به بیمارستان انتقال یابد، تداوم این فشارها خواهد توانست مقاومت زندان بانان گنجی را نیز در هم بشکند. نباید گذاشت که دیر شود و زمان از دست رود. در هرکجا که هستیم و به هر شکل ممکن که می توانیم فریادگر اعتراض به ادامه اسارت گنجی شویم. نگرانی خود از نزدیک شدن این روزنامه نگار شجاع به مرگ و نیستی را در وسیع ترین سطح ممکن اشاعه دهیم. نگذاریم که اکبر گنجی از دست رود. کارزار برای آزادی اکبر گنجی، جزئی از مبارزه برای خود آزادی است.

حزب دموکرات کردستان ایران

سازمان اتحاد فداییان خلق ایران

سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت)

کومه له - سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران

## اتحاد کار

شماره ۱۲۹ تیر ۱۳۸۴

ژوئن ۲۰۰۵

ETEHAD KAR

JULY 2005

VOL 12. NO. 129

تماس با روابط عمومی سازمان:  
نامه های خود را به آدرسهای زیر از  
یکی از کشورهای خارج برای ما پست  
کنید.

آدرس پستی (جدید):

ETEHAD

B. P. N° 351

75625 PARIS Cedex 13

France

آدرس سازمان در نروژ:

POST BOKS 6505

RODELO KKA

0501 OSLO 5

NORWAY

آدرس پست الکترونیکی

[info@etehadefedaian.org](mailto:info@etehadefedaian.org)

آدرس صفحه سازمان در اینترنت

[www.etehadefedaian.org](http://www.etehadefedaian.org)

۲۲۴۱۳۱۰۲۱۷ (۴۹)

فاکس

۶۰۸۶۰۱۳۵۶ (۳۳)

تلفن

بها معادل: ۱/۵ ارو

## درگذشت آقای محسن جمشیدی رودباری

با کمال تأسف با خبر شدیم که آقای محسن جمشیدی رودباری، پدر عباس و فردوس جمشیدی رودباری، مبارزین چریک فدایی، در ۱۷ تیر ماه ۱۳۸۴ در سن ۹۴ سالگی درگذشت. رفیق عباس از زمره اولین انقلابیون جوانی بود که در دانشگاه با افکار مارکسیستی آشنا شد و در دوران سربازی به جنبش چریکی پیوست و پس از آن به عنوان یک انقلابی حرفه ای در خدمت جنبش قرار گرفت. خانواده عباس پس از مدتها بی خبری از فرزند خود، خبر کشته شدن پسرشان، را برای اولین بار در ۲۵ تیر ۱۳۵۱ از رادیو شنیدند، عباس چند روز قبل در جریان یک درگیری با ساواک مجروح شده و زنده دستگیر شده بود ولی ساواک به دروغ خبر کشته شدن وی را در درگیر منتشر کرد. مدتی بعد باخبر شدند که خبر ساواک نادرست بوده و عباس دستگیر و زیر شدیدترین شکنجه ها قرار دارد. آقای رودباری برای جلوگیری از سوءاستفاده ساواک از مهر پدر و فرزندی و فشار به عباس برای اعتراف، هرگز به ساواک مراجعه نکرد. عباس جمشیدی رودباری در دوم مرداد ماه ۱۳۵۳ مخفیانه به جوخه اعدام سپرده شد، بدون آن که خانواده بدانند که کی و کجا به خاک سپرده شده است.

«اتحاد کار» درگذشت آقای محسن جمشیدی رودباری، پدر گرامی آقای فردوس جمشیدی رودباری را به ایشان و خانواده محترمشان تسلیت می گوید.

